

كاليين وارد



آفارشپ

ترجمهٔ محمود رضا عبداللهی

تیسیم

آنارشيسم

جامعه‌شناسی سیاسی؛ مکتب‌ها ۱

سرشناسه: وارد، کالین، ۱۹۲۴ - م. Ward, Colin
عنوان و نام پدیدآور: آنارشیزم / نوشته کالین وارد؛ مترجم محمودرضا عبداللهی.
مشخصات نشر: تهران: نقد افکار، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری: مصور، عکس.
فروست: جامعه‌شناسی سیاسی. مکتب‌ها؛ ۱.
شابک: ۳ - ۰۱۹ - ۲۲۸ - ۹۶۴ - ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Anarchism: a very short introduction, 2004.
موضوع: آنارشیزم
موضوع: آنارشیزم - تاریخ
شناسه افزوده: عبداللهی، محمودرضا، ۱۳۵۴ - ، مترجم
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۸ ۲ آ ۸ و / ۸۳۳ HX
رده‌بندی دیویی: ۳۳۵/۸۳
شماره کتابشناسی: ۱۷۷۶۹۹۹

آثار شيسم

كالىن وارد

ترجمه‌ى

محمودرضا عبداللهى



نشر افكار



نشانی: تهران، خیابان انقلاب، نرسیده به پیچ شمیران، کوی نوبخت،
شماره ۲، طبقه همکف؛ تلفن: ۷۷۵۱۰۹۸۳ تلفاکس: ۷۷۶۰۳۲۱۲
www.nashreafkar.com, info@nashreafkar.com

آناشسیسم

کالین وارد

مترجم: محمودرضا عبداللهی

طرح جلد: پرویز بیانی؛ صفحه‌آرایی: افکار

لیتوگرافی: طیف نگار؛ چاپ: مه ۱۳۸۸؛ صحافی: مهرگان

چاپ: اول ۱۳۸۸



تیراژ: ۱۱۰۰ نس

نشر افکار
۸۵۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۱-۳

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

فهرست مطالب

۷.....	درباره‌ی نویسنده
۹.....	پیش‌گفتار نویسنده
۱۱	فصل یکم؛ تعاریف و بنیانگذاران
۲۶	فصل دوم؛ دوران انقلاب
۴۱	فصل سوم؛ حکومت، جامعه، و سقوط سوسیالیسم
۵۱	فصل چهارم؛ در رقابت با ناسیونالیسم و بنیادگرایی
۶۱	فصل پنجم؛ جلوگیری از نابهنجاری و آزادسازی کار
۷۳	فصل ششم؛ آزادی در آموزش
۸۵	فصل هفتم؛ پاسخ فردگرایانه
۹۷	فصل هشتم؛ انقلاب‌های آرام
۱۰۷.....	فصل نهم؛ برنامه‌ی فدرالیستی
۱۲۳.....	فصل دهم؛ آرمان‌های سبز و آینده‌ی آنارشیسم
۱۳۳	کتاب‌نامه

- ۱۴۵ پیوست‌ها
- ۱۴۶ ژوزف پی یر پرودون
- ۱۵۰ میخائیل آکساندرویچ باکونین
- ۱۵۵ پتر آکسیویچ کروپاتکین
- ۱۶۰ اِما گلدمن
- ۱۶۶ گاه‌شمار آنارشیسزم
- ۱۷۰ واژه‌نامه انگلیسی به فارسی
- ۱۷۶ نمایه

درباره‌ی نویسنده

کالین وارد^۱ متولد ۱۹۲۴ در شهر وانستید^۲ واقع در استان اسکس^۳ بریتانیا است. او بین سال‌های ۱۹۴۷ تا ۱۹۶۰، سردبیری روزنامه‌ی آنارشیستی فریدم^۴ را به عهده داشت. در ۱۹۶۱، ماهنامه‌ی آنارشیستی با نام *آنارشی*^۵ پایه‌گذاری کرد و تا سال ۱۹۷۰ سردبیر آن مجله بود.

کالین وارد زمانی که در ارتش بریتانیا در زمان جنگ جهانی دوم خدمت می‌کرد به آنارشیسم روی آورد. او که مشترک نشریه‌ی آنارشیستی *گزارش جنگ*^۶ بود، در ۱۹۴۵، از محل خدمت خود به لندن فراخوانده شد تا در دادگاه سردبیران این نشریه شهادت دهد؛ آنها متهم بودند با چاپ مقاله‌ای سربازان را به ترک انجام وظیفه تشویق کرده‌اند. کالین وارد در دادگاه به شدت علیه این اتهام صحبت کرد، گرچه، سرانجام، نویسندگان به حبس محکوم شدند.

او، در سال‌های دهه‌ی ۱۹۵۰، با جدیت به فعالیت‌های آنارشیستی پرداخت. در ۱۹۷۱، به مقام کارشناس آموزشی انجمن برنامه‌ریزی‌های شهری - استانی بریتانیا برگزیده شد. کالین وارد آثار بسیاری درحوزه‌ی آموزش، معماری، و

-
1. Colin Ward
 2. Wanstead
 3. Essex
 4. *Freedom*
 5. *Anarchy*
 6. *War Commentary*

برنامه‌ریزی شهری تالیف کرده است. مهم‌ترین اثر او به نام *کودکان در شهر*^۱ (۱۹۷۸) درباره‌ی کودکان خیابانی است. از دیگر آثار او می‌توان به *آنارشی* در عمل^۲ (۱۹۷۳) و *مسکن: رویکردی آنارشیستی*^۳ (۱۹۷۶) اشاره کرد. عقاید آنارشیستی کالین وارد مبتنی بر این نظریه است که تمامی اشکال سازمان‌های اجتماعی سلطه جو و قدرت گرا باید از میان بروند و جای آنها را سازمان‌هایی خودگردان و غیرسلسله مراتبی بگیرند. در ۲۰۰۱، دانشگاه انگلیا راسکین^۴ به آقای وارد نشان دکترای افتخاری اعطا کرد.

م.ر.ع

-
1. *The Child In The City*
 2. *Anarchy in Action*
 3. *Housing: An Anarchist Approach*
 4. Anglia Ruskin University

پیش‌گفتار نویسنده

آنارشیسم ایدئولوژی‌ای سیاسی و اجتماعی است که با وجود شکست تاریخی، همواره در ظاهری نو یا در کشوری جدید دوباره سربرآورده است، به گونه‌ای که مدام باید در رویدادنگاری آن فصلی تازه گشود، یا به گستره‌ی آن جنبه‌ای دیگر افزود.

در ۱۹۶۲، جرج وودکاک^۱ کتابی ۴۷۰ صفحه‌ای به نام *آنارشیسم* نوشت که انتشارات پنگوئن^۲ آن را پیوسته چاپ و منتشر کرده است؛ این کتاب به زبان‌های بسیاری ترجمه شده است و شاید پرخواننده‌ترین کتاب درباره‌ی این موضوع در جهان باشد. وودکاک تا زمان مرگش در ۱۹۹۵ چندین پی‌نوشت برای روزآمد کردن کتاب به آن افزود.

در ۱۹۹۲، پیتر مارشال^۳ کتابی در بیش از ۷۰۰ صفحه به نام *مطالبه‌ی امر ناممکن: تاریخ آنارشیسم*^۴ (انتشارات هارپرکالینز^۵) نگاشت که به نظر می‌رسد در فروش جهانی از کتاب قبلی پیشی گرفته است. چاپ این کتاب وودکاک را آسوده خاطر کرد: او نوشت، «حالا کتابی هست که، وقتی از من می‌پرسند چه موقع می‌خواهم کتاب *آنارشیسم* خود را روزآمد سازم، خوانندگان را به آن ارجاع می‌دهم.» من هم، همانند دیگر خوانندگان، از توانایی پیتر مارشال در ساده‌سازی

1. George Woodcock

2. Penguin Book

3. Peter Marshall

4. *Demanding the Impossible: A History of Anarchism*

5. HarperCollins

مفاهیم پیچیده و کندوکاوش در زوایای ناشناخته‌ی تاریخ آنارشیسم بسیار سپاسگزارم.

برای دهه‌ها، وقتی در جستجوی عقیده یا واقعیتی بودم، به نیکلاس والتر^۱ تلفن می‌زدم؛ او در سال ۲۰۰۰ درگذشت. جزوه‌ی کوچک و پاکیزه‌ی او به نام *درباره‌ی آنارشیسم*^۲ بخشی از گنجینه‌ی جهانی آثار آنارشیستی محسوب می‌شود؛ این اثر هنوز در مخزن کتاب فروشی انتشارات فریدم^۳ موجود است. کاری که من انجام داده‌ام گلچین کردن بوده است: صرفاً کوششی برای آشنایی خواننده با عقاید آنارشیستی با تعداد محدودی از کلمات و ارجاع او به منابع بیشتر. در این گستره‌ی عظیم، همه‌ی تاکیدها مسلماً از من است.

کی دابلیو

فوریه ۲۰۰۴

1. Nicolas Walter

2. *About Anarchism*

3. Freedom Press

فصل یکم؛ تعاریف و بنیان‌گذاران

کلمه «آناشسی» ریشه‌ی یونانی دارد و از کلمه *آنا‌رکیا*^۱ به معنای مخالف با قدرت یا بدون حاکم می‌آید، و تا پیش از ۱۸۴۰، که پیر ژوزف پرودن^۲ آن را برای نام‌گذاری ایدئولوژی اجتماعی و سیاسی خود برگزید، در معنایی تحقیرآمیز به کار می‌رفت. بحث پرودن این بود که سازمان یافتگی بدون وجود حکومت هم مطلوب است و هم ممکن. در سیر اندیشه‌های سیاسی، آناشسیسم را می‌شود خواست نهایی هر دو مکتب لیبرالیسم و سوسیالیسم دید، و جریان‌های متفاوت در اندیشه‌ی آناشسیسم را به تاکید بیشتر آنها بر یکی از این دو مکتب مربوط دانست.

از نظر تاریخی، آناشسیسم نه تنها برآمده از شکاف عمیق میان تھی‌دستان و ثروتمندان در همه‌ی جوامع، و علت مبارزه‌ی تھی‌دستان برای دستیابی به سهم خود از دارایی مشترک بود، بلکه پاسخ به پرسش اساسی «اشتباه چه بود؟»^۳ به حساب می‌آمد که پس از پیامدهای انقلاب فرانسه مطرح شد. انقلاب تنها به حکومت وحشت و ظهور طبقه‌ی حاکم ثروتمند جدید منجر نشد، بلکه فرمانروایی ستوده همچون ناپلئون بناپارت^۴ را با خود آورد که در سرزمین‌های تازه فتح کرده خویش یکه تازی می‌کرد.

آناشسیست‌ها و پیشگامان آنها در میان چپ سیاسی از این نظر یگانه بودند که تصریح می‌کردند طبقه‌ی جدید سیاستمداران، که اولویتشان همانا برپایی

1. *anarkhia*

2. Pierre – Joseph Proudhon

3. What went wrong

4. Napoleon Bonaparte

دوباره‌ی حکومت مقتدر و متمرکز بود، قطعاً به کارگران و دهقانان خیانت کردند؛ کارگران و دهقانانی که پس از قرن‌ها این فرصت را یافته بودند که به بهره‌کشی و خودکامگی پایان دهند. پس از پیروزی هر قیام انقلابی، که معمولاً مردم عادی جورش را می‌کشیدند، حاکمان جدید در به کارگیری خشونت و وحشت، پلیس مخفی، و ارتش دائم و حرفه‌ای، به منظور حفظ سیطره‌ی خود، لحظه‌ای درنگ نمی‌کردند.

در نظر آنارشیست‌ها حکومت خود دشمن به حساب می‌آید، و آنها همه‌ی انقلاب‌های قرن‌های نوزدهم و بیستم را چنین تفسیر کرده‌اند. این فقط به این علت نیست که همه‌ی حکومت‌ها مخالفان خود را زیر نظر می‌گیرند یا بعضاً مجازات می‌کنند، بلکه به این علت است که همه‌ی حکومت‌ها از امتیازات طبقاتی قدرتمندان نگرهبانی می‌کنند.

گرایش عمده‌ی مکتب آنارشیسم در طول بیش از یک قرن آنارکو کمونیسم بوده است؛ این جریان معتقد است اجتماعات محلی، که با دیگر انجمن‌ها حول اهداف مشترک متعددی متحد شده‌اند، باید مالکیت زمین، منابع طبیعی و وسایل تولید را مشترکاً در دست گیرند. این گرایش با سوسیالیسم دولتی متفاوت و با ایجاد هرگونه قدرت مرکزی در تضاد است. برخی آنارشیست‌ها ترجیح می‌دهند بین آنارکو کمونیسم و آنارکو کلکتیویسم تمایز قائل شوند تا بر آزادی مالکیت بر منابع ضروری زندگی، که مسلماً مطلوب فرد یا خانواده است، تاکید کنند، در حالی که این به معنای دفاع از حق مالکیت بر منابعی که دیگران به آن نیازمندند نیست.

تاکید آنارکوسنדיکالیسم بر کارگران صنعتی تشکل یافته است که می‌توانند، از طریق «اعتصاب عمومی اجتماعی»^۱، از سرمایه‌داران سلب مالکیت کنند و بدین ترتیب صنایع و اداره امور آن را در دست بگیرند.

تعجبی ندارد اگر از چندین نحله‌ی آنارشیسم فردگرایانه نام ببریم؛ یکی از آنها

از ریشه در «خودمداری آگاهانه»^۱ ماکس استرنر^۲ (۱۸۰۶-۱۸۵۶) نویسنده‌ی آلمانی دارد، و دیگری برآمده از آرای تعدادی از شخصیت‌های برجسته‌ی آمریکایی قرن نوزدهم است که معتقدند برای حفاظت از آزادی و استقلال خود و همکاری با دیگران برای بهره‌مندی مشترک همه به هم یاری می‌رسانیم. تفاوت این متفکران با لیبرال‌های طرفدار بازار آزاد در بی‌اعتمادی مطلقشان به نظام سرمایه‌داری آمریکا، و در اهمیتی است که به اشتراک‌گرایی می‌دهند. در اواخر قرن بیستم، گروه جدیدی از متفکران، که در فصل هفتم به آنها می‌پردازیم، واژه‌ی آزادی‌خواه^۳ را بر خود نهادند؛ این واژه را کسانی که چنین دیدگاهی داشتند پیش از آن به جای آنارشیست به کار برده بودند.

آنارشیسم صلح طلب، هم، گرایش به ضد نظامی‌گری دارد که حکومت و اتکای اساسی آن به ارتش را مردود می‌شمارد و هم بدین باور است که جامعه‌ای انسانی که از نظر اخلاقی پذیرفتنی است به حسن نیت فرد فرد اعضای آن جامعه اتکا دارد.

این جریان‌ها و سایر جریان‌های تفکر آنارشیستی بر نکات متفاوتی تأکید دارند. آنچه همه آنها را به یکدیگر مربوط می‌سازد نفی قدرت بیرونی است، خواه حکومت باشد یا کارفرما، و خواه مقامات و سلسله مراتب باشند یا نهادهایی رسمی مانند مدرسه و کلیسا. این در مورد مشرب‌های آنارشیستی گوناگونی که به تازگی ظهور کرده‌اند، مانند *آنارکو فمینیسم* و *آنارشیسم سبز*، صدق می‌کند. مثلاً، کسانی که معتقدند آزادی حیوانات جنبه‌ای از آزادی انسان‌هاست ادعا می‌کنند آنارشیسم تنها ایدئولوژی‌ای است که با هدف‌هایشان همخوانی دارد.

معمولاً، سنت آنارشیسم را با چهار متفکر و نویسنده‌ی بزرگ می‌شناسند. اولین آنها ویلیام گادوین^۴ (۱۷۵۶-۱۸۳۶) بود که در کتاب خود با عنوان پرسش-

1. conscious egoism

2. Max Stirner

3. libertarian

4. William Godwin

هایی راجع به عدالت سیاسی^۱، چاپ ۱۷۹۳، موضع آنارشیسیم را در برابر دولت، قانون، مالکیت، و نهادهای حکومتی شرح داد. گادوین همسر مری وولستنکرافت^۲ و پدر مری شلی^۳ بود؛ او هم وارث سنت مخالفت با کلیسای انگلستان و هم میراث‌دار فیلسوفان فرانسوی^۴ به حساب می‌آمد. این کتاب او را به سرعت مشهور ساخت، ولی اندکی بعد در فضای سیاسی اوایل قرن نوزدهم با خصومت و بی‌اعتنایی مواجه شد، و با اینکه مخفیانه در محافل رادیکال خوانده می‌شد، در دهه‌ی ۱۸۹۰ بود که جنبش آنارشیستی به آن دوباره اهمیت داد.



ویلیام گادوین
(۱۷۵۶-۱۸۳۶)

پرتره اثر جمیز نورثکوت^۵، که
اکنون در گالری ملی پرتره در
لندن نگهداری می‌شود.

1. Enquiry Concerning Political Justice

۲. Mary Wollstonecraft، نویسنده و فمینیست انگلیسی

3. Mary Shelley: رمان نویس مشهور انگلیسی

۴. French philosophes، از متفکران و روشنفکران محبوب قرن ۱۸ نظیر دیدرو، ولتر، و روسو.

(مترجم)

5. James Northcote

دومین این پیشاهنگان پیر ژوزف پرودون (۱۸۰۹-۱۸۶۵) نام داشت؛ پرودون که مبلغ سیاسی بود اولین کسی است که خود را آنارشیست نامید. در ۱۸۴۰ با نوشتن مقاله‌ای با نام «مالکیت دزدی است» مشهور شد، اما او همچنین معتقد بود «مالکیت آزادی است.» پرودون هیچ تناقضی میان این دو شعار نمی‌دید، زیرا به گمان او واضح بود که اولی درباره‌ی زمین‌داران و سرمایه‌دارانی است که مالکیت آنها حاصل غصب و استثمار است، و حکومت، قوانین مالکیت، پلیس، و ارتش آن را برایشان حفظ می‌کند؛ حال آنکه شعار دومی درباره‌ی خانواده‌ای دهقان یا پیشه‌ور است که داشتن مسکن، زمین برای کشاورزی، و وسایل حرفه‌ی خود حقی مسلم و طبیعی است، اما این به معنی اجازه‌ی حق مالکیت یا تسلط بر خانه، زمین، و وسایل امرار معاش دیگران نیست. به پرودون انتقاد می‌شد که بازمانده‌ی دنیای دهقانان و پیشه‌وران ساده در اجتماع‌هایی کوچک است، اما او همیشه آماده بود با برشمردن اصول اتحادیه‌ای موفق به این انتقاد پاسخ دهد.

پیر ژوزف پرودون (۱۸۰۹-۱۸۶۵)

تابلوی نقاشی پرودون و فرزندانش (۱۸۶۵) اثر گوستاو کوربت^۱



سومین چهره‌ی برجسته‌ی انارشیزم کلاسیک انقلابی روس میخائیل باکونین^۱ (۱۸۱۴-۱۸۷۶) است، که به حق به سبب مشاجراتش با مارکس در بین‌الملل اول^۲ در دهه‌ی ۱۸۷۰ مشهور شد. در آنجا بود که برای جانشینانش با دقت بی‌نظیری نتیجه‌ی دیکتاتوری‌های مارکسیستی قرن بیستم را پیش‌بینی کرد. باکونین می‌گفت: «آزادی بدون سوسیالیسم بی‌عدالتی و امتیاز انحصاری است، اما سوسیالیسم بدون آزادی برده‌داری و وحشی‌گری است.» توضیحاتش درباره‌ی این برداشت در کتاب‌های بی‌شماری، که پس از فروپاشی اتحاد شوروی و رژیم‌های اقماری‌اش درآمده، نقل شده است. نمونه‌ای از این ملاحظات نامه‌ای است در ۱۸۷۲ که در آن اشاره می‌کند:



میخائیل باکونین (۱۸۱۴ - ۱۸۷۶)،
پرتره‌ای از دوران جوانی

1. Michael Bakunin
2. First International

به اعتقاد من آقای مارکس، گرچه خیلی صادق نیست، انقلابی‌ای جدی به حساب می‌آید، و نیز بسیار طرفدار قیام توده‌هاست، و من تعجب می‌کنم او چگونه می‌تواند این واقعیت را نادیده بگیرد که برقراری دیکتاتوری جهانی، فردی یا جمعی، دیکتاتوری‌ای که برای خود مقام هدایت انقلاب جهانی را قائل شود و - مثل کنترل کردن ماشین - بر قیام توده‌ها در همه‌ی کشورها تسلط یابد. برقراری چنین دیکتاتوری‌ای برای نابود کردن انقلاب و منحرف کردن و از کار انداختن همه‌ی جنبش‌های مردمی کافی است.

آخرین این متفکران مهم اشرافزاده‌ای به نام پتر کروپاتکین^۱ (۱۸۴۲-۱۹۲۱) باز هم اهل روسیه بود. شهرت اصلی او به سبب کارهایش در مقام جغرافی‌دان، و مجموعه کتاب‌ها و جزواتی بود که در آنها می‌کوشید پایه‌های علمی آنارشیسم را روشن سازد. *غلبه بر نان*^۲ (۱۸۹۲) کتابچه‌ای درباره‌ی خود سازمان‌دهی در جامعه‌ی پس از انقلاب بود. *یاری به یکدیگر*^۳ (۱۹۰۲) را برای مقابله با برداشت‌های غلط از داروین‌یسم نوشت که سرمایه‌داری رقابتی را توجیه می‌کرد؛ کروپاتکین در کتاب خود، براساس مشاهده‌ی علمی جمع‌های حیوانی و اجتماعات انسانی، ثابت می‌کند رقابت درون گونه‌ای اهمیتی بسیار کمتر از همکاری به مثابه‌ی پیش شرطی برای بقا دارد.

مزرعه، کارخانه، و کارگاه^۴ (۱۸۹۹) رساله‌ی کروپاتکین درباره‌ی انسانی ساختن کار و محیط آن، از راه یکی‌سازی کشاورزی و صنعت، کار فکری و بدنی، و آموزش ذهنی و عملی بود. آثار او، که بیش از دیگر نویسندگان آنارشیست در سراسر جهان خوانده می‌شد، آنارشیسم را با عقاید جدید بوم‌شناسی اجتماعی و تجربه‌های روزمره پیوند می‌داد.

-
1. Peter Kropotkin
 2. *The Conquest of Bread*
 3. *Mutual Aid*
 4. *Fields, Factories and Workshops*



پتر کروپاتکین (۱۸۴۲-۱۹۲۱)،
این عکس در ۱۸۶۴ برداشته
شده است، سالی که او برای
اولین بار کاوش‌های خود را در
مناطق نقشه‌برداری نشده‌ی
سیبری آغاز کرد.

بعضی آنارشیسیت‌ها خوش ندارند هویت آنارشیسیم را با نویسندگان مشهور این مکتب یکی بگیریم. آنها می‌گویند هر کجای جهان که عقاید آنارشیسیتی مطرح می‌شود، فعالی پیدا می‌شود که می‌کوشد دستگاه چایی به دست آورد، از جریان‌های آنارشیسیتی در طول تاریخ قیام‌های مردم ستم‌دیده آگاهی یابد، و به ایده‌هایی دست یابد تا بتواند راه‌حل‌های آنارشیسیتی را در تنگناها و دشواری‌ها به کار بندد. آنها منشاء آرمان‌های آنارشیسیتی را در قیام‌های بردگان در دوران باستان، شورش‌های دهقانی در اروپای قرون وسطی، اهداف جنبش دیگرها^۱ در انقلاب

۱. Diggers: گروهی که طرفدار الغای مالکیت خصوصی بودند و در سال ۱۶۴۹ شروع به کاشت در

زمین‌های عمومی کردند. (مترجم)

دهه‌ی ۱۶۴۰ انگلستان، انقلاب‌های ۱۷۸۹ و ۱۸۴۸ فرانسه، و کمون پاریس^۱ در ۱۸۷۱ جستجو می‌کردند. در قرن بیستم، آنارشیسم در انقلاب ۱۹۱۱ مکزیک، انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، و از همه برجسته‌تر در انقلاب اسپانیا که در پی‌اش شورشی نظامی پدید آمد که جنگ داخلی ۱۹۳۶ را تسریع کرد، نقش داشت. نقشی را که آنارشیست‌ها در این انقلاب‌ها بازی کردند در فصل‌های پیش رو شرح می‌دهیم.

در همه‌ی این انقلاب‌ها، تقدیر آنارشیست‌ها شکستی قهرمانانه بود. اما آنارشیست‌ها الزاماً به کلیشه‌ی انقلاب نهایی، که برخلاف بقیه‌ی انقلاب‌ها پیروز می‌شود و آرمانشهر پدید می‌آورد، باور نداشتند. گوستاو لانداور^۲، آنارشیست آلمانی، این‌گونه تصریح می‌کرد که:

حکومت چیزی نیست که انقلاب آن را از میان ببرد، بلکه وضعیت یا رابطه‌ای بین انسان‌ها و شیوه‌ای از رفتار آدمی است؛ با ایجاد روابطی جدید و با رفتاری دیگر می‌توان آن را از میان برد.

افزون بر این، اگر آنارشیست‌ها نتوانستند جامعه را آن‌گونه که امید داشتند تغییر دهند، طرفداران سایر ایدئولوژی‌های اجتماعی در قرن گذشته، چه سوسیالیستی و چه کاپیتالیستی، نیز نتوانستند چنین کنند. اما، چنان که در فصل هشتم نشان خواهیم داد، آنارشیست‌ها در بسیاری از جنبش‌های رهایی بخش کوچک، که بار بزرگی از مصیبت انسانی را کم کردند، موثر بودند.

در واقع، آنارشیسم برگشت‌پذیری طولانی دارد. هیچ جامعه‌ای در اروپا، آمریکای شمالی، آمریکای لاتین، و آسیا نیست که نشریه، تبلیغ‌گر، جرگه‌ی پیروان، فعال زندانی، و شهید آنارشیست نداشته باشد. هر زمان که رژیم سیاسی-ای قدرت مدار و سرکوبگر سرنگون می‌شود، آنارشیست‌ها، در نقش اقلیتی ظاهر می‌شوند که از هموطنان خود می‌خواهند وحشت‌آفرینی و بی‌مسئولیتی دولت را

1. Paris Commune

2. Gustav Landauer

هرگز فراموش نکنند. انتشارات انارشسیست‌ها در آلمان پس از هیتلر، در ایتالیای پس از موسولینی، در اسپانیا پیش از فرانکو، در پرتغال پس از سالازار، در آرژانتین پس از ژنرال‌ها، و در روسیه پس از هفتاد سال سرکوب وحشیانه دوباره پدیدار شد. برای انارشسیست‌ها این نشانه‌ی آن بود که آرمان جامعه‌ای خود سامان، برپایه‌ی همکاری داوطلبانه و نه اعمال زور، سرکوب‌ناپذیر است. این، به ادعای آنها، آرمانی انسانی در سراسر جهان است. مثال آن مردم فرهنگ‌های غیراروپایی‌اند که باورها و مفاهیم انارشسیستی غربی را با سنت‌ها و اندیشمندان کشورهای خود پیوند می‌دهند.

عقاید انارشسیستی را کوتوکو شوسویی^۱ در سال‌های اولیه‌ی قرن بیستم به ژاپن آورد. او در دوران جنگ‌های ژاپن و روسیه (۱۹۰۴-۱۹۰۵)، در زندان، آثار کروپاتکین را خوانده بود. پس از آزادی، به کالیفرنیا رفت و با مبارزان آنارکو-سندیکالیست کارگران صنعتی جهان^۲ آشنا شد، و پس از بازگشت به ژاپن نشریه‌ی ضد نظامی‌گری به نام هی من^۳ منتشر ساخت. کوتوکو معتقد بود همواره گرایشی انارشسیستی، ملهم از بودیسم^۴ و دائوئیسم^۵، در شیوه‌ی زندگی ژاپنی وجود داشته است. او یکی از دوازده انارشسیستی بود که در ۱۹۱۱، با اتهام توطئه برضد امپراتور میجی^۶ اعدام شدند. در طول نیمه‌ی اول قرن، تعدادی از پیروان این جریان^۷ فعالیت کارگری و تبلیغاتی بر ضد نظامی‌گری را ادامه دادند و دولت آنها را سرکوب می‌کرد، ولی با تغییر اوضاع، پس از دوران وحشت جنگ دوم جهانی، دوباره ظاهر شدند.

1. Kotuku Shusui

۲. Industrial Workers of the World (IWW)، اتحادیه‌ی بین‌المللی از کارگران صنعتی

جهان که در ۱۹۰۵ در شیکاگو به وجود آمد. (مترجم)

3. Heimen

4. Buddhism

5. Taoism

6. Meiji

آنارشیسم چینی، از طریق دانشجویان مشغول تحصیل در توکیو و پاریس، تقریباً در همان زمان شکل گرفت. آنهایی که در توکیو درس می‌خواندند متأثر از کوتوکو شوسویی بودند، و بر پیوندهایی که با جریان دیرپای شیوه‌ی زندگی چینی داشت تاکید می‌کردند. چنان که پیترو مارشال توضیح می‌دهد:

آنارشیسم جدید نه تنها از بهشت روستایی دائویستی جانبداری می‌کند، بلکه بازتاب خواست دهقانی جای گرفته در فرهنگ چینی نیز هست که به صورت قیام‌های دهقانی در طول تاریخ چین خود را نمایانده است. همچنین، دو مفهوم سنتی در فرهنگ چینی آنارشیسم را آشنا به نظر می‌آورند: ^۱ تا تونگ، دوران طلایی افسانه‌ای سازگاری و برابری اجتماعی، و چینگ تی / ان^۲، نظام تملک همگانی زمین.

آن دسته از دانشجویان چینی که در پاریس تحصیل می‌کردند مجذوب نوشته‌های باکونین و کروپاتکین، و نیز نظریه‌ی تکامل داروین بودند. آنها ارتباط آنارشیسم با دائوئیسم لائوتسه^۳ و تاریخ دهقانی را رد می‌کردند. با سقوط سلسله‌ی مانچو^۴ در ۱۹۱۱، هر دو گروه گمان می‌کردند که زمان مناسب فرا رسیده است. اما، در واقع، ایدئولوژی انقلابی‌ای که به آهستگی در تاریخ پرآشوب قرن بیستم چین پیروز شد مارکسیسم لنینیسم بود. و چنان که در فصل دوم خواهیم دید، برنامه‌هایی که با اجبار به مردم چین تحمیل شد تقلید آمرانه‌ی آرمان‌های آنارشیستی بود.

در کره نیز سنتی آنارشیستی در پیوند با آرمان‌های کمونیسم دهقانی قرن نوزدهم وجود داشت، اما به سبب اینکه آنارشیست‌ها، همراه دیگر دسته‌های سیاسی، سی و پنج سال در برابر اشغالگری ژاپن به سختی ایستادند، در این

-
1. Ta-t'ung
 2. Ching-t'ien
 3. Lao Tzu
 4. Manchu

سرزمین، که اینک در شمال آن دیکتاتوری مارکسیستی و در جنوب آن مدلی از کاپیتالیسم آمریکایی برقرار است، بیشتر به نام میهن پرست شهرت یافتند. در هند، تاریخ نیمه‌ی اول قرن بیستم و مبارزه برای پایان دادن به سلطه‌ی بریتانیا با نام موهنداس کی گاندی^۱ عجین شده است؛ کسی که ایدئولوژی بی‌همتای مقاومت غیرخشونت‌آمیز را با استفاده از تعدادی منابع نیمه آنارشستی پایه‌گذاری کرد و آنها را با سنت‌های هندی پیوند داد. گاندی از تولستوی^۲ سیاست مقاومت غیرخشونت‌آمیز و از تارو^۳ فلسفه‌ی نافرمانی مدنی را وام گرفت، و با خواندن دقیق آثار کروپاتکین، برنامه‌ی کمون‌های روستایی خودگردان و تمرکززدا که کشاورزی را با صنایع محلی پیوند می‌داد اخذ کرد. پس از دستیابی به استقلال، جانشینان سیاسی‌اش یادش را گرامی داشتند اما اندیشه‌هایش را نادیده گرفتند. بعدها، جنبش *سارودایا*^۴ به رهبری وینوبا باوی^۵ در صدد انقلاب ارضی‌ای غیرخشونت‌آمیز برآمد که مخالف تفکر سیاسی مبتنی بر دولت مرکزی بود.

در آفریقا، *ام‌با*^۶ و *ایگاروی*^۷، نویسندگان تحقیقی درباره‌ی شکست سوسیالیسم تحمیلی دولت‌ها، توجه خواننده را به این نکات جلب می‌کنند:

مشکل رایج ستیزه‌های قومی در سراسر قاره آفریقا، نادیده انگاری این قاره از نظر سیاسی و اقتصادی در سطح جهان، رنج و درماندگی دهشتناک در حدود نود درصد از جمعیت آفریقا، و البته فروپاشی در حال جریان دولت - ملت در بسیاری از بخش‌های آفریقا.

-
1. Mohandas K. Gandhi
 2. Tolstoy
 3. Thoreau
 4. *Sarvodaya*
 5. Vinoba Bhave
 6. Mbah
 7. Igarewey

به اعتقاد این نویسندگان:

با توجه به این مشکلات، بازگشت به مبانی آنارشیسم در آفریقای جماعت‌گرا از هر نظر گریزناپذیر است. آرمان جامعه‌ای خودگردان که نتیجه‌ی خواست آزاد مردم آن و عاری از خودکامگی و محدودیت باشد همان قدر که جذاب است در دراز مدت امکان‌پذیر هم خواهد بود.

خواننده شاید تعجب کند که اگر اندیشه‌ها و آرمان‌های آنارشیسم این چنین در بسیاری از فرهنگ‌های جهان ریشه دارد، چرا این مفهوم غالباً بد فهمیده و نشان داده شده است. پاسخ به این پرسش را در رویدادی کوچک در تاریخ آنارشیسم می‌یابیم.

در دوره‌ای، یک قرن پیش، اقلیتی از آنارشیست‌ها، مانند اقلیت‌های دیگری از چندین جنبش سیاسی دیگر، باور داشتند که ترور پادشاهان، شاهزادگان، و رئیس‌جمهورها به انقلاب‌های مردمی سرعت می‌بخشد. متأسفانه، آنهایی چون موسولینی، فرانکو، هیتلر، یا استالین که سزاوار بود از میان بروند به شدت محافظت می‌شدند، و آنارشیست‌ها در تغییر تاریخ و رها ساختن جهان از شر دیکتاتورها موفق نشدند، همچنان که دیگر ترورهای سیاسی ناکام ماند. اما میراث آنان کلیشه‌ای شد که کاریکاتوریست‌ها ترسیم می‌کردند: آنارشیستی شنل پوش و سبیلو در حال حمل بمبی گوی مانند با فتیله‌ای روشن، و این خود مانعی می‌شد بر سر هر بحث جدی درباره‌ی رویکردهای آنارشیستی. در این میان، تروریسم جدید سیاسی به میزان بسیار بالایی منحصر به دولت‌ها و هدف آن مردم غیرنظامی است، و یا سلاحی است که جدایی‌طلبان مذهبی یا ناسیونالیست را تداعی می‌کند که البته هیچ کدام با خواست‌های آنارشیسم ربطی ندارند.

مدخل آنارشیسم که کروپاتکین در ۱۹۰۵ برای یازدهمین ویرایش *دانش‌نامه*-ی بریتانیکا^۱ نوشت با این توضیح آغاز می‌شود که

آنارشسیسم نامی است که به مسلک یا عقیده‌ای درباره‌ی زندگی یا شیوه‌ی اداره‌ی امور می‌دهیم که مطابق آن جامعه بدون دولت تصور می‌شود؛ در چنین جامعه‌ای سازگاری از راه تسلیم شدن به قانون یا فرمانبرداری از قدرت حاکم به دست نمی‌آید، بلکه از طریق توافق آزادی حاصل می‌شود که گروه‌های مختلف با یکدیگر منعقد می‌کنند. این گروه‌ها، از مناطق و مشاغل گوناگون، آزادانه برای تولید و مصرف و نیز رفع نیازها و برآورده شدن خواست‌های متعدد زندگی متمدنانه پدید می‌آیند.

در این تعریف تلویحاً توافق اجتناب ناپذیر تلقی شده است؛ این جنبه از سیاست را آنارشسیست‌ها دشوار می‌دانند، دقیقاً به این سبب که ایدئولوژی آنان راه‌های معمول تأثیر سیاسی را کنار می‌گذارد.

فصل دوم؛ دوران انقلاب

می‌گویند، در جریان بروز انقلابی که در ۱۸۴۸ سراسر اروپا را در بر گرفت، پلیس نمونه‌ی پاریس درباره‌ی میخائیل باکونین آنارشیست معروف گفته است: «عجب آدمی! در اولین روز انقلاب جواهری است بی‌نظیر؛ ولی روز بعد باید او را کشت.» اظهار نظر او بهترین بیان درباره‌ی نقش و فرجام آنارشیست‌ها و پیشگامانشان در تعداد بسیاری از قیام‌های مردمی اروپاست.

رویدادنگاران همه‌ی جنبش‌های سیاسی همواره پیشینه‌ای برای آنها کشف می‌کنند، و آنارشیست‌ها نیز پیشینه‌ی خود را در شورش‌های بردگان و همه‌ی جنبش‌های ستم‌دیدگان پس از آن یافته‌اند. آنها به همین ترتیب پیشینیان خویش را در قیام‌هایی همچون شورش دهقانان در انگستان (۱۳۹۱)، طغیان تیرایت‌ها^۱ در منطقه‌ی بوهیمیا^۲ (۱۴۹۳)، و جنبش آناباپتیست‌ها^۳ یک قرن پس از آن باز شناخته‌اند.

در انقلاب انگلستان در دوره‌ی جنگ‌های داخلی که تا ۱۶۴۹ ادامه یافت، دیگرها، رنترها^۴، و لولرها^۵، ویژگی‌های آنارشیسم را می‌نمایاندند؛ رساله‌نویسی آنها را، که به موفقیت کرامول^۶ یاری رساندند، «آنارشیست‌های سوئیس ساز»^۷

۱. Tabrites، گروهی که در قرن پانزدهم ضد کلیسای کاتولیک رم قیام کردند. (مترجم)

۲. Bohemia، منطقه‌ای تاریخی در شرق جمهوری چک امروزی. (مترجم)

۳. Anabaptists، جنبش پروتستان‌ها در قرن شانزدهم. (مترجم)

۴. Ranters، گروهی آزادی‌خواه که بین سال‌های ۱۶۴۹ تا ۱۶۶۰ در انگلستان رونق داشتند. (مترجم)

۵. Levellers، گروهی رادیکال در قرن هفدهم انگلستان که طرفدار برابری، مدارای مذهبی و برجیده شدن نظام سلطنتی بودند. (مترجم)

6. Cromwell

7. Switzerising anarchists

خواند؛ همه‌ی آنها، وقتی پروتکتور^۱ پایه‌های قدرت خود را، درست پیش از بازگشت دوباره‌ی پادشاهی، محکم کرد، به سرعت از میان برداشته شدند. اما مردمی که جرات کردند پادشاهی را سرنگون کنند راه را برای اندیشه‌های رادیکال تری در باب رابطه میان فرد و اجتماع و میان جامعه و حکومت باز کرده بودند. انقلاب‌های امریکا و فرانسه در قرن بعدی پیامی با خود آوردند که تاماس پین^۲ به زیبایی در جزوه‌ی خود دریافت همگانی^۳ در ۱۷۷۶ بیان کرده است:

جامعه همه جا موهبتی است، اما دولت حتی در بهترین حالت خود چیزی جز بلایی ضروری نیست؛ در بدترین حالت خود تحمل ناپذیر است؛ زیرا وقتی در عذابیم، یا دولت ما را گرفتار همان مصیبت‌هایی می‌کند که در کشوری بدون دولت هم ممکن است گریبان‌گیر ما باشد، با اندیشیدن به این نکته که خود ما وسیله‌ی عذاب خویش شده‌ایم، رنجی که می‌بریم افزون می‌شود. دولت، همانند لباس، نشان پاکی تباه شده است: کاخ پادشاهان بر روی خرابه‌ی کلبه‌های بهشتی بنا می‌شود.

عقاید سیاسی به همین سرعتی که در قرن بیست و یکم اقیانوس را می‌پیماید در قرن هجدهم آن را می‌پیمود، و انقلاب آمریکا انقلاب در فرانسه را گریزناپذیر می‌ساخت. جفرسون^۴، پین، و فرانکلین^۵ در هر دو این انقلاب‌ها نقش داشتند، و در همین حال، ویلیام گادوین در اثر خود پرسش‌هایی راجع به عدالت سیاسی موضوع آنارشسیسم را در مبانی آن مطرح می‌کرد. در این حین، تعدادی از مخالفان حکومت جدید فرانسه، که به آنرا^۶ معروف بودند و در اطراف ژاک رو^۷ و ژان

۱. Protector، لقب کرامول.

2. Thomas Paine

3. *Common Sense*

4. Jefferson

5. Franklin

6. Enragés

7. Jacques Roux

وارلت^۱ گرد آمده بودند، به ضدیت با حاکمان جدید می‌پرداختند. وارلت، که در حقیقت از دوره‌ی وحشت^۲ جان به در برد، چنین اظهار می‌داشت که

خودکامگی از کاخ پادشاهان به محفل اعضای کمیته منتقل شده است. آنچه پادشاهان را منفور می‌سازد قبای سلطانی، عصای سلطنتی، یا تاج شاهی نیست، بلکه جاه طلبی و استبداد آنان است. در کشور من تنها جامه‌ها عوض شده است.

آنارشیسم در انقلاب‌های اروپای ۱۸۴۸ دوباره ظهور کرد. در سال بعد، پس از ناکامی انقلاب در درسدن^۳، باکونین زندانی و محکوم به مرگ شد، و یک سال بعد به اتریشی‌ها تحویلش دادند، دوباره محکوم شد، و یک سال بعد از آن، این بار، به روس‌ها تحویل داده شد. شش سال را در دژ پتر و پل^۴ در سنت پترزبورگ گذراند و بعد به سیبری تبعید شد، که از آنجا سرانجام گریخت و از راه ژاپن به لندن، سان فرانسیسکو، و نیویورک سفر کرد. پس از جنگ فرانسه - پروس^۵ در ۱۸۷۰، عقاید فدرالیستی پرودون در شکل‌گیری کمون زودگذر پاریس و «مانیفست خطاب به مردم فرانسه^۶» در آوریل ۱۸۷۱ موثر بود. این مانیفست تاکید می‌کرد:

خودگردانی کامل این کمون به همه‌ی محله‌های پاریس گسترش یافته است و همه از حقوق کامل برخوردار شده‌اند و هر مرد فرانسوی، شهروند عادی و یا کارگر، از قابلیت‌های خود بهره‌ی کامل گرفته است. تنها عاملی که کمون خودگردان را محدود می‌کند خودگردانی همسان سایر کُموته‌هایی است که به این

1. Jean Varlet

2. Terror

3. Dresden

4. Peter-and-Paul

5. Franco-Prussian War

6. Manifesto to the French People

پیمان پایبندند؛ پیوند آنها آزادی فرانسه را تضمین می‌کند.

(نیازی به گفتن نیست که با وجود حضور انارشیشست ستایش شده و قهرمانی به نام لویی میشل^۱ در کمون، مانفیسست کمون این حقوق را به زن‌ها تعمیم نداده بود.)

در انقلاب‌های مهم قرن بیستم، ویژگی‌های انارشیشستی دیده می‌شد، اما در همه‌ی این انقلاب‌ها، انارشیشست‌ها قربانی حاکمان جدید شدند. در مکزیک، ریکاردو فلورس ماگون^۲ و برادرانش در ۱۹۰۰ چاپ روزنامه‌ای انارکو - سندیکالیستی با نام *رجنراسیون*^۳ را آغاز کردند و به مخالفت با دیکتاتوری پورفیریو دیاز^۴ پرداختند؛ این روزنامه به آن سوی مرز یعنی کالیفرنیا هم، در زمانی که چاپ چنین آثاری بسیار دشوار بود، راه پیدا کرد. با سقوط دیاز، ماگون با دهقان انقلابی املیانو زاپاتا^۵ در ایالت مورالس^۶ در جنوب ارتباط برقرار کرد و با تلاش زمین‌داران بزرگ برای تسخیر زمین‌های کشاورزان فرودست به مبارزه پرداخت. می‌گویند ماگون با خواندن و بحث کردن درباره‌ی *غلبه بر نان* اثر کروپاتکین به زاپاتا سواد آموخت. زاپاتا را در ۱۹۱۹ به دام انداختند و از پای درآوردند، در حالی که ماگون در ایالات متحده زندانی شد و در سال ۱۹۲۳ در زندان لیون ورث^۷ به قتل رسید. عجیب آنکه، از هر دوی اینها در موزه‌ی مردان مشهور مکزیکو سیتی تجلیل می‌شود. در دوران ما، EZLN (ارتش آزادی بخش ملی زاپاتیستا)^۸ در مکزیک و MST (جنبش روستائیان بدون زمین)^۱ در

1. Louise Michel

2. Ricardo Flores Magon

3. *Regeneracion*

4. Porfirio Diaz

5. Emiliano Zapata

6. Morales

7. Leavenworth Penitentiary

8. Zapatista Army of National Liberation

برزیل تجسم امروزی مبارزه‌ی زاپاتا به حساب می‌آیند. در هر دوی این جنبش-ها، دهقانان سلب مالکیت شده برای کنترل اشتراکی زمین‌هایی که الیگارش‌ی مزرعه داران بزرگ تصاحب کرده‌اند مبارزه می‌کنند.



در چیاپاس، جنوبی‌ترین و فقیرترین ایالت مکزیک، زنی از سرخیوستان تسوتسیل^۲ از کنار اطلاعاتی می‌گذرد که می‌گوید: «شما در قلمروی زاپاتیستا قرار دارید. اینجا، مردم حکومت می‌کنند و دولت فرمانبردار مردم است.»

-
1. Movement of Landless Rural Workers
 2. Chiapas
 3. Tzotzil



امیلیانو زاپاتا و پانچو ویلا، در ۱۹۱۴، پس از بیرون راندن ژنرال ورتا، سوار بر اسب به مکزیکو سیتی وارد می‌شوند. زاپاتا خود در ۱۹۱۹ به دام افتاد و کشته شد.



خاکسپاری کروپاتکین در ۱۹۲۱ در مسکو. می‌گویند آنارشسیست‌ها را برای یک روز از زندان آزاد کردند تا در این مراسم حضور یابند. سخنران در این تصویر اما گلدمن است و الکساندر برکمن در پایین دیده می‌شود.

در انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، شعارهای آنارشیستی نظیر «نان و آزادی» و «قدرت از آن شوراها» در قدرت گیری بلشویک ها نقش داشت، ولی واقعیات روزمره در رژیم جدید با آن شعارها تفاوت بسیار پیدا کرد. قهرمان آنارشیست این انقلاب، دهقان اکراینی به نام نستور ماخنو^۱، برنامه‌ی مصادره‌ی زمین برای دهقانان و دفاع از آنان در برابر بلشویک‌ها و روس‌های سفید را سازماندهی کرد. اما گلدمن^۲ و آلکساندر برکمن^۳، که از ایالات متحده اخراج شده بودند و، کروپاتکین، که مجبور شده بود چهل سال در خارج روسیه زندگی کند، از جمله تبعیدیانی بودند که روسیه بر گشتند. کروپاتکین دو نامه‌ی انتقادی خطاب به لنین نوشت و در نامه‌ای به کارگران اروپای غربی درس‌های انقلاب روسیه را شرح داد. مراسم خاکسپاری او در ۱۹۲۱ آخرین دفعه‌ای شد که آنارشیست‌ها آزاد بودند؛ بعد از آن و تا سال ۱۹۵۶ که آرام‌آرام از بند آزاد شدند، در اردوگاه‌های استالینی زندانی بودند.

گلدمن و برکمن کوشیدند پس از ترک روسیه، واقعیت را درباره‌ی روسیه‌ی لنینی آشکار کنند، اما، دریافتند چپ سیاسی در غرب پیام آنها را «ضد انقلابی» تلقی می‌کند و مردود می‌شمارد. چپ سیاسی مشابه چنین برنامه‌ای را درباره‌ی آنارشیست‌هایی در پیش گرفت که برای افشای حقایق اتحاد شوروی کوششی مستمر می‌کردند؛ این در حالی بود که نفوذی‌های استالینیست یکپارچگی تعداد بسیاری از سازمان‌های کارگری در غرب را به هم زده بودند.

سنت آنارشیستی ایتالیا با اقامت باکونین در آنجا آغاز شد، تا جانشین دیگر انقلابیونی چون گاریبالدی^۴ و ماتسینی^۵ شود که ناسیونالیسم‌شان را باکونین به سبب اعتقاد به فدرالیسم و خودگردانی اشتراکی در مخالفت با خود می‌دید. این

1. Nestor Makhno

2. Emma Goldman

3. Alexander Berkman

4. Garibaldi

5. Mazzini

دوره از زندگی باکونین صرف مجادله با مارکس شد که در آن، دقیق و بی‌مانند، رشد دیکتاتوری مارکسیستی در قرن بیستم را پیش بینی می‌کرد. مرید او اریکو مالاتستا^۱، که در دوره‌ی موسولینی در بازداشت خانگی درگذشت، جریاناتی از آموزه‌های آنارشسیستی در ایتالیا و آمریکای لاتین به راه انداخت که تا امروز به شکل مبارزه و، چاپ کتاب و نشریه نمود چشمگیری دارد.

در شرق دور، عادت فرستادن جوانان خانواده‌های متمکن به اروپا برای تکمیل تحصیلات زنجیره‌ای از دانشجویان انقلابی به دنبال آورد که با خود پیام‌های آنارشسیستی کرویپاتکین را در کتاب‌های عقیدتی‌اش چون *غلبه بر نان*، یاری به یکدیگر، و به ویژه مزرعه، کارخانه، و کارگاه از پاریس به چین می‌آوردند. بسیاری از چرخش‌ها و دگرگونی‌ها در سیاست حزب کمونیست چین در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ ارتباطی آشکار با برنامه‌های کرویپاتکین داشت، گرچه، البته، نهایت بی‌اعتنایی به رنج انسان‌ها به این برنامه‌های سیاسی تحمیل شده بود. رمان‌نویس مشهور پان چین^۲ (لی پای کان^۳) اما گلدمن را «مادر معنوی» خود می‌دانست و نام مستعار خویش را با وام گرفتن بخش‌های از اسم باکونین و کرویپاتکین ساخته بود. نیازی به یادآوری نیست که او بارها مجبور به گذراندن دوره‌های «بازآموزی» شد و، در ۱۹۸۹، او را به علت حمایت از تظاهرات‌کنندگان میدان تیان آن من^۴ در سن ۸۴ سالگی بازداشت کردند.

اما کشوری که آنارشسیسم در آن ریشه‌هایی عمیق داشت اسپانیا بود که در دهه‌ی ۱۹۳۰ هم اتحادیه‌ی کارگری آنارکوسندیکالیست فراگیری به نام CNT (کنفدراسیون ملی کارگران^۵) در آن وجود داشت و هم گروه آنارشسیستی با نام

1. Errico Malatesta

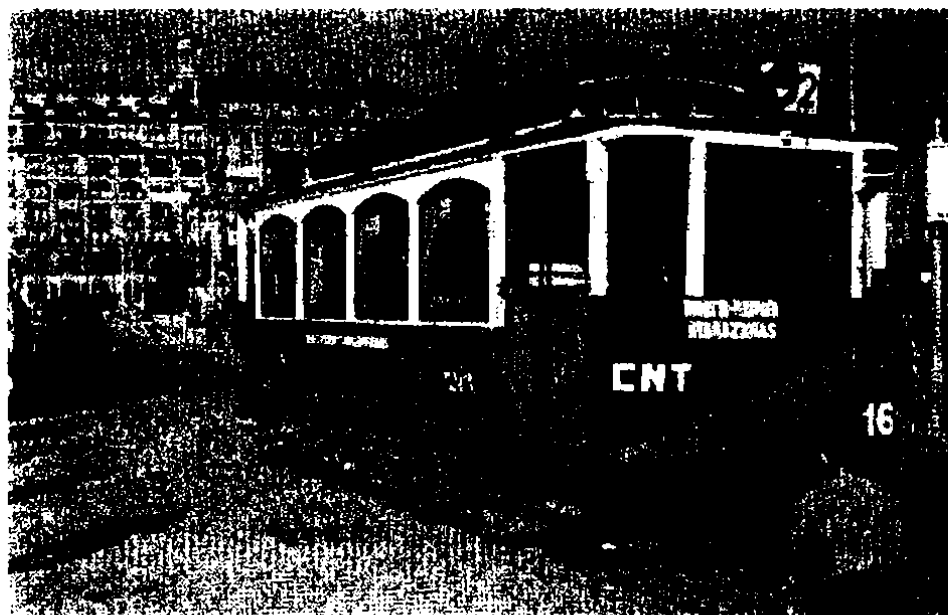
2. Pa Chin

3. Li Pai Kan

4. Tiananmen Square

5. Confederación Nacional del Trabajo

FAI (فدراسیون آنارشیستی ایبریا^۱) در آن فعال بود که متناوباً از زندگی زیرزمینی درمی آمدند و حضوری علنی می یافتند. انقلاب یازده جولای ۱۹۳۶ در اسپانیا اختلاف عمیق دیگری را نمایان می سازد که بین روایت آنارشیست ها از اوضاع و دریافت و توصیف دیگر جریان های موثر در این رویدادها وجود دارد. در ۱۸ جولای ۱۹۳۶، دولت جبهه ی خلق^۲ سه بار در طول روز جلسه تشکیل داد تا درباره ی چگونگی مقابله با شورش ژنرال ها در مراکش بحث کند؛ این شورش به سمت سرزمین های اصلی اسپانیا در حال پیش روی بود و غالباً نتیجه ی جلسات این بود که مقاومت بیهوده است. در این حین، در بسیاری شهرها و مناطق، نه تنها اسلحه ی پادگان ها مصادره و نگهبانان بازداشت شده بودند، بلکه اعضای CNT کنترل کارخانه ها، حمل و نقل، و زمین را در دست گرفته بودند. روز بعد، نه تنها جنگ ضد شورش فرانکو شروع شد، بلکه انقلاب مردمی آغاز گشت.



در ۱۹۳۶، کارگران CNT و FAI سیستم حمل و نقل بارسلونا را در اختیار گرفتند و خدمات آن را به مردم گسترش دادند.

1. Federacin Anarquista Iberica
2. Popular Front

شورش فرانکو با کمک تسلیحاتی، نیروی نظامی، و هواپیماهای بمبافکن ایتالیای موسولینی و آلمان نازی همراه بود، اما پیمان عدم مداخله^۱، که دولت-های بریتانیا و فرانسه آن را تایید کرده بودند، کمک نظامی اتحاد شوروی به نیروهای ضد فاشیست را — که به قیمت ذخایر طلای اسپانیا تمام شده بود — محدود می‌کرد. آنها جریمه‌ی سنگین‌تری را به سبب کمک شوروی می‌پرداختند. سیاست خارجی استالین خواستار طرد انقلاب اسپانیا به سود ایده‌ی «جبهه‌ی خلق» بود. مبارزان انارشسیست، در تلاش برای مقاومت در برابر نفوذ روبه رشد شوروی، در دولت‌های کاتالان^۲ و بارسلونا و در دولت مرکزی در مادرید به منصب وزارت رسیدند.

در آوریل ۱۹۳۹، جنگ در اسپانیا، با به جای گذاشتن تعداد بسیار زیادی کشته، به پایانی غم‌انگیز رسید. در اوت همان سال، استالین و هیتلر پیمان عدم تخاصم امضا کردند و در سپتامبر جنگ جهانی دوم آغاز شد. رژیم فرانکو تا مرگ این دیکتاتور در ۱۹۷۵ ادامه یافت. شکست مخالفان منجر به انتقام‌گیری وسیع از کسانی شد که جرأت کرده بودند با فرانکو مخالفت کنند. اعدام‌ها بی‌شمار و بازداشتگاه‌ها مملو از زندانی بود. میلیون‌ها اسپانیایی در تبعید روزگار سپری کردند. از دیدگاه انارشسیست‌ها، اسپانیا محل رویدادهای شگفت بود. از نظر اشتراکی کردن کشاورزی و صنعت، اسپانیا مثالی زنده و شوق‌برانگیز از نظریه‌های کروپاتکین درباره‌ی مصادره و کنترل به دست کارگران بود. در قسمت‌هایی از کشور که واحدهای نظامی طرفدار فرانکو اشغال نکرده بودند، کارگران زمین‌های گسترده‌ای را مصادره کردند. اسپانیا عمدتاً سرزمین کشاورزی بود که در آن ۶۷٪ زمین‌ها در تملک ۲٪ زمین‌داران قرار داشت. در همان زمان بسیاری از ملک‌های کوچک نمی‌توانستند نان حتی یک خانواده را تامین کنند. جرالدر برنان^۳، در کتاب

1. Non-Intervention Agreement

2. Catalan

3. Gerald Brenan

کلاسیک خود هزارتوی اسپانیا^۱، توضیح داده بود که «تنها راه حل منطقی برای نواحی وسیع اسپانیا اشتراکی کردن آن است.»



خرمن کوبی غلات در مزرعه‌ای در آراگون که کشاورزان خود،
در ۱۹۳۶، اداره‌ی آن را بر عهده گرفته‌اند.

در ۱۹۳۶، تخمین زده می‌شد در مناطقی که در اشغال نیروهای نظامی فرانکو قرار نداشت، حدود سه میلیون مرد و زن و کودک در کمون‌های اشتراکی زندگی می‌کردند. ناظران از اشتراکی کردن کارخانه‌ها در کاتالونیا^۲ و از نو سامان دادن خدمات عمومی مانند حمل و نقل، تلفن، گاز، و برق در بارسلونا گزارش‌های یکسان ارائه داده‌اند.

زبان‌شناس آمریکایی نوام چامسکی^۳ به یاد می‌آورد که در زمان نوجوانی‌اش در نیویورک مطالبی راجع به این دست‌آوردها در نشریه‌ای آنارشیستی به زبان یدیش^۴ با نام فریه آربرتشتیم^۱ می‌خوانده است. گزارشی در ذهن او مانده است

1. *The Spanish Labyrinth*

2. Catalonia

3. Noam Chomsky

۴. Yiddish، زبان یهودیان شرق و مرکز اروپا. (مترجم)

درباره‌ی دهکده‌ای گرفتار فقر در اسپانیا به نام ممبریلا^۲ که هشت هزار نفر در کلبه‌هایی فقیرانه این روستای «بدون روزنامه، سینما، کافه یا کتابخانه» زندگی می‌کردند. اما روستاییان در غذا، پوشاک و ابزار با هم شریک بودند، و تعداد زیادی آواره را در دهکده‌ی خود جای داده بودند. «این، گرچه، نه اجتماعی ساختن ثروت که اجتماعی ساختن فقر بود... ممبریلا شاید فقیرترین دهکده‌ی اسپانیا باشد، اما عادلانه‌ترین آنها هم هست.» چامسکی شرح می‌دهد:

روایت‌هایی از این دست، با نگرانی‌هایی که راجع به روابط انسانی و آرمان جامعه‌ی عادلانه دارد، در نظر روشنفکران امروزی عجیب جلوه می‌کند، و بنابراین آن را مایه‌ی تمسخر قرار می‌دهند، و یا ساده‌لوحانه و ابتدایی می‌خوانند یا به گونه‌ای دیگر غیرعقلانی می‌دانند. فقط هنگامی که چنین قضاوت‌های نسنجیده‌ای کنار گذاشته شود تاریخ‌نگاران خواهند توانست به مطالعه‌ی جدی این جنبش مردمی بپردازند که جمهوری اسپانیا را در یکی از مهم‌ترین انقلاب‌های اجتماعی که تاریخ به خود دیده دگرگون ساخته است.



شعار «زمین متعلق به توست. روی آن کار کن»

روی قطاری در کاتالونیا، در ۱۹۳۶.

1. *Fraye Arbeter Shtime*

2. *Membrilla*

اما اکنون پژوهش‌های مهمی صورت گرفته است، و چامسکی بر اهمیت آنها و درس‌های آن برای آینده تاکید می‌کند، زیرا، چنان که او می‌گوید:

چیزهایی که به شخصه مرا جذب آنارشیسم می‌کند گرایش‌هایی در آن است که می‌کوشد مشکلات جامعه‌های صنعتی با سازماندهی پیچیده را در چهارچوب سازمان‌ها و ساختارهای آزاد حل کند.

تجربه‌ی اسپانیا با معیارهای او دیگر اتفاق نیفتاد، اما رویدادهای ۱۹۳۶ نظراتش را کاملاً تایید می‌کند. به این دستاوردها در رسانه‌های خبری اروپای غربی، به جز نشریات آنارشیستی و چپ افراطی غیر کمونیستی، توجه چندانی نشد، و زمانی که جرج اورول^۱، پس از بازگشت از اسپانیا، کوشید با کتاب خود *ادای احترام به کاتالونیا*^۲ در ۱۹۳۷ توطئه‌ی سکوت در این باره را بشکند، تنها سیصد نسخه از این کتاب به فروش رفت و بقیه تا سال ۱۹۴۰ در کتاب‌فروشی‌های آنارشیستی خاک خورد. دهه‌ها بعد، فیلم *زمین و آزادی*^۳ کن لوچ^۴ با استقبال پرشوری در اسپانیا مواجه شد، چون بخشی مهم از جنگ داخلی را، که تاکنون در خود اسپانیا هم ناشناخته مانده بود، به نمایش در آورد.

نیازی نیست بگوییم، در سال‌های تبعید، آنارشیست‌هایی که هم از جنگ و هم از انتقام فرانکو جان سالم به در برده بودند وقت زیادی صرف بحثی دائمی کردند؛ این بحث درباره‌ی تصمیم فاجعه بار رهبران CNT در پیوستن به دولت در تلاش برای مبارزه با استیلای شوروی بود. از آنجایی که همه‌ی جریان‌های آنارشیسم مخالف ساختار سیاست و نظام سیاسی بوده‌اند، این تصمیم سازشی تلقی شد که هیچ فایده‌ای که نداشت بی‌اعتباری هم همراه آورد. آن دسته از آنارشیست‌هایی که این موضوع را بررسی کرده‌اند با نظر آنارشیست فرانسوی سباستین فور^۱ موافق‌اند: «از این نکته آگاهم که همیشه نمی‌توان آن کرد که

1. George Orwell

2. *Homage to Catalonia*

3. *Land and Freedom*

4. Ken Loach

1. Sébastien Faure

باید؛ اما می‌دانم کارهایی است که به هیچ وجه نباید کرد.»

در این میان، دهه‌ها بعد، رشته‌ی جدیدی از قیام‌های مردمی در اعتراض به امپراتوری ظاهراً یکپارچه استالین شعارهای آنارشیستی را کشف دوباره کرد. آرمان‌های سرکوب شده در خیابان‌های مجارستان و لهستان در ۱۹۵۶ و در چکسلواکی ۱۹۶۸ ظاهر شدند. آنها پیام‌آور سقوط بدون خونریزی بعدی اتحاد شوروی برای کسانی بودند که پس از چند دهه تحمل رنجی وحشتناک، ناخواسته، حاکمان خویش را از خود ناخشنود ساختند.

آنارشیست‌های باقی مانده، در حالی که رژیم‌های که آنها را زندانی کرده بودند، جلوی چشمشان سقوط می‌کردند، می‌توانستند کمی نفس راحت بکشند؛ اینان با پرچم‌های سیاه در دست، بر ضد سرمایه‌داری جدیدی اعتراض می‌کردند که ایجاد و هدایت آن با همان حاکمان ستمگر سابق بود. این آنارشیست‌ها درست مثل قبل بودند و الویت‌هایشان هیچ تغییری نکرده بود.

فصل سوم؛ حکومت، جامعه، و سقوط سوسیالیسم

آنارشیست‌ها تاکید می‌کنند که تفاوتی اساسی میان جامعه و حکومت وجود دارد. این تفاوت قرن‌ها مشخص بوده است، و گرچه بسیاری از متفکران سیاسی آن را نادیده گرفته‌اند، برای آکادمیسین‌های قرن بیستمی چون آیزایا برلین^۱ یا جی دی ایچ کول^۲ همان قدر آشکار بوده است که، چنانکه در فصل قبلی توضیح دادیم، برای کسی مثل تاماس پین در قرن هژدهم. با این وجود، همراه با سقوط امپراتوری شوروی، پرسش درباره ی «جامعه مدنی» دوباره مطرح شده است. مارتین بوبر^۳، فیلسوف یهودی، دوست و وصی آنارشیست آلمانی گوستاو لانداور بود (در باب عقیده ی لانداور درباره ی ماهیت حکومت به مثابه ی شیوه‌ای از رفتار انسان در فصل یکم بحث کردیم). بوبر، که استاد جامعه‌شناسی بود، دو جنبه از رفتار آدمی را در تضاد جدی می‌دید: اصول سیاسی و اصول اجتماعی. ویژگی‌های اصول سیاسی از نظر او قدرت، مرجعیت، سلسله مراتب، و سلطه بودند، حال آنکه اصول اجتماعی را پیوندهای انسانی خودانگیخته‌ای می‌دید که حول نیاز یا سود معمولی تشکیل شده است. مسئله‌ای که وجود داشت شناخت علت ادامه‌ی غلبه‌ی اصول سیاسی بود. بوبر این گونه پاسخ می‌داد:

این واقعیتی است که هر ملتی که از جانب دیگران احساس خطر کند قدرت مسلم و یکدست خود را به حکومت واگذار می‌کند؛ این به غریزه‌ی صیانت نفس جامعه بستگی دارد؛ بحران نهفته‌ی

-
1. Isaiah Berlin
 2. G. D. H. Cole
 3. Martin Buber

بیرونی به حکومت امکان می‌دهد که در بحران‌های درونی دست بالا را بگیرد... حکومت‌ها در هر شکلی در چنین ویژگی‌ای مشترک‌اند: همگی بیش از آنچه در شرایط معین بدان نیاز دارند صاحب قدرت‌اند؛ در واقع، این زیاده‌روی در ظرفیت اختیارات آن چیزی است که ما قدرت سیاسی می‌دانیم. اندازه‌ی این زیاده‌روی ... تفاوت ظریفی را میان حکومت کردن و اداره کردن نشان می‌دهد.

بوهر این زیاده روی را، که معتقد بود نمی‌توان به دقت حساب کرد، «افزوده‌ی سیاسی» نامید، و معتقد بود:

توجیه آن ریشه در تزلزل درونی و بیرونی دارد، و از وضعیت بحرانی نهفته میان ملت‌ها و درون خود ملت‌ها ناشی می‌شود. اصول سیاسی همواره به نسبت اصول اجتماعی در شرایط معین ظهور بارزتری دارند. نتیجه‌ی آن کاهش پیوسته‌ی خودانگیزگی اجتماعی است.

انارشیست‌ها خود انگیزگی اجتماعی را بسیار با ارزش می‌دانند اما این در برنامه‌ی کار سیاست‌مدارانی که درگیر برچیدن دولت رفاه پس از جنگ بریتانیا بودند و محسنات کار و کسب پرسود خصوصی را معرفی می‌کردند جایی نداشت. غالباً به انارشیست‌ها می‌گویند که دشمنی آنان با حکومت امری کهنه است، زیرا مهم‌ترین نقش دولت مدرن فراهم سازی تأمین اجتماعی است. انارشیست‌ها در پاسخ تأکید می‌کنند در بریتانیا تأمین اجتماعی را نه دولت پدید آورده و نه قوانین بیمه‌های اجتماعی^۱ پس از جنگ، و نیز با شروع بیمه‌ی خدمات درمانی^۲ در ۱۹۴۸ به وجود نیامده است. بلکه شبکه‌ی بزرگی از انجمن‌های دوستانه و سازمان‌های «یاری به یکدیگر» آن را پروراندند که خود محصول «یاری به خود» طبقه‌ی

1. National Insurance laws

2. National Health Service

کارگر در قرن نوزدهم محسوب می‌شدند.

پایه‌گذار بیمه‌ی خدمات درمانی، انایرن بوان^۱، نماینده‌ی آن روز پارلمان از تریدیگر^۲ در ساوث ولز^۳ و وزیر بهداشت بعدی از حزب کارگر^۴ بود. حوزه‌ی انتخابی او محل تشکیل انجمن درمانی تریدیگر بود که در سال ۱۸۷۰ پایه‌گذاری شد و تا سال ۱۹۹۵ برجا بود. این انجمن نه تنها برای کارگران محلی، که بیشتر کارگران معدن و فولادسازی بودند، مراقبت پزشکی فراهم می‌کرد، که نیز (برخلاف بیمه خدمات درمانی پیش از ۱۹۴۸) پاسخ‌گوی نیازهای وابستگان کارگران، سالخوردگان، کودکان، افراد بدون شغل، یعنی هر کس که در آن ناحیه زندگی می‌کرد، بود. این انجمن با کمک‌های داوطلبانه‌ی برابر سه پنی قدیم از هر پوند حقوق کارگران معدن و فولادسازی در طول سال‌ها سرپامانده بود... زمانی انجمن چهار پزشک، یک دندان‌پزشک، یک متخصص پا، و یک فیزیوتراپیست برای مراقبت از سلامت بیست و پنج هزار نفر استخدام کرده بود.

کارگر معدن بازنشسته‌ای به پیترو هِنسی^۵ گفته بود زمانی که بوان بیمه‌ی خدمات درمانی را آغاز کرد، «گمان می‌کردیم همه کشور را به تریدیگر بزرگی مبدل می‌سازد.» در عمل، بیمه‌ی خدمات درمانی از زمان تأسیس مدام در حال تجدید سازماندهی بوده، اما هرگز رویکردی منطقه‌ای یا فدرال به مسئله‌ی مراقبت و درمان نداشته است. قضیه‌ی تریدیگر جنبه‌ی دیگری نیز داشت؛ زمانی که همه کارگران مشغول به کار در آن شهر مالیات داوطلبانه می‌پرداختند تا خدمات درمانی در منطقه‌ی خود شامل همه‌ی ساکنان شود، حتی درآمد کارگران بسیار ماهر صنعتی مشمول

1. Aneurin Bevan

2. Tredegar

3. South Wales

4. Labour

5. Peter Hennessy

مالیات بر درآمد نمی‌شد. اما از وقتی که استخدام کامل و سیستم مالیات بلافصل بر درآمد^۱ (وظیفه‌ی کارفرما در کسر بلافاصله‌ی مالیات) در جنگ جهانی دوم معمول شد، دولت مرکزی پولی را که زمانی صرف کارهای منطقه‌ای می‌شد خود بالا می‌کشید. اگر الگوی خود مالیات‌دهی به شیوه‌ی تریدینگر الگوی عمومی برای تامین بهداشت و سلامت می‌شد، این نیاز روزانه‌ی همیشگی بازپچه‌ی سیاست مالی دولت مرکزی نمی‌بود.

انارشسیست‌ها این مثال کوچک محلی را همچون رویکردی آلترناتیو برای خدمات مراقبت بهداشت و سلامت نقل می‌کنند تا نشان دهند شیوه‌ای متفاوت در سازماندهی اجتماعی امکان نشو و نما داشت. در تجارب بریتانیا، نمونه‌ی دیگری در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۵۰ پیدا شد که به تجربه‌ی پکام^۲ در جنوب لندن شهرت یافت؛ این در اصل نوعی قانون سلامت خانواده بود که مراقبت درمانی بخشی از خدمات این انجمن اجتماعی محسوب می‌شد که امکانات ورزشی و شنا ارائه می‌کرد. اینها و کوشش‌های متعدد دیگری که برای تغییر روابط به منظور برآورده کردن نیازهای اجتماعی همگانی صورت می‌گیرد نشانگر ضرورت یافتن آلترناتیوهای برای قطب بندی ملال‌آور بوروکراسی دولتی از یک سو و منفعت-طلبی شخصی از سوی دیگر است. خودم از زبان سرآرشیکت سابق وزارت بهداشت شنیدم که اذعان می‌داشت نظراتی که سال‌ها درباره‌ی طراحی بیمارستان‌ها می‌داده اشتباه بوده است، و اعترافاتی از این دست را از مشاوران هیئت مدیره، که با حقوق بالا استخدام شده اند تا مشکلات بیمه‌ی خدمات درمانی را حل کنند، بسیار شنیده‌ام.

یک قرن پیش، کروپاتکین به انواع بی‌شماری از «انجمن‌های دوستی، انجمن‌های نیکوکاری، انجمن‌هایی در شهرها و روستاها

-
1. PAYE (pay-as-you-earn)
 2. Peckham Experiment

برای کمک به پرداخت هزینه‌های پزشکی» اشاره می‌کند؛ این انجمن‌ها را کارگران به منظور یاری به یکدیگر پدید آورده بودند. کروپاتکین، وقتی در کتاب خود *یاری به یکدیگر: عامل تکامل^۱* و در کتاب بعدیش، *آنارشیسم و دانش مدرن^۲*، شاهد می‌آورد، می‌گوید «با آزادی اقتصادی و سیاسی انسان، شکل‌های بیان جدیدی در زندگی، به جای آنهایی که قبلاً حکومت ایجاد کرده، پایه‌گذاری خواهد شد. زیرا او این را بدیهی می‌دانست که «شکل‌های جدید همگانی‌تر، نامتمرکزتر، و به خودگردانی انجمن‌های مردمی شبیه تر خواهد بود تا آنچه دولت انتخابی می‌تواند باشد.» او تصریح می‌کند که ما ناچاریم شکل‌های جدیدی از سازماندهی را برای وظایف اجتماعی که حکومت از راه بوروکراسی انجام می‌دهد بیابیم، و «تا زمانی که این امر محقق نشود کاری صورت نگرفته است.»

اغلب گفته می‌شود که در نتیجه‌ی امکان جابه‌جایی فردی و ارتباطات فوری، همه‌ی ما در یک سری دهکده‌های جهانی زندگی می‌کنیم و این که، در نتیجه، مفهوم کنترل منطقه‌ای و خدمات منطقه‌ای منسوخ شده است. اما اینجا، بین مفهوم جامعه‌های همجوار و مفهوم جامعه‌های همسود خلط مبحث شده است. ما ممکن است با مردم آن سوی جهان مشترکاتی داشته باشیم اما همسایگانمان را حتی نشناسیم. اما این تصویر در بسیاری از مراحل زندگی شخصی و یا خانوادگی ما، وقتی با دیگر استفاده‌کنندگان از مدرسه، مرکز بهداشتی، مغازه، یا اداره‌ی پست محل خود منافع مشترکی داریم، دگرگون شده است. اینجا، همانطور که هر پدر یا مادری تصدیق می‌کند، به مسائل منطقه‌ی خود شدیداً توجه می‌کنیم.

ایجاد الگوهای آترناتیو برای کنترل اجتماعی امکانات محلی امکان‌پذیر بود،

1. *Mutual Aid: A Factor of Evolution*

2. *Modern Science and Anarchism*

اما دولت مرکزی یکپارچگی ملی را تحمیل می‌کرد، در زمانی که دلسردی مردم از بوروکراسی دولت رفاه با پیدایش مدیریت سرمایه‌داری تمام حزبی هم زمان شد. آنارشیست‌ها مدعی‌اند پس از این سرخوردگی اجتناب‌ناپذیر، اندیشه‌ی جانشین، یعنی سوسیالیسم، دوباره کشف خواهد شد. آنها استدلال می‌کنند که یکی دانستن رفاه اجتماعی با مدیریت‌گرایی بوروکراتیک یکی از عواملی است که جستجوی رویکردهای دیگر را نیم قرن به عقب انداخته است. بخش خصوصی، چنان که از نامش برمی‌آید، مایل است تا خدمات سلامت و بهداشت آن دسته از شهروندان را که قادر به پرداخت هزینه‌های خود هستند در دست بگیرد. دیگر شهروندان یا باید با این حداقل خدماتی که برایشان باقی مانده عذاب بکشند، یا انجمن‌هایی را که در قرن نوزدهم ساخته بودند احیا کنند. آنارشیست‌ها روش‌های خود را بیش از هر زمان مناسب می‌بینند، و منتظرند تا آنها دوباره مطرح شوند، دقیقاً به این علت که جوامع مدرن به محدودیت الگوهای سوسیالیستی و کاپیتالیستی پی برده‌اند.

کتاب *انقلاب مدیریتی*^۱ جیمز برنم^۲، که زمانی بسیار مشهور بود، جابه‌جایی قدرت را در شرکت‌ها از سهام‌داران به مدیران شرح داده است. اما اخیراً، تغییر دیگری در ساختار قدرت، مثلاً در کل نظام آموزشی، دیده شده است. این سبب سیطره‌ی مدیرانی حرفه‌ای شده که صاحبان بلامنازع موسسات، از هر نوعی، به حساب می‌آیند. متخصصان طبقه‌ی متوسط در بهداشت عمومی، برنامه‌ریزی محیط زیست، مدرسه و دانشگاه، و خدمات اجتماعی از همان زبان رسمی مدیریتی استفاده می‌کنند که در گذشته خشم اتحادیه‌های کارگری طبقه‌ی زحتمکش را برمی‌انگیخت. مهارت در این زبان مخصوص و عجیب و غریب شرط لازم برای استخدام و ارتقاء در بازار کار است، در غیر این صورت، در سیستم اقتصادی غرق کارهایی دشوار و تکراری می‌شوید، جایی که شرایط

1. *The Managerial Revolution*

2. James Burnham

قدیمی ناامنی شغلی، ساعات طولانی کار، و پرداخت پایین همچنان باقی است. مدیریت‌گرایی جدید چنان ریشه دوانده و چنان خشمی میان آدم‌هایی که به مهارت‌های حرفه‌ای خود می‌بالند برانگیخته است (چنین احساسی در کارگران ماهری که جهانی‌سازی شغلشان را از آنها گرفته هم وجود دارد) که نسل جدید طرفداران «دموکراسی در محل کار» با آن به مبارزه برخاسته‌اند. اکنون، بسیاری از نویسندگان کتاب‌های درسی آلترناتیو در زمینه مدیریت، از زبان آنارشیست‌ها، اگر نه برای همان اهداف، وام می‌گیرند، مثلاً یک کتابچه / اداره کردن بدون مدیریت^۱ نام گرفته است و دیگری عنوان کنش و هستی: آنارشیسم برای مدیریت بازرگانی^۲ دارد.

این به نظر اجتناب‌ناپذیر است که مفاهیم آنارشیستی، در حوزه‌هایی که تبلیغ‌گران آنارشیست هیچگاه تصورش را هم نمی‌کردند، پیوسته بازشناسی و بازآفرینی می‌شوند، چون مردم در بسیاری زمینه‌های فعالیت انسانی خود به دنبال آلترناتیو‌هایی به جای بی‌عدالتی‌ها و سختی‌های دو نظام سرمایه‌داری بازار آزاد و سوسیالیسم با مدیریت بوروکراتیک می‌گردند. چهار اصل را می‌توان در نظریه‌ی آنارشیستی راجع به سازمان تشخیص داد: سازمان باید: ۱. داوطلبانه ۲. کارکردی ۳. موقت و ۴. کوچک باشد.

داوطلبانه و کارکردی بودنشان دلایلی روشن دارد. اگر سازمان‌هایی ایجاد کنیم که عضویت در آنها اجباری باشد، و یا آن سازمان‌ها هدفمند نباشند، در راه آزادی فردی و مسئولیت‌پذیری گام برنداشته‌ایم. گروه‌ها این گرایش را دارند که پس از اتمام وظیفه‌ی خود کماکان به حیات خویش ادامه دهند. آنها باید کاملاً موقتی باشند زیرا ماندگاری یکی از آن عواملی است که هر سازمانی را به رکود وا می‌دارد، بقای آن برای افرادی منافع شخصی خواهد داشت، و به جای ایفای

1. *Managing Without Management*

2. *Action and Existence: Anarchism for Business Administration.*

نقش واقعی خود به خدمت منافع صاحب منصبان در می‌آید. سرانجام، سازمان‌ها باید کوچک باشند، زیرا در گروه‌های کوچک و رودررو گرایش به سلسله‌مراتبی و بوروکراتیزه شدن، که ذاتی همه‌ی سازمان‌هاست، کمتر مجال خودنمایی می‌یابد.

قرن بیستم شاهد و تجربه‌گر انواع گوناگونی از سوسیالیسم دولتی بود، و آموخت که اگر حاکمانی ستمگر پیدا شوند، می‌توانند، برای مدتی هم که شده، عجیب و غریب‌ترین حکومت‌ها را به مردم تحمیل کنند، و نام آن را سوسیالیسم بگذارند. همان اندازه که سوسیالیسم غلط جلوه داده شده است، آنارشسیسم از برداشت گسترده‌ای لطمه می‌خورد که گمان می‌کند این مکتب صورت دیگری از هزاره باوری است، باور به ظهور نهایی «بعد از انقلاب»، دوره‌ی شادی نهایی وقتی همه‌ی مشکلاتی که انسانیت را فرا گرفته، برای همیشه، حل می‌شود.

تبلیغات آنارشستی در قرن نوزدهم، همراه با دیگر انواع تبلیغات سوسیالیستی، غالباً چنین برداشتی را می‌رساند، اما من به ندرت دیده‌ام آنارشست‌های قرن بیستم به چنین اعتقاد خامی اذعان کرده باشند. درباره‌ی تراژدی بزرگ اتحاد شوروی، که بهشتی زمینی برای نسل‌های آینده را با زیر پا گذاشتن امروز وعده می‌داد، سال‌ها پیش، در ۱۸۴۷، آلكساندر هرزن^۱، مردم‌گرای روس و دوست باکونین، چنین پیش‌بینی بود:

اگر هدف پیشرفت باشد، پس برای چه کسانی تلاش می‌کنیم؟ این چه مَلِکی^۲ است که چون مردم رنج دیده به او نزدیک می‌شوند، به جای پاداش، عقب می‌کشد، و برای تسلی به انبوه خستگانی که بانگ بر می‌آورند «ما که مقرر است بمیریم، به تو سلام می‌گوییم!» فقط پاسخی طعنه‌آمیز دارد که پس از مرگ همه چیز روی زمین زیبا خواهد شد. آیا واقعاً می‌خواهید انسان‌های زنده‌ی

1. Alexander Herzen

2. Moloch

امروز را محکوم کنید صرفاً نقش ناگوار ستون‌هایی را بازی کنند که زمین رقص دیگران در آینده بر آن استوار می‌شود؟ یا برده‌گان پاروژن بیچاره‌ای باشند که، در حالی که تا زانو توی گل فرو رفته‌اند، قایق فرماندهی‌ای را که روی پرچم آن با کلمات معمولی نوشته‌اند «پیشرفت آینده» با خود بکشند.

هدفی که بی‌نهایت دور است اصلاً نباید هدف، که فریب، به حساب آورد. هدف باید خیلی نزدیک‌تر باشد - حداقل راجع به حقوق کارگر یا رضایت او از کاری که انجام می‌دهد باشد. هر دوره‌ی زمانی، هر نسل، هر زندگی، تجربیات خود را دارد، و در راه است که خواسته‌ها و روش‌های جدید به وجود می‌آیند.

سوسیالیسم در قرن بیستم آن چنان مرتباً «وعده‌های سرخرمن» می‌داد، و این وعده‌ها آن چنان تحقق نیافته باقی می‌مانند، که، همان طور که هرزن سخت عقیده داشت، نسل‌های جدید می‌باید هدف‌های فوری‌تر خودشان را پیش می‌بردند؛ آنارشیست‌ها امید داشتند این هدف‌ها حول مدل سازمان‌های اجتماعی و نه نظام حکومتی شکل بگیرند.

اما بدان سبب که معمولاً می‌گویند آنارشیسم مناسب عرصه‌ی جامعه‌ی مدرن نیست، مفهوم فدرالیسم در هر کوششی که برای طرح‌ریزی نظریه‌ی آنارشیستی سازمان‌دهی انجام می‌دهیم بسیار با اهمیت است. درباره‌ی رویکردهای آنارشیستی به فدرالیسم در فصل نهم کامل بحث خواهیم کرد.

فصل چهارم؛ در رقابت با ناسیونالیسم و بنیادگرایی

آنارشیست‌ها مدعی‌اند خود سازمان‌دهی مردمی قادر است شکل‌های جدیدی از سازمان اجتماعی به وجود آورد که، چنانکه کروپاتکین بیان کرده است و من پیشتر آن را نقل کردم، بتواند «آن وظایف اجتماعی را که دولت از طریق بوروکراسی انجام می‌دهد» بر عهده بگیرد. با این وجود، اینها تنها موضوعاتی نیستند که آدم‌های شکاک پیش می‌کشند تا آنارشیسم را به مثابه‌ی ایدئولوژی‌ای ساده و ابتدایی که به جهان مدرن مربوط نیست کنار بگذارند. آنها دلیل دیگری دارند، چون دولت - ملت‌های مدرن را می‌بینند و رقابت‌ها و دشمنی‌های شدیدی که بین آنها پیش می‌آید. یا، البته، نفرت‌هایی مرگبار میان گروه‌های مختلف درون سرزمینی که کشوری واحد به حساب می‌آید، و ستیزهایی هولناک که بین پیروان ادیان مختلف رخ می‌دهد. آنها شاید، به خصوص، به میراث شوم امپریالیسم اروپا در سرزمین‌هایی توجه دارند که قدرت‌های امپراتوری ساز تصاحب و مستعمره خویش کرده‌اند.

شاید هنوز مهم باشد به بریتانیایی‌ها، فرانسوی‌ها، بلژیکی‌ها، آلمانی‌ها، اسپانیایی‌ها، پرتغالی‌ها، ایتالیایی‌ها، هلندی‌ها، اتریشی‌ها، یونانی‌ها، ترک‌ها، روس‌ها، آمریکایی‌ها، و دیگران یادآوری کنیم حل ناشدنی‌ترین مناقشاتی که امروز در سراسر کره‌ی خاکی دیده می‌شود نتیجه‌ی مستقیم سیاست‌های امپریالیستی حاکمان پیشین آنها، علاقه‌ی بی‌پایان آن حاکمان به تصرف دیگر بخش‌های جهان، و کاربرد نفع‌طلبانه‌ی شعار «تفرقه بینداز و حکومت کن» بوده است. مردم سراسر دنیا، امروز، به سبب اعمال سازندگان آن

امپراتوری‌ها دچار مشکلات سخت‌اند، و برخوردهای سرسختانه شرایط را بدتر می‌کنند. زیرا جنبش‌های ناسیونالیستی، چنانکه آوی شلایم^۱ بیان کرده است، دارای گرایش‌هایی درونی به افراط‌گرایی و بیگانه‌ستیزی، خود بر حق‌بینی از یک سو و اهریمن‌سازی از دشمن از سوی دیگر است. تاریخ را اغلب تحریف یا جعل می‌کنند و در راه برنامه‌ی سیاسی ناسیونالیستی به کار می‌گیرند.

دشوار است ببینیم چگونه آنارشسیست‌ها، با مخالفت کامل با رقابت‌های مذهبی و سیاست‌های میهن‌پرستانه، و فراتر از محکوم کردن امپریالیسم، بتوانند در این مناقشات درگیر شوند، مگر اینکه آرزو کنند که ای کاش اینها مربوط به گذشته بود. امتناع کردن ممکن است شیوه‌ای مخاطره‌آمیز، گرچه لازم، به نظر برسد، و همگی در اطراف جهان شاهد نمونه‌هایی بوده‌ایم وقتی متعصبان نگاه شرارت‌آمیز خود را متوجه آنهایی کرده‌اند که جرأت نشان داده و کوشیده‌اند تا با آدم‌های «آن سو» صلح کنند. مارتین بوبر، کسی که نیم قرن پیش در شناخت و سنجش آنارشسیسم کمک‌های ارزنده‌ای کرده بود، سال‌ها پیش در ۱۹۲۱، به همپالکی‌های صهیونیستش هشدار داد که اگر یهودیان نخواهند در فلسطین با عرب‌ها و در جوار آنان زندگی کنند، ناچارند با احساس دشمنی و نفرت به آنان به حیات خویش ادامه دهند. ۴۴ سال پس از مرگ بوبر، سوگنامه‌نویسانش خاطر نشان می‌کنند طرفداری او از دو ملت‌گرایی سبب شد سخت‌کیشان او را «دشمن مردم» بخوانند و طرد کنند.

این واکنش‌های قرن بیستمی را آنارشسیست‌های قرن نوزدهمی پیش‌بینی نکرده بودند. بیان کلاسیک آنها درباره‌ی دین به مثابه‌ی پدیده‌ای اجتماعی از اثر بسیار منتشر شده‌ی آنارشسیست روس میخائیل باکونین به نام *خدا و دولت*^۲ نشئت می‌گرفت. باکونین در این اثر، که در ۱۸۷۱ نوشت، از این مسئله اظهار تأسف می‌کند که باور به خدا هنوز بین مردم دیده می‌شود، به ویژه به بیان او

1. Avi Shlaim

2. God and the State

«در میان مردم مناطق روستایی که بسیار بیش از کارگران شهری رواج دارد.» به گمان او این باورمندی به دین بسیار طبیعی بود زیرا همه‌ی دولت‌ها ناآگاهی مردم را یکی شرایط ضروری برای حفظ قدرت خود می‌دانستند و از آن سود می‌بردند؛ مردم، درحالی که سختی کار پشتشان را خم کرده است و از هرگونه اوقات فراغت یا مراوده‌ی روشنفکرانه بی‌نصیب‌اند، به دنبال مفری می‌گردند. باکونین ادعا می‌کرد سه راه برای گریز از بدبختی وجود دارد که دو تای آن واهی و یکی واقعی است. دو تای اولی مشروب و کلیسایند، «عشرت‌طلبی جسم و کامجویی روح»؛ «سومی انقلاب اجتماعی است». او اصرار دارد انقلاب اجتماعی بسیار نیرومندتر از همه‌ی آموزه‌های کلامی آزاداندیشانی خواهد بود که می‌خواهند آخرین بقایای باورهای خرافی و عادات بی‌بند و بار مردم را نابود کنند، عادات و باورهایی که بیش از آنچه عموماً تصور می‌شود عمیقاً به هم مربوط‌اند.

باکونین آنگاه به طبقات قدرتمند و مسلط جامعه اشاره می‌کند که آنقدر نگرش دنیایی دارند که بعید است خودشان آدم‌هایی معتقد باشند، اما باید حداقل ظاهر را حفظ کنند، زیرا اعتقاد ساده‌ی مردم عامل مفیدی برای زیر سلطه نگاه داشتن آنان است. در آخر، در این بیان به خصوص از دیدگاه‌هایش، باکونین به آن دسته از تبلیغ‌گران دینی اشاره می‌کند که وقتی شما درباره‌ی عقیده‌ی جزمی آنان در باب معجزات، زایش عذرائی، و یا رستاخیز عیسی مسیح توضیح می‌خواهید، با نخوت پاسخ می‌دهند که آنها را باید به صورت اسطوره‌هایی زیبا و نه حقیقت محض تعبیر کرد، و این که ما برای پرسش‌های ملال‌آور خویش باید متأسف باشیم، و نه آنها برای تبلیغ افسانه به جای حقیقت.

عقاید باکونین درباره‌ی این موضوع بسیار شبیه عقاید رقیبش کارل مارکس

۱. امروز نادرستی نظرات و ادعاهای باکونین در این باره بیش از پیش آشکار شده است. دولت‌های غربی که غیردینی و حتی در مواردی بسیار ضد باورهای دینی‌اند به سرکوب مردم و بهره‌کشی از آنان می‌پردازند. در حالی که مردم هنوز گرایش عمیق به جنبش‌های مترقی و رهایی‌بخش دینی در سراسر جهان و به ویژه در جهان سوم - مانند الاهیات رهایی‌بخش آمریکای لاتین - و به ویژه در کشورهای اسلامی نشان می‌دهند. (مترجم)

بود که دین را در یکی از معروف‌ترین عبارتهایش «افیون توده‌ها» توصیف کرده بود. نویسندگان تاریخ اندیشه لیبرالیسم، سوسیالیسم، کمونیسم، و انارشسیسم را همگی محصول دوره‌ی روشنگری^۱ و نتیجه عصر خرد^۲ دسته‌بندی می‌کنند، زمانه‌ی غلیان عقاید و آراء و شهامت پرسش‌گری، از انقلاب انگلستان در دهه‌ی ۱۶۴۰ تا انقلاب‌های فرانسه و آمریکا در دهه‌های ۱۷۷۰ و ۱۷۸۰.

ساده بگوییم، یکی از نتایج عصر روشنگری که آهسته و با اکراه پذیرفته شد مدارای دینی بود. شاید ما فراموش کرده‌ایم که انگلستان کلیسایی حکومتی دارد که به سبب دعوی هنری هشتم^۳ با پاپ بر سر یکی از طلاق‌هایش پایه‌گذاری شد. این دعوا قربانیانی گرفت، همان طور که تاریخ طولانی سرکوب مخالفان به یادمان می‌آورد، و همان گونه که نبرد برای آزادی مذهبی کماکان ادامه دارد. تازه سال ۱۸۵۸ بود که عدم صلاحیت حقوقی یهودیان لغو شد و تا سال ۱۸۷۱ کسانی که موافق ۳۹ مواد قانونی کلیسای انگلستان نبودند اجازه ورود به دانشگاه‌های قدیمی را نداشتند. کلیسای انگلستان شاید با مردم انگلستان بی-ارتباط باشد، اما یادآور واقعیت سیاسی و اجتماعی مهمی است. یکی از نتایج عصر روشنگری این بود که نویسندگان قانون اساسی بسیاری از کشورها از تاریخ و جنگ‌های مذهبی درس گرفتند و بر جدایی کامل اعمال مذهبی از زندگی عمومی تأکید کردند. دین امری خصوصی تلقی شد.

این درباره‌ی بنیان‌گذاران ایالات متحده‌ی آمریکا هم صدق می‌کند که اجدادشان از آزار مذهبی در اروپا گریخته بودند؛ درباره‌ی جمهوری فرانسه، و در نتیجه همه‌ی کشورهای که با تلفات سنگین خود را از امپریالیسم فرانسه آزاد کردند، هم درست است. و درباره‌ی بسیاری از جمهوری‌هایی که به همین صورت در نتیجه‌ی زوال امپریالیسم در قرن بیستم برپا شدند هم صدق می‌کند.

-
1. Enlightenment
 2. Age of Reason
 3. Henry VIII

بعضی نمونه‌های مهم آن جمهوری‌های هند، ترکیه، مصر، و الجزائرنند. اکنون، در سراسر جهان، دولت‌های سکولار در خطرند. رژیم‌های سیاسی سکولار در شمال آفریقا و در خاورمیانه با جنبش‌های مبارز دینی مواجه‌اند، و خطر بنیادگرایی روبه رشدی قانون اساسی ایالات متحده را تهدید می‌کند. این‌ها را نه باکونین، نه مارکس، و نه هیچ از یک از متفکران سیاسی قرن نوزدهم، از آلکسیس دو توکویل^۱ گرفته تا جان استیوارت میل^۲، پیش‌بینی نکرده بودند.

تغییر پیش‌بینی نشده و ناخواسته در فضای مذهبی که ما آن را بنیادگرایی می‌نامیم از گرایش‌های در جنبش احیای مذهبی در ایالات متحده‌ی پس از جنگ اول جهانی برخاسته است که بر این باور پای می‌فشارد که حقیقت محض درباره‌ی هر چیز در کتاب مقدس آمده است. کاربرد این اصطلاح برای توصیف گرایش‌هایی در دین‌های یهود، مسیحی، هندو، سیک^۳، شینتو^۴، که از دید ناظر خارجی ویژگی‌هایی مشابه هم دارند، صدق می‌کند. آنها نه تنها تهدیدی برای مفهوم به سختی به دست آمده‌ی حکومت سکولار به حساب می‌آیند - چیزی که به آنارشیست‌ها مهم نمی‌پندارند، بلکه آزادی‌های شهروندی را هم که با دشواری حاصل آمده به خطر می‌اندازند. نیکلاس والتر^۵، تبلیغ‌گر آنارشیست سکولار، مصرانه می‌خواهد که این تهدید را جدی بگیریم، و تاکید می‌کند که بنیادگرایان مسیحی می‌کوشند مطالعه‌ی نظریه‌ی تکامل، اجرای سقط جنین، و جلوگیری از بارداری را در غرب و جهان سوم مانع شوند. بنیادگرایان یهودی می‌کوشند همه-ی فلسطین را ضمیمه‌ی اسرائیل کنند و هالوخا^۶ - قانون سنت یهودیت - را تحمیل کنند. بنیادگرایان همه‌ی آیین‌ها از ترور و قتل در سراسر جهان به منظور

1. Alexis de Tocqueville

2. John Stuart Mill

3. Sikh

4. Shinto

5. Nicolas Walter

6. halachah

ممانعت از آزادی و بحث راجع به موضوعاتی از این دست استفاده می‌کنند. سرکوب مذهبی دولتی هیچگاه موفق نخواهد بود. اتحاد شوروی شاهد ۷۰ سال دشمنی حکومتی، گاهی خشونت‌آمیز و گاهی ملایم، با مذهب بود. زمانی که آن رژیم فروپاشید، مذهب ارتودوکس اشاعه‌ی مجدد یافت و مبلغان مسیحی پروتستان محل تبلیغ ایده‌آلی برای خود پیدا کردند. مالیس روئون^۱ اشاره می‌کند که در قسمت آسیای میانه‌ی شوروی نخبگان محلی که به سنت‌های اسلامی پای‌بند بودند و بین ارزش‌های اسلامی و اجتماعی قرابتی قائل می‌شدند، همان‌گونه که با جدیت ارقام مربوط به تولید پنبه را سرهم می‌کردند، از اقدامات ضد مذهبی دوری می‌جستند. آنها (در گزارش خود به متعصبان انجمن آتئیسم علمی)، جمع شدن پیرمردان برای قرائت قرآن را گردهم‌آیی کهنه سربازان جنگ بزرگ میهنی توصیف می‌کردند.

در ترکیه، کمال آتاتورک، که دیدگاه‌هایی مشابه باکونین درباره‌ی مذهب داشت، به سیاستی مستبدانه، آنچه که اسلام‌زدایی می‌نامیم، دست زد. جانشینان امروز او حتی از ایجاد دموکراسی ظاهری هم منع می‌شوند، دقیقاً به این علت که خطر بازگشت مذهب وجود دارد. در مقطع زمانی دیگری، حکومتی مذهبی که هیچ‌کس پیش‌بینی‌اش را نمی‌کرد جانشین حکومت شاه ایران شد که غرب-گرایی سرسخت به حساب می‌آمد. نخبگان رقیب سکولار و مذهبی مصر و الجزایر را به دو بخش مختلف تقسیم کرده‌اند. در ایالات متحده، قدرت‌مندترین گروه اعمال نفوذ متعلق به ائتلاف مسیحیان است که نفوذشان در حزب جمهوری‌خواه بیشتر و بیشتر می‌شود. این گروه مسئولیت قتل آخرین پزشکی را که در جنوب آمریکا عمل سقط جنین انجام می‌داد نمی‌پذیرد.

این برای انارشئیست‌های سکولار، که گمان می‌کردند دعوای مذهبی متعلق به گذشته بوده، نامنتظره و مایوس‌کننده است که در حالی که می‌کوشند به موضوعاتی بپردازند که متحدکننده باشد و نه تفرقه‌انگیز، اکنون باید با چنین

موضوعاتی که مؤید اختلافات است رویارویی کنند. می‌توانند رویکردی را اتخاذ کنند که رودولف راکر^۱، تبلیغ‌گر آنارشیست، یک قرن پیش در میان جمعیت یهودی محله‌ی وایت‌چپل^۲ در شرق لندن در پیش گرفته بود. بعضی از هم-پیمانان سکولار تبلیغات تحریک‌کننده‌ی خویش را صبح‌های سبت^۳ بیرون کنیسه‌ای در بریک لین^۴ انجام می‌دادند. از راکر راجع به این تظاهرات پرسیدند، و او پاسخ داد که این محل می‌تواند برای معتقدان عبادتگاه باشد و برای بی-اعتقاده‌ها مکان گردهم‌آیی سیاسی رادیکال. اما صحنه تغییر کرده است. زیرا در جایی که شاهد آمد و شد بسیاری از مذهب‌ها بوده است، مثلاً زمانی کلیسای هیوگنات^۵ بوده، زمانی محل گردهم‌آیی مخالفان، و زمانی کنیسه بوده، امروز مسجدی قرار دارد. آنها که اکنون عبادت‌کنندگانی را که به این محل می‌آیند اذیت می‌کنند و آزار می‌دهند، نه سکولارهای بنگلادشی، بلکه نژادپرستانی انگلیسی‌اند که با سرسختی و تهدید در دسر می‌سازند و رعب و وحشت ایجاد می‌کنند.

مثلاً، حزب بهاریتیا جاناتا^۶ (حزب مردم هند که اختصاراً بی‌جی‌پی نامیده می‌شود) خشونت فرقه‌ای را در بخش‌های پنجاب^۷ گسترش داده است، جایی که، قبلاً، اقلیت‌های گوناگون در سازگاری با یکدیگر زندگی می‌کردند؛ گفته می‌شود که این معضل نه بنیادگرایی که ناسیونالیسم قومی است. این مسئله در دیگر بخش‌های جهان نیز دیده می‌شود، و در این موارد، که بسیاری از مناطق جهان اسلام را شامل می‌شود، علت اصلی امپریالیسم غرب است که فرهنگ‌های محلی را تحقیر کرده و کوچک شمرده است.

1. Rudolf Rucker

2. Whitechapel

۳. Sabbath ، شنبه روز عبادت و استراحت یهودیان. (مترجم)

4. Brick Lane

۵. Huguenot ، فرقه‌ای پروتستان (کالونیست) در فرانسه. (مترجم)

6. Bharatiya Janata

7. Punjab

بازشناسی دشوار ادوارد سعید^۱ واقعیات مهمی را دربر می‌گیرد:

ترس و وحشتی که تصاویر بسیار بزرگ «تروریسم» و «بنیادگرایی» ایجاد کرده است - و آنها را باید نگاره‌هایی از تصویری بین‌المللی و فراملیتی نامید که از اهریمنان خارجی ساخته‌اند - تبعیت افراد را از هنجارهای غالب زمانه تسریع می‌کند. این مسئله همان قدر در جوامع پسااستعماری درست است که عموماً در غرب و به خصوص در ایالات متحده صدق می‌کند. بنابراین، برای رویارویی با نابهنجاری و افراطگرایی جای گرفته در تروریسم و بنیادگرایی - مثال من تنها نقیضه‌ای ناچیز است - باید از میانه‌روی، خردمندی، و اهمیت به‌کارگیری آنچه کمابیش ویژگی‌های (قومی، محلی، یا وطن‌دوستانه‌ی) غربی نامیده می‌شود پشتیبانی کرد. نکته‌ی طنزآمیز اینجاست که سوای برخورداری فرهنگ غرب از اطمینان به خود و احساس «بهنجاری» تام که ما به برتری و درستی آن ربط می‌دهیم، این وضعیت ما را در حالتی سرشار از خشم و در موضعی تدافعی و حق به جانب قرار می‌دهد که در آن «دیگران» دشمنانی به حساب می‌آیند که درصددند تمدن ما را از میان بردارند و شیوه‌ی زندگی ما را نابود کنند.

ادوارد دابلیو سعید، فرهنگ و امپریالیسم^۲

(لندن: چاتو اند ویندس^۳، ۱۹۹۳)

کشورهای خاورمیانه و خاور نزدیک قرن‌های بسیاری در معرض این یا آن امپریالیسم بوده‌اند، فرهنگ‌هایشان مایه‌ی استهزاء قرار گرفته و کوچک شمرده شده است، و حتی مرزهایشان را خطوطی معین کرده است که دولت‌ها و جریان‌های غربی روی نقشه ترسیم کرده‌اند. امروز نیز بر طبق منابع نفتی یا بازارهای بالقوه‌ای که دارند ارزش‌گذاری می‌شوند، در حالی که انباشته از سلاح‌هایی‌اند که

1. Edward. Said

2. *Culture and Imperialism*

3. Chatto and Windus

از رشوه‌های پرداخت شده در زمان جنگ سرد بر جای مانده است. حکمرانان خاورمیانه مذهب غرب سکولار را که همانا مصرف چشمگیر است مشتاقانه برگزیدند، اما به اکثریت فقیراتباع خود چیزی جز امیدهای بی‌حاصل عرضه نکردند.

موضوع مهم دیگر را فاطمه مرنیسی^۱، نویسنده و پژوهشگر مراکشی، مطرح کرد، زمانی که از او خواستند پیش گفتاری بر ترجمه‌ی انگلیسی کتاب خود به نام *زن و اسلام*^۲ بنویسد.

وقتی نوشتن این کتاب را تمام کردم، به نتیجه‌ای رسیدم: اگر حقوق زنان برای برخی مردان مسلمان مدرن مشکلی به حساب می‌آید، نه به علت قرآن است، نه دستورات پیامبر، و نه سنت‌های اسلامی، بلکه صرفاً به این علت است که این حقوق با منافع نخبگان مرد در تضاد قرار می‌گیرد. این گروه نخبگان می‌کوشند ما را متقاعد سازند که دیدگاه خودخواهانه، بسیار ذهن‌گرایانه، و میان‌مایه‌ی فرهنگ و جامعه مبنایی مقدس دارد.

انارشیست‌ها، همانند همه‌ی دیگر گروه‌های چپ‌گرای اوایل قرن نوزده و اواخر قرن بیستم، جدایی‌های مذهبی و سرزمینی را دلمشغولی‌هایی نامربوط می‌دانستند که در جامعه‌ی انسانی رشد کرده بود. تنها پیامی که توانستند بدهند امید بود به اینکه تعصبات زمانی رنگ می‌بازند که رهبران دریابند دنباله رو ندارند، وقتی مردم موضوعاتی جالب‌تر و لذت‌بخش‌تر، یا حداقل کمتر خطرناک، برای گفتگو با همسایگانشان پیدا می‌کنند.

1. Fatima Mernissi

2. *Women and Islam*

فصل پنجم؛ جلوگیری از نابهنجاری و آزادسازی کار

از زمان سقوط باستیل^۱ در ۱۷۸۹، که در واقع فقط منجر به آزادی هفت زندانی شد، تا مرگ استالین در ۱۹۵۳، که به تدریج میلیون‌ها نفر را آزاد ساخت، آنارشیست‌ها با تجربه‌ی شخصی خویش آثار چشمگیری درباره‌ی عیب‌های نظام جزایی منتشر کردند. اولین کتاب کروپاتکین روایت تجربه‌های او در زندان‌های روسیه و فرانسه^۲ (۱۸۸۷) بود و اولین اثر الکساندر برکمن *خاطرات زندان یک آنارشیست*^۳ (۱۹۱۲) نام داشت.

این کروپاتکین بود که برای اولین بار از عبارت «زندان‌ها دانشگاه جرم و جنایت‌اند» استفاده کرد، و اظهار نظر او درست است به این علت که اولین زندان هر مجرمی، همانند سایر هم‌سلولی‌هایش، تضمینی است بر اینکه او در زندان تعداد بیشتری از شیوه‌های بزهکاری را می‌آموزد که از دله دزدی‌ای که او به سبب آن زندانی شده پیشرفته‌تر است. کروپاتکین در ۱۸۸۶ می‌گفت که جامعه‌ای که حول همکاری، و نه رقابت، بنا شده باشد، به همین علت، از اقدامات خلاف اجتماع کمتر زیان می‌بیند. او معتقد بود که

خلق‌های بدون سازمان سیاسی، و بنابراین کمتر تباه شده، کاملاً درک کرده‌اند که انسانی که «مجرم» نامیده می‌شود صرفاً آدم

1. Bastille

2. *In Russian and French Prisons*

3. *Memoirs of an Anarchist*

بدقابالی است؛ و اینکه چاره تازیانہ زدن به او، به زنجیر کشیدن، یا کشتن او در سکوی اعدام یا درون زندان نیست، بلکه یاری رساندن به او با مراقبتی برادرانه، رفتاری برپایه‌ی برابری، ایجاد شور زندگی در میان انسان‌های شرافتمند است.

شاید بتوان ادعا کرد که بهترین خدمتی که دولت‌های بریتانیا و آمریکا در دو جنگ جهانی قرن بیستم به اصلاحات جزایی کردند زندانی کردن مخالفان جنگ بود. معترضان زندانی، گذشته از مصائبی که به سر تعدادی از آنها در جنگ اول جهانی آمد، چندین ویژگی مهم داشتند. آنها افرادی تحصیل کرده بودند و با تیزبینی محیط اطراف خود و دیگر زندانی‌ها را زیر نظر می‌گرفتند. آنها همچنین در برابر زندانی کنندگان‌شان اخلاقاً احساس برتری می‌کردند، تحقیری را که تحمل می‌کردند و زندانی می‌شدند، نه نتیجه‌ی شرایط، بلکه نتیجه‌ی خواست خود در جایگاه آدم‌های شریف جامعه می‌دیدند.

این مشاهدات آنچه را که تعدادی انگشت شمار از اصلاح‌گران قرن نوزدهم بیشتر تشخیص داده و تبلیغ کرده بودند یادآور می‌شد: که بسیاری از هم سلولی‌هایشان، که دوران محکومیت زندان را به سبب جرم‌های چون دزدی و خشونت‌های ناچیز، فروش مواد مخدر، یا بدمستی می‌گذراندند، به علت پیشینه‌ای که داشتند بی اختیار به جرم و جنایت و حبس کشیده می‌شدند. بسیاری از ما، با دانستن هزینه‌ای که نگهداری افراد در زندان به شهروندان جامعه تحمیل می‌کند، و با درک این موضوع که این هزینه‌ها بسیار بیشتر از درآمدهای ماست، چه بسا آرزو می‌کنیم ای کاش به هشدارهای اصلاح طلبان نظام جزایی، که می‌کوشیدند توجه ما را به مسائل جاری زندانیان جلب کنند، اعتنا کرده بودیم. مثلاً، اغلب زندانیان کودک پرورشگاهی، دچار بی‌ثباتی ذهنی، یا در تحصیلات ناموفق بوده‌اند. آنها همچنین عمدتاً از جنس مذکرند.

شناخت این عوامل در اواخر قرن نوزدهم منجر به برقراری مجازات تعلیقی به جای زندان هم در بریتانیا و هم در آمریکا شد و در آن مأموری عهده‌دار وظیفه‌ی دوست شدن و مشاوره دادن به مجرم می‌شد، و به او کمک می‌کرد به

کار و زندگی خانوادگی طبیعی بازگردد. در طول قرن بیستم، شاهد انسانی شدن آهسته‌ی نظام جزایی بودیم، تا آنجا که ممکن بود، اصلاح‌گرانی که خود زندانی و شاهد اوضاع در سال‌های جنگ بودند، الهام بخش این کار شدند، با وجود آن که مسئولان نهادهای جزایی اغلب مخالفت نشان می‌دادند.

پزشکان با تخصص‌های گوناگون درمانی، هر از گاهی، به کمک مدیران زندان‌ها، به نظام جزایی دسترسی می‌یافتند و به نتایج مهمی می‌رسیدند. آنها به کارکنان زندان اصرار می‌کردند در صورتی که کار آنان بیشتر درمانگری باشد تا زندانبانی، جایگاه و رضایتشان از کار افزایش می‌یابد. بسیاری از آنارشیست‌ها شک داشتند این کوشش‌ها بتواند نظام جزایی را متمدن‌تر کند و البته، رسانه‌های عمومی نیز چنین تفکری داشتند و، مرتباً زندان‌های آزاد را اردوی تعطیلاتی می‌نامیدند (و نشان می‌دادند که از هر دوی اینها بی‌اطلاع‌اند). در دهه‌های پس از جنگ دوم جهانی، در بسیاری کشورها تعداد زندانیان منظمأ کاهش یافت (استثناءهای برجسته اتحاد شوروی و کشورهایی بودند که دولت‌هایشان زیر نفوذ شوروی قرار داشت). دیوید کی لی^۱ توضیح می‌داد:

هلند میزان مطلوبی بر جای گذاشت و تعداد ۹۰ نفر زندانی در هر ۱۰۰ هزار نفر را به عدد استثنائی ۱۷ در هر ۱۰۰ هزار نفر در سال ۱۹۷۵ رسید... عامل کاهش تعداد زندانیان آن چیزی بود که جرم-شناس هلندی ویلم دی هان^۲ زمانی «سیاست وجدان آزوده» نامیده بود.

اما از ۱۹۷۰ به بعد، سیاست وجدان آزوده جای خود را به رویکردی متضاد داد که جرم‌شناس دیگری به نام اندرو روترفورد^۳ آن را «سیاست وجدان آسوده در برابر زندانی» توصیف می‌کرد.

1. David Cayley

2. Willem de Haan

3. Andrew Rutherford

آمار جنایی را به سختی می‌توان تفسیر کرد، زیرا آنها تنها نمایانگر تعداد بازداشت‌ها در حوزه‌ای از جرایم‌اند که انتظار می‌رود هر نیروی پلیسی ثبت کند. اما آمار جزایی همیشه در دسترس است و قصه‌ی پرغصه‌ای را حکایت می‌کند. دیوید کی لی در ۱۹۹۸ گزارش داد:

برای جا دادن به یک و نیم میلیون آمریکایی که اکنون زندانی‌اند، فقط بین سال‌های ۱۹۹۰ و ۱۹۹۵، ۱۶۸ زندان ایالتی جدید و ۴۵ زندان فدرال ساخته شد، اما اینها هنوز برای جا دادن تعداد بسیار زندانیان جدید ناکافی بود... ایالات متحده تاکنون بسیاری از شهروندان - به خصوص شهروندان سیاه و اسپانیایی زبان - را آنچنان در معرض پیامدهای رفتار وحشیانه‌ی زندان‌ها قرار داده است که گویی آنچه از آن می‌ترسیدیم دارد اتفاق می‌افتد. هر چه تعداد آمریکایی‌های که نظام دادگستری جنایی با آنها به خشونت رفتار می‌کند بیشتر شود، تعداد کسانی بیشتر می‌شود که با رفتار خود چنین برخوردهایی را اقتضا و توجیه می‌کنند.

تا سال ۲۰۰۰، زندان‌های آمریکا تعداد دو میلیون زندانی را در خود جا داده بودند. جامعه‌شناسی به نام دوید داونز^۱ در کنفرانسی راجع به جرم در دانشگاه نیویورک خاطر نشان کرد که هرگز هیچ کشور دیگری در تاریخ چنین نسبت بزرگی از شهروندان را به زندان نینداخته است. نظام قضایی همچنین اعلام می‌دارد که از هر چهار مرد آمریکایی آفریقایی تبار یکی احتمال دارد در طول عمر خویش به زندان بیافتد، در صورتی که برای مردان سفیدپوست این احتمال یک در بیست و سه است. از پرفسور داونز پرسیدند آیا نمونه‌ی آمریکا بر اروپا اثر می‌گذارد. پاسخ او این بود، «مؤلفه‌های افزایش پرشتاب زندان‌ها در اروپا اکنون هم وجود دارد.» پاسخ او درست بود، و بریتانیا در نسبت زندانی‌ها به جمعیت شهروندان در اروپا پیشتاز است. سیاستمداران و دولت‌های متبوعشان به رویکردهای

آلترناتیو، که هم آنارشیست‌ها و هم اصلاح‌گران نظام جزایی درباره‌ی آن نظر مشترکی دارند، بی‌اعتنا بوده‌اند. این امر باعث نشده اصلاح‌گران دیدگاه‌هایشان را تغییر دهند، بلکه آنها صرفاً تغییری احتمالی در نگرش عمومی را انتظار می‌کشند.

تنها در یک حوزه از قانون‌شکنی و اجرای قانون است که در آن سیاست مجازات زدایی طرفدار پیدا می‌کند، و خواهان کاهش تعداد زندانیان می‌شود و آن به زندانی کردن مصرف‌کنندگان و فروشندگان مواد مخدر مربوط می‌شود. همه موافقند که این سیاست ناکامی عظیمی بوده است که، چنانکه دیوید کی‌لی می‌گوید، «زیان‌هایی به بار آورده که بسیار بدتر از آنهایی است که قرار بوده ریشه کن کند.» این مسئله نکته‌ی کنایه‌آمیز دیگری دارد؛ بسیاری از مصرف‌کنندگان مواد مخدر به این مواد درون زندان آسان‌تر دسترسی دارند تا خارج از زندان. اینجا چه خوب است نظرات آنارشیستی به نام اریکو مالاتستا را ذکر کنیم که به سال ۱۹۲۲ برمی‌گردد، سال‌ها پیش از زمانی که والدین یا پدربزرگان ما ممکن بود تصور کنند ما با مشکل مواد مخدر مواجه شویم.

این اشتباه قدیمی قانون‌گذاران است، با وجود این که تجربه همواره نشان داده که قوانین، هر چه قدر هم که سخت باشند، نتوانسته‌اند رذیلت‌ها را سرکوب کنند و یا بزهکاری را مانع شوند. هرچه مصرف‌کنندگان و قاچاقچیان کوکائین سخت‌تر مجازات شوند، جاذبه‌ی این میوه ممنوعه و گرایش خطرپذیری مصرف‌کنندگان بیشتر می‌شود، و سودی که سوداگران حریص آن می‌برند بیشتر خواهد شد.

بنابراین، چشم امید داشتن به قانون بیهوده خواهد بود. باید راه حل دیگری پیشنهاد کنیم. محدودیت فروش و استفاده‌ی کوکائین را آزاد کنیم، و دکه‌هایی برای فروش آن به قیمت تمام شده یا حتی کمتر از آن باز کنیم. و آنگاه کارزاری تبلیغاتی راه بیاندازیم تا به مردم توضیح دهیم، و بگذاریم خودشان از زیان‌های کوکائین آگاهی یابند؛ هیچ کس به مقابله با این تبلیغات بر نخواهند

خواست، زیرا هیچ کس نخواهد توانست از مصیبت‌های معتادان بهره‌برداری کند.

مطمئناً مصرف زیان‌بار کوکائین کاملاً از میان نخواهد رفت، زیرا عوامل اجتماعی که موجب می‌شود آن آدم‌های بدبخت به مصرف مواد مخدر تشویق شوند همچنان وجود خواهد داشت. اما در هر صورت، زیان کاهش می‌یابد، چون کسی از فروش آن سودی نمی‌برد، و کسی نیز دنبال سوداگران آن نمی‌رود. و بدین سبب، پیشنهاد ما یا با بی‌توجهی روبه‌رو خواهد شد یا آن را اجرانشدنی و نامعقول خواهند دانست. با این وجود، آدم‌های هوشمند و بی‌طرف ممکن است به خود بگویند: حالا که معلوم شده قوانین جزایی ناکارا هستند، آیا خوب نیست، برای تجربه هم که شده، روش آنارشیستی را آزمایش کنیم؟

اریکو مالاتستا در اومانیته نو^۱، ۲ سپتامبر ۱۹۲۰

بازچاپ در وی. ریچاردز^۲ (ویراستار)، اریکو مالاتستا، زندگی و اندیشه‌ها^۳

(لندن، فریدم پرس، ۱۹۶۵)

در دو شهر اروپا، زوریخ و آمستردام، مقامات محلی شجاعانه تلاش کردند چنین سیاستی را عملی کنند، و در بریتانیا، در آغاز قرن بیست و یکم، حداقل دو رئیس شهربانی دیدگاهی مشابه بیان کردند، که گرچه از آن استقبال شد، اما حمایت عملی صورت نگرفت.

سیاستمداران حزب‌های عمده‌ی بریتانیا به سبب سخنانشان درباره‌ی وارد کردن «شوک کوتاه و سریع» به مجرمان یا فرستادن آنها به «اردوهای آموزشی»، و محدود کردن کارهای مربوط به مجازات تعلیقی که مجرمان آزاد شده را بیرون از زندان نگاه می‌داشت بسیار تشویق شدند. حتی زبان مُقَطَّع و

1. Umanità Nova

2. V. Richards

3. Errico Malatesta: His Life and Ideas

تک‌بخشی این برنامه‌ها نشان می‌دهد که مقصود حل مشکل جرم نبوده بلکه قانع کردن تیترونیس‌های رسانه‌های عمومی، تعیین‌کنندگان واقعی سیاست‌های کیفری، بوده است. در ایالات متحده، موفقیت حزب جمهوری خواه را به این امر مربوط می‌دانند که این حزب توانسته موضع مخالفان خود را «ملایم با جنایت» تصویر کند.

در این حال، خودکشی میان زندانیان جوانی که به سبب جرم‌هایی زندانی شده‌اند که برای جامعه بیشتر دردسر بوده‌اند تا تهدید افزایش یافته است. علاوه بر آن، این امر کاملاً آشکار است که زندان موفق نشده میزان جنایت را کاهش دهد. چنانکه لرد وادینگتون^۱، وزیر کشور مارگارت تاچر^۲، گفته است «زندان روش پرهزینه‌ای است که آدم‌های ناجور را بدتر می‌کند.» حتی سیاستمداران دیگر به سیاست‌هایی که خود اعمال می‌کنند اعتقادی ندارند. این امر وقتی به آمار نگاه می‌کنید دیگر خیلی تعجب برانگیز نیست. در سال ۲۰۰۳، اعلام شد ۸۴ درصد جوانانی که محکومیت زندانشان تمام و آزاد شده بودند به سرعت دوباره مرتکب جرم شدند. آمار ایالت‌متحده از این هم فراتر می‌رود.

اما مسائلی که آنارشیست‌ها، در کنار دیگر اصلاح‌گران نظام جزایی مطرح می‌کنند، از بین نمی‌رود. تلقی جامعه، که رسانه‌های عمومی آن را هدایت می‌کنند، این مسائل را حل ناشدنی‌تر می‌سازد.

مسئله‌ی مهم دیگر، که خیلی زود در تاریخ آنارشیسم مطرح شد، مربوط به کاربرد آنارشیسم در دنیای کار بود، به ویژه به این علت که پیشاهنگان آنارشیسم با جنبش در حال ظهور اتحادیه‌های کارگری در پیوند بودند. آنها با هدف‌های رادیکالی که در حوزه‌ی اتحادیه‌ها بیان می‌کردند شناخته می‌شدند، و آنارکوسندیکالیسم را (کلمه‌ی فرانسوی سندیکا به معنی اتحادیه است) تبلیغ می‌کردند که هر مبارزه‌ای را در کارخانه‌های محلی قدمی در راه اعتصاب

1. Lord Waddington
2. Margaret Thatcher

سراسری به حساب می‌آورد، و آن زمان است که سقوط سرمایه‌داری منجر به زمامداری کارگران خواهد شد.

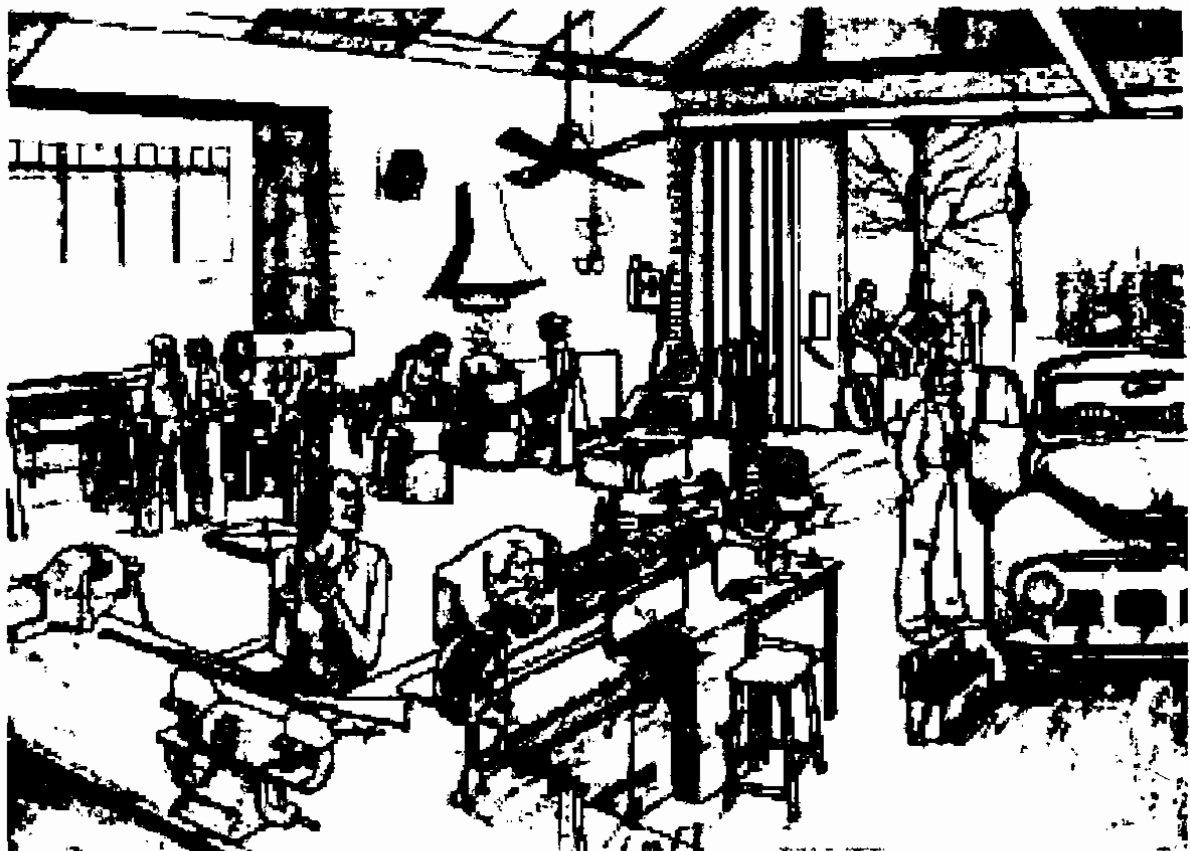
در فرانسه، کنفدراسیون سراسری کارگری^۱ (CGT) و در اسپانیا کنفدراسیون ملی کارگران (CNT) به جنبش‌هایی عظیم و گسترده تبدیل شدند، چنانکه، در دوره‌ای، کارگران صنعتی جهان (IWW) در ایالات متحده جنبشی عظیم و گسترده شد. البته، دعوای درونی در اتحادیه‌های سندیکالیست رخ داد، بین آن دسته از اعضا که مایل بودند مبارزه کنند و در مسائل کوچک محلی پیروزی-های کوچک به دست آورند، و مبارزانی که امیدوار بودند هر مناقشه‌ی کوچکی را به مبارزه‌ی نهایی برای به دست گرفتن وسایل تولید بدل کنند و به این طریق از «سلب مالکیت کنندگان سلب مالکیت کنند»، و به تولید تحت کنترل کارگران ادامه دهند.

اما کم‌رنگ شدن هدف آزادسازی کار به شکاف موجود بین اصلاح‌طلبان و انقلابی‌ها در سازمان‌های کارگری ربط چندانی ندارد. این امر بیشتر به سلاح جدیدی مربوط است که کارفرمایان در دست دارند و در برابر خواسته‌های کارگران به کار می‌گیرند: «شرایط ما را بپذیرید وگرنه ما فعالیتمان و شغل‌های شما را به آسیای جنوب شرقی می‌بریم، جایی که کارگران از کار کردن با شرایط ما راضی خواهند بود.» مالکان سرمایه در جهان ثروتمند باقی می‌مانند، اما فراهم‌کنندگان نیروی کار در کشورهای در حال توسعه قرار دارند، و اگر آنها خواستار سهم بیشتری از محصول کار خویش باشند، کارفرمایان به سادگی به کشور دیگری با کارگرانی ارزان‌تر نقل مکان می‌کنند.

در این بین، جهان ثروتمند نیروی کاری پنهان در خود دارد. کار کشاورزی شامل چیدن و بسته‌بندی میوه و سبزی‌ها را صاحبان باندهای تبهکاری با استفاده از گروه‌هایی از جمله مهاجران غیرقانونی، کارگران و کارمندان اروپای شرقی که در کشورهای خود حقوقی دریافت نمی‌کنند، دانشجویان، و کارگران

1. *Confédération Générale du Travail*

فصلی در دست دارند. دیگر افراد طبقه‌ی فرودست به خدمات اطلاعات تلفنی و اینترنتی مشغول‌اند، و در مراکز تماس، از شهرستان‌های بریتانیا تا بنگلور^۱ در هند، کار می‌کنند.



آزادسازی کار: کارگاه اشتراکی، آن گونه که کلیفورد هارپر^۲ تجسم کرده است.

یک قرن پیش، «سندکالیسم جدید» در بریتانیا و IWW در آمریکا شروع به معرفی و سازماندهی کارگران غیرماهری کردند که در حاشیه‌ی اقتصاد رسمی قرار داشتند، و در این کار موفق شدند. در همان زمان، کروپاتکین^۳ آنارشیست برای مخاطبانی در بریتانیا سخنرانی می‌کرد که می‌پنداشتند بریتانیا کارگاه جهان

1. Bangalore

2. Clifford Harper

است، و اینکه همه‌ی جهان بیش از هر زمان به پارچه‌های لنکاشر^۱، زغال سنگ نیوکاسل^۲، و کشتی‌های کلاید^۳ وابسته است. در ۱۸۹۹، زمانی که او مزرعه، کارخانه، و کارگاه را نوشت، یکی از هدف‌هایش نشان دادن این بود که در حالی که سیاستمداران و اقتصاددانان از کارخانه‌های بزرگ صحبت می‌کنند، بخش بزرگ تولید صنعتی در واقع بر عهده‌ی کارگاه‌های کوچک و کاروکسب‌های کوچک محلی است. برق و حمل و نقل پیشرفته تولید را نامتمرکز ساخته است، و کرویپاتکین تأکید داشت که این امر نه تنها محل کار که انتخاب شغل را نیز برای افراد آزاد ساخته است. حالا کار فکری و کار یدی توأم شده است، چیزی که ایده آل صنعتی او بود.

انارشیسیت‌ها به ندرت در محیط بی‌ارزش شغل‌های استخدامی در صنایع رسمی و دیوان سالاری دیده می‌شوند. آنها تمایل دارند تا جایی در اقتصاد غیررسمی یا کوچک بیابند. این امر تعجب آور نیست، زیرا روان‌شناسان صنعتی غالباً می‌گویند رضایت شغلی مستقیماً به «میزان استقلالی» بستگی دارد که آن شغل از آن برخوردار است، این یعنی مقدار کار روزانه یا هفتگی که کارگران در آن آزادند خود تصمیم‌گیری کنند. در این دنیای پسا صنعتی کار، تنها بررسی جدی کسب و کارهای کوچک نشان می‌دهد که کارگر نه قهرمانی از نوع طرفدار تاچر، بلکه شورش‌گری خلاق است که می‌خواهد نه کارفرما باشد، نه کارگر. پل تامسون^۴ می‌گوید:

نتیجه این شد که به جای اینکه گونه‌ای با اراده، مثل قهرمانان ساموئل اسمایلز^۵ یکصد سال بعد، به وجود بیاید، بسیاری از

1. Lancashire

2. Newcastle

3. Clyde

4. Paul Thompson

۵. Samuel Smiles، نویسنده‌ی اسکاتلندی که به سبب اثرش *یاری به خود* (۱۸۵۹) شهرت یافت.

کاسب‌های خرده پا تقریباً دیگر وجود ندارند. آنها از کل نظام اخلاقی سرمایه‌داری مدرن متنفرند، و به خصوص از اینکه به استخدام دیگران درآیند نفرت دارند؛ در عوض، آنها ترجیح می‌دهند با ارائه‌ی «خدمت» و «خوب انجام دادن کار» احساس رضایت کنند. اغلب بسیار خوش‌شانس‌اند که فعلاً کاری دارند. به علاوه، برای انقلاب صنعتی بعدی مبنایی قرار نداده‌ایم، زیرا کارفرمایان خواستار گسترش دادن نیستند؛ به این معنی که اینکه آنها می‌خواهند افراد را استخدام کنند و افراد روابط شخصی با هم برقرار نسازند، آنها دوست دارند تعداد کمتری کارگر استخدام کنند.

یافته‌هایی نظیر این آن چیزی نیست که آنارکوسندیکالیست‌ها انتظار داشتند؛ آنها پیش‌بینی می‌کردند کارگران پیروزمندانه کارخانه‌ها را تصاحب کنند، با این وجود، آرمان‌های آنارشیست‌ها به رویای تعداد زیادی از شهروندانی نزدیک است که خود را اسیر نظام استخدامی احساس می‌کنند.

فصل ششم؛ آزادی در آموزش

ویراستاران کتاب معروفی از گزیده‌ی آثار آنارشیستی خاطر نشان می‌کنند که از زمانی که ویلیام گادوین چشم‌اندازهای مدرسه^۱ را در ۱۷۸۳ انتشار داد تا کتاب پل گودمن^۲ در ۱۹۶۴ درباره‌ی آموزش نامناسب اجباری^۳، «جنبش دیگری را نمی‌توان یافت که در مبانی، مفاهیم، تجربیات، و اجرای آموزش جایگاه مهم‌تری در مقایسه با نوشته‌ها و عملکرد آنارشیسم داشته باشد.» رساله‌ی گادوین با عنوان گزارش مدرسه‌ای که دوشنبه چهارم آگوست در افسوم سری برای آموزش دوازده دانش‌آموز گشایش خواهد یافت^۴ منتشر شد. این رساله نتوانست والدین بسیاری را متقاعد کند و آن مدرسه هرگز باز نشد. گادوین در این جزوه می‌گوید:

آموزش مدرن نه تنها شور و احساس جوانان ما را، با کار سخت و طاقت فرسایی که محکوم به انجام دادن آن‌اند، تباه می‌کند، بلکه، نخست با زبان نامفهومی که آن‌ها را مقهور خویش می‌سازد و نیز با توجه اندکی که به پرورش استعدادهای آن‌ها می‌شود، قدرت استدلالشان تحلیل می‌رود.

و ادامه می‌دهد:

1. *School Prospectus*

2. *Paul Goodman*

3. *Compulsory Miseducation*

4. *An Account of the Seminary that will be Opened on Monday the Fourth Day of August, at Epsom in Surrey, for the Instruction of Twelve Pupils*

هیچ چیز در جهان تأسف‌بارتر از کودکی نیست که در هر نگاه او را وحشت زده می‌یابی؛ در حالی که بدون اعتماد به نفس و نگران به نظر می‌رسد، بد اخلاقی‌های معلمی مقرراتی را مشاهده می‌کند.

کتاب دیگر گادوین، پرسشگر^۱ (۱۷۹۷)، چنانکه زندگی‌نامه‌نویس او به درستی خاطر نشان می‌کند، «برخی از درخشان‌ترین و پیشروترین عقایدی را که درباره‌ی آموزش تاکنون نوشته شده است» در بر می‌گیرد. کلمات آغازین آن این بیان بی‌نظیر است که «مقصود واقعی آموزش، مثل هر عمل اخلاقی دیگر، ایجاد شادی است.» و در ادامه از حقوق کودکان در برابر اقتدار مسلم فرض شده‌ی دنیای بزرگسالان دفاع می‌کند. مثلاً، در جایی اظهار می‌دارد:

می‌گویند کودکان از دغدغه‌ها و نگرانی‌های دنیا به دورند. آیا آنها دغدغه‌های خود را ندارند؟ از همه‌ی دغدغه‌ها، آنچه بیش از بقیه مایه‌ی تسلی است دغدغه‌ی استقلال است. هیچ چیز شادی‌بخش‌تر از این نیست که بدانیم در این جهان مهم هستیم. کودکان معمولاً گمان می‌کنند در این جهان محلی از اعراب ندارند. والدین، با آینده‌نگری بسیار، وظیفه‌ی تلقین این باور تلخ را به آنها بر عهده می‌گیرند. چگونه کودکی به ناگاه به آن اندازه دلخواه از شادی برسد و دریابد بزرگ‌تره‌ایش به او اعتماد دارند و طرف گفتگو قرارش می‌دهند؟

معروف‌ترین کتاب گادوین به نام پرسش‌هایی راجع به عدالت سیاسی (۱۷۹۳) بین این دو مانیفست درخشان درآمد. در جریان این کتاب، او از عقاید پیشرو در بریتانیا و فیلسوفان روشنگری - روسو^۲، الوسیوس^۳، دیدرو^۴، و کوندورسه^۵ -

-
1. *The Enquirer*
 2. Rousseau
 3. Helvetius
 4. Diderot
 5. Condorcet

فاصله گرفت؛ همه آنها برنامه‌هایی برای نظام ملی آموزش پیشنهاد می‌کردند که مستلزم ایجاد حکومتی ایده‌آل بود و این در نظر گادوین تناقض‌گویی به حساب می‌آمد. سه علت مخالفت عمده‌ی خود را این‌گونه بیان می‌دارد:

صدماتی که از نظام ملی آموزش به بار می‌آید، در وهله‌ی اول، این است که همه‌ی نهادهای دولتی متضمن اصل ماندگاری‌اند... آموزش دولتی همواره همه‌ی توان خود را صرف حمایت از تبعیض کرده است... این ویژگی در هر نوع نهاد دولتی وجود دارد، و حتی در موسسه‌ای کوچک مانند مدرسه‌های یکشنبه^۱ دیده می‌شود، جایی که درس‌های اصلی‌اش تقدس خرافی کلیسای انگلستان، و احترام گذاشتن به مردانی است که لباس فاخر برتن دارند...

دوم، فکر آموزش ملی با بی‌توجهی به سرشت ذهن پایه‌گذاری شده است. هرچه آدم برای خود می‌کند خوب است، و هر آنچه همسایگانش یا کشورش برای او انجام دهد زیان‌بار خواهد بود. عقل آدمی است که او را و می‌دارد برای خویش تلاش کند، و خود را در وضعیت شاگردی دائم نگاه ندارد...

سوم، پروژه‌ی آموزش ملی به سبب پیوندی که با حکومت دارد تماماً مایه‌ی ناامیدی خواهد شد. این پیوند ماهیت هولناک‌تری از پیوند قدیمی و بحث‌برانگیز کلیسا و دولت دارد. پیش از اینکه ما هدایت چنین دستگاه قدرتمندی را به عاملی بسیار جاه‌طلب واگذار کنیم، واجب است خوب به آنچه می‌کنیم بیاندیشیم. دولت هیچ‌گاه از به‌کارگیری آن برای تقویت و تداوم نهادهای خود فروگذاری نخواهد کرد. .. دیدگاه‌هایشان در باب ایجاد نظام آموزشی چیزی شبیه نظراتشان درباره‌ی ظرفیت‌های سیاسی خواهد بود. .. حتی در کشورهای آزادی حکمفرماست، منطقی‌اً مسلم است که خطاهای مهمی وجود دارد، و نظامی دولتی این گرایش را دارد که آن خطاها را مرتکب شود و همه‌ی فکرها را به یک الگو معطوف کند.

بعضی دوستداران اندیشه‌ی گادوین از اینکه او عقیده‌ای «پیشرو» را رد می‌کند شرمندهند. آنها به یاد می‌آورند که برای دستیابی به آموزش همگانی رایگان، اجباری، و فراگیر در بریتانیا و ایالات متحده پس از ۱۸۷۰ چه مبارزه‌ی دشواری انجام شده است. (شباهتی گیج‌کننده در زبان به کار رفته در اینجا بین انگلیسی بریتانیایی و آمریکایی وجود دارد. در ایالات متحده، مدارس «عمومی» به مدارس ابتدایی و متوسطه‌ای می‌گویند که با بودجه‌ی دولتی اداره می‌شوند. در بریتانیا، «عمومی» و «خصوصی» کلماتی‌اند که برای نامیدن دبستان و دبیرستان هایی به کار می‌برند که هزینه‌هایشان را والدین متمول برای فرزندان مرفه خویش می‌پردازند؛ مدارس که «دولتی» نامیده می‌شوند مدارس‌اند که مقامات دولت محلی آنها را اداره می‌کنند.) در بریتانیا، نشریه‌ای، با سابقه‌ی صد سال، متعلق به اتحادیه‌ی ملی معلمان^۱ در ۱۹۷۰ نوشته بود «به جز مدارس خیریه و مذهبی، مدرسه‌های همگانی یا مکتب‌خانه‌ها با سرمایه‌ی شخصی افرادی اداره می‌شد که خود تقریباً بی‌سواد بودند»، و دشمنی گسترده‌ی طبقه‌ی کارگر با مدارس هیئت امنایی قرن نوزدهم را با ذکر این نکته رد می‌کرد که «والدین همیشه آن قدر هوشمند نبودند که مزیت‌های تحصیل تمام وقت را در برابر از دست دادن درآمد اضافی درک کنند.»

اما به تازگی، تاریخ‌نگاران به این مقاومت در برابر آموزش دولتی از منظری دیگر نگاه کرده‌اند. استیون هامفریز^۲ پی برده است که در دهه‌ی ۱۸۶۰ مدارس خصوصی طبقه‌ی کارگر (ضد آنچه امروز از مدارس خصوصی به ذهن می‌آید) آموزشی آلترناتیو در برابر آموزش مدارس مذهبی و خیریه «دولتی» یا «بریتانیایی» برای در حدود یک سوم همه‌ی فرزندان طبقه‌ی کارگر ارائه می‌کرد، و در این زمینه می‌گوید:

این تقاضای بیش از حد برای آموزش خصوصی در برابر آموزش

1. National Union of Teachers

2. Stephen Humphries

دولتی را شاید این گونه بشود توضیح داد که والدین طبقه‌ی کارگر در بسیاری از شهرهای بزرگ، مطابق پیش بینی بازرسان دولتی، به قوانین حضور اجباری با نفرستادن فرزندان خود به مدارس واکنش نشان ندادند، بلکه به طول مدت آموزش فرزندان خود در مدارس خصوصی افزودند. والدین این مدارس را به علل متعددی می‌پسندیدند: آن مدارس کوچک و در نتیجه اختصاصی‌تر و راحت‌تر از مدارس دولتی بودند؛ آنها حالت غیررسمی داشتند و درباره‌ی حضور نامرتب و دیرآمدن‌ها آسان‌گیر بودند؛ حضور دانش‌آموزان ثبت نمی‌شد؛ دانش‌آموزان براساس سن و جنسیت تفکیک نمی‌شدند، این مدارس از روش‌های تعلیمی ویژه در برابر روش‌های مستبدانه سود می‌جستند؛ و مهم‌تر از همه اینها، این مدارس را مقامی که از بیرون به محل آنها تحمیل شده بود اداره نمی‌کرد بلکه آنها متعلق به اجتماعات محلی بودند و این اجتماعات خود آنها را اداره می‌کردند.

نظر جالب توجه هامفریز را شواهد بی‌شماری که فیلیپ گاردنر^۱ در کتاب خود با نام *مدارس ابتدایی از دست رفته در انگلستان دوره‌ی ویکتوریا*^۲ آورده است تایید می‌کند. این پژوهشگر نتیجه می‌گیرد که این مدارس متعلق به طبقه‌ی کارگر:

به خواست مشتریان عمل می‌کردند: نتایج سریع در کسب مهارت-های پایه مثل خواندن، نوشتن، و حساب؛ وقت خود را با آموزش-های مذهبی و اخلاقی تلف نمی‌کردند، و برای یادگیری کودکان رویکردی حقیقتاً آلترناتیو را در برابر آنچه کارشناسان آموزشی تجویز کرده بودند به نمایش می‌گذاشتند.

به نظر تاریخ نگاری به نام پل تامسون^۳، تاوان حذف چنین مدرسی از طریق

1. Philip Gardner

2. *The Lost Elementary Schools of Victorian England*

3. Paul Thompson

تحمیل نظام آموزشی دولتی سرکوب اشتیاق فرزندان طبقه‌ی کارگر به تحصیل و از بین رفتن توانایی آنها در یادگیری مستقل بود، چیزی که آموزش پیشروی دوران معاصر تلاش می‌کند آن را احیا کند.

این روش، که با تاریخ آموزشی که به دانشجویان رشته‌ی معلمی تدریس می‌کنند اساساً متفاوت است، به ما کمک می‌کند جایگاه متفکران انارشیست را در گستره‌ی عقاید مربوط به آموزش پیدا کنیم. اینها شامل نظرات لئو تولستوی^۱ و مدرسه‌ای که در یاسیانا پولیانا^۲ باز کرد، و نظرات فرانسیسکو فرر^۳ (۱۸۵۹-۱۹۰۹) پایه‌گذار جنبش «مدارس مدرن» هم بود. فرر اولین مدرسه‌ی خود را در ۱۹۰۱ در بارسلونا با هدف ایجاد مدرسه‌ای سکولار و خردگرا باز کرد. عده‌ای در کشورهای دیگر از او الهام گرفتند و نیز دشمنی کلیسا را برانگیخت. زمانی که دولت اسپانیا در کاتالونیا برای جنگ ۱۹۰۹ مراکش سربازگیری می‌کرد، فرر را مسئول نبردهای خیابانی‌ای دانستند که در آن ۲۰۰ تظاهرکننده کشته شده بودند، گرچه او خود در آن ماجرا حضور نداشت. فرر را اعدام کردند، اما مبارزه‌ی او برای آموزش سکولار از میان نرفت. پس از انقلاب ۹ جولای ۱۹۳۶، حداقل شصت هزار کودک در کاتالونیا در مدارس فرر درس می‌خواندند.

جالب است ببینیم چگونه رویکرد آنان بسیاری از انارشیست‌ها را واداشت عقاید خود را در باب آموزش ارائه کنند؛ چیزی که پیش‌درآمدی بر تبلیغات پیشروی آنان در قرن بعدی بود. مثلاً، باکونین، در پانوشتی در حاشیه‌ی بحثی که راجع به موضوعی متفاوت بود، مدرسه را نیازی مادام‌العمر برای همه‌ی ما تصور می‌کند:

-
1. Leo Tolstoy
 2. Yasnaya Polyana
 3. Francesco Ferrer



زمان غذا در یکی از مدارس فرر در کاتالونیا. پس از انقلاب ۱۹۳۶، حداقل، ۶۰۰۰۰ کودک در مدارس فرر حضور داشتند.

آنها دیگر مدرسه نخواهند بود، دانشگاه‌هایی مردمی خواهند بود که در آنها دیگر شاگرد و استاد معنی نخواهد داشت، جایی خواهد بود که مردم رایگان و آزادانه، اگر نیاز داشته باشند، به آن وارد می‌شوند، و در آن، با استفاده از تجارب غنی خود، خیلی چیزها به استادانی می‌آموزند که قرار است به آنها در زمینه‌هایی که نیاز به آگاهی دارند کمک کنند. بنابراین، آموزش متقابل خواهد بود، نوعی کار فکری برادرانه.

این نوشته‌ها مربوط به ۱۸۷۰ است، اگر بحث او به نظر آشنا می‌رسد بدان علت است که آرمان‌های مشابه آن را یک قرن بعد افرادی نظیر ایوان ایلچ^۱ و پل گودمن در آمریکا، یا مایکل یانگ^۱ و پروفیسور هری ری^۲ در بریتانیا بیان

1. Ivan Illich

1. Michael Young

کردند. در ۱۹۷۲، ری به جمعیتی از آموزگاران جوان گفت:

گمان می‌کنم در عمر خود شاهد پایان کار مدارس که امروز می‌شناسیم خواهیم بود. در عوض، مراکز اجتماعی را خواهیم دید که دوازده ساعت در روز و هفت روز در هفته باز خواهند بود تا هر کس خواست بتواند به کتابخانه، کارگاه آموزشی، مرکز ورزشی، مغازه‌های سلف سرویس، و کافه تریا رفت و آمد کند. صد سال دیگر، چه بسا قوانین حضور اجباری در مدرسه از میان برود، همان گونه که قوانین حضور اجباری در کلیسا سال‌هاست از میان رفته است.

پیش‌بینی او بعید است تحقق یابد، زیرا ده سال پس از سخنرانی او، دولت جدید بریتانیا زوال صنایع تولیدی کشور را، از میان آن همه سپربلاهای نامحتمل، به گردن مدارس انداخت. پس از آن، حکومت مرکزی با روش بی‌سابقه‌ای در مدیریت و برنامه‌ی درسی مدارس ابتدایی و متوسطه، دخالت کرد (در بریتانیا مقام‌های محلی امکانات مدارس ابتدایی و متوسطه را فراهم می‌آورند). این دخالت‌ها، برای اولین بار، تحمیل برنامه‌ی درسی سراسری، امتحانات پیوسته‌ی دانش‌آموزان، و انبوهی از فرم پرکردن‌ها برای معلمان را شامل می‌شد. (این ارزشیابی‌های پایان‌ناپذیر قاطعانه نشان داد دانش‌آموزان مدارس مناطق ثروتمند نمرات بالاتری از مدارس فقیر کسب می‌کنند؛ مناطقی که اکثر بچه‌های آن زبان مادری‌شان انگلیسی نیست. این واقعیت‌های اجتماعی را بیشتر مردم قبلاً هم می‌دانستند.)

در ۱۹۹۵، مقام محترم بازرس کل مدارس اعلام کرد مانع اصلی بر سر پیشرفت نظام آموزشی بریتانیا «تعهد به عقایدی به خصوص در باب اهداف و اداره‌ی امر آموزش است»، و آنچه بدان نیاز داریم این است که «آموختن کمتر از راه انجام دادن و بیشتر از طریق صحبت کردن صورت بگیرد.» این مقام تأثیرات

صد ساله‌ی عقاید پیشرو در نظام آموزشی اجباری و رسمی را که هر از گاهی در رده‌های گوناگون سنی از کودکان تا دبیرستان موجب حرکتی می‌شد بی‌اعتبار می‌خواند. طنز روزگار درباره‌ی این امر که سیاستمداران راست‌گرا آموزش‌های «پیشرو» را رد می‌کنند آن است که آنان هدف‌های آموزشی بسیاری از آنارشیست‌ها را کاملاً هم می‌پذیرند. مایکل اسمیت^۱، تاریخ نگار و نویسنده‌ی *آزادی خواهان و آموزش*^۲ اظهار می‌دارد که پرودون

همواره از این واقعیت آگاه بود که کودکانی که از آنان صحبت می‌کند کودکان کارگران‌اند. وقتی بزرگ می‌شدند کار زندگی آنان می‌شد. پرودون عیبی در این نمی‌دید. کاری که انسان می‌کند باعث افتخار است، این چیزی است که به زندگی علاقه، ارزش، و شرافت می‌بخشد. بنابراین، این درست است که مدرسه باید بچه‌ها را برای زندگی کار آماده سازد. آموزشی که آنها را از جهان کار جدا سازد، یعنی آموزشی که کاملاً ملا نقطی یا در مفهوم مدرسه زده باشد، از دیدگاه فرزندان طبقه‌ی کارگر بی‌ارزش تلقی می‌شود. البته، آن نوع آموزشی که از آن ور بام بیفتد و کودکان را پرورش دهد تا خوراک کارخانه‌ها شوند به همان اندازه ناپذیرفتنی است. آنچه نیازمند آنیم آموزشی است که کودکان را برای محیط کار آماده سازد، اما، ضمناً به آنها در بازار کار استقلال ببخشد. این استقلال را با نه فقط آموختن اصول حرفه بلکه با یاد گرفتن انواع گوناگون مهارت‌هایی مناسب بازار به دست خواهد آورد؛ این امر اطمینان می‌دهد آنها اسیر نظام صنعتی‌ای نمی‌شوند که خواهان تخصصی شدن کارگران خویش است و وقتی دیگر این تخصص به درد کارخانه نخورد آنها را اخراج می‌کند. از این رو، پرودون به سوی این عقیده گرایش پیدا کرد که آموزش «چند مهارتی» شود.

خواننده درست حدس خواهد زد که پرودون تنها راجع به آموزش پسرها

1. Michael Smith

2. *The Libertarians and Education*

صحبت کرده است، اما این درباره‌ی جانشینانی همچون کروپاتکین که به یکی شدن کار فکری و یدی، نه تنها در آموزش که در زندگی امید داشت، صدق نمی‌کند؛ و نیز درباره‌ی قهرمانی چون فرانسیسکو فرر در اسپانیا که رویکردش همان رویکرد آموزش برای رهایی است، مخالف آن چیزی که او آموزش برای فرمان‌برداری می‌دانست. جالب‌ترین صفحات کتاب مایکل اسمیت برای خواننده‌ی انگلیسی توصیف «آموزش کامل» در عمل است که در آن از تجربه‌های آنارشسیست فرانسوی پل روبن^۱ و مدرسه‌ای که او از ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۴ در سمپیوس^۲ اداره می‌کرد استفاده شده است. آن مدرسه بر پایه‌ی آموزش کارگاهی و کنار گذاشتن کلاس درس به نفع آنچه ما اکنون مرکز ابتکارات می‌نامیم شکل گرفت. آشپزی، خیاطی، نجاری، و فلزکاری هم برای پسران و هم برلی دختران در نظر گرفته شده بود، در حالی که «بچه‌های دختر و پسر سمپیوس جزء اولین کودکانی در فرانسه بودند که به ورزش دوچرخه‌سواری پرداختند.»

آموزش مختلط، برابری جنسیتی، و آتئیسم مدرسه‌ی روبن را به تعطیلی کشاند، اما دیگر آنارشسیست مشهور فرانسوی، سباستین فور^۳، مدرسه‌ای مشهور به نام لاروش^۴ (کندو) را اداره می‌کرد. مایکل اسمیت عقیده دارد که «فور درس بسیار مهمی از شکست روبن آموخته بود: از سیستم دولتی کاملاً جدا بماند و در نتیجه از استقلال کامل برخوردار شود.» اما در بریتانیا تلاش مدامی در جریان بود تا نگرش‌های آزادی خواهانه در آموزش به نظام‌های هابی که همگی شهروندان در تامین بودجه آن سهیم‌اند راه یابد. تاریخ نگار دیگری به نام جان شوتان^۱ تاریخ این کوشش‌ها و تلاش‌هایی مشابه برای کمک به دانش آموزانی که نظام رسمی آنها را نادیده گرفته شرح داده است.

-
1. Paul Robin
 2. Cempius
 3. Sébastien Faure
 4. La Ruche
 1. John Shotton

یک قرن تجربه‌های پیشروانه در همه‌ی مدارس، و آشکارتر از همه در دبستان‌ها، اثری عمیقی بر جای گذاشته است. معلم از آدمی سخت‌گیر و ترسناک به راهنمایی مهربان تغییر چهره داده و در همین حال تنبیه بدنی، که زمانی بخش اصلی نظام مدرسه بود، قانوناً ممنوع شده است. با وجود این، باید بین آموزش «پیشرو» و آموزش «آزادی خواه» تمایزی قائل شد که در عمل به حضور اجباری یا اختیاری بر سر کلاس درس مربوط می‌شود. برجسته‌ترین در میان آزادی‌خواهان ای اس نیل^۱ بود که دهه‌ها مدرسه‌ی سامرهیل^۲ را در سافوک^۳ اداره می‌کرد که تا امروز باقی مانده است و اکنون دختر او زویی ردهد^۴ آن را مدیریت می‌کند.

نیل پیشروهای فربیکار و اخلاق‌گرا را تحمل نمی‌کرد. در دهه‌ی ۱۹۳۰، او به دورا راسل^۵ در مدرسه‌ی بیکن هیل^۶ نوشت که آن دو تنها آموزگاران واقعی‌اند. چنانکه یکی از مشاورانش، هومر لین^۷، می‌نویسد:

آموزگاران جدید پیوسته شعار می‌دهند «به کودکان آزادی بدهید»، اما آنگاه، طرفداران آن نظریه معمولاً «نظامی» طرح‌ریزی می‌کنند که گرچه براساس مستدل‌ترین اصول پایه‌ریزی شده است، آزادی را محدود و آن اصول را نقض می‌کند.

لین عقیده‌ی ویلیام گادوین را در پرسشگر بازگو می‌کرد؛ گادوین دریافت جهان مدیون «کوشش‌های بی‌وقفه‌ی روسو در نوشتن و عظمت تفکراتش» است، گرچه او در مورد نحوه‌ی رفتار با کودکان دچار خطایی متداول شد:

1. A. S. Neill

2. Summerhill School

3. Suffolk

4. Zoë Readhead

5. Dora Russel

6. Beacon Hill

7. Homer Lane



مدرسه‌ی بیکن هیل که دورا راسل از ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۳ اداره می‌کرد.

کل نظام آموزشی او فریبکاری است، نمایش خیمه شب‌بازی است که در آن مربی ریسمان‌ها را در دست دارد، و محصل نمی‌داند چگونه آنها به حرکت در می‌آیند.

رویکردهای آنارشیستی در آموزش بیش از زمینه‌های دیگر زندگی اثرگذار بوده‌اند. مستبدان که حسرت گذشته‌ی مطلوب خویش را می‌خورند، با این مسئله مبارزه و آن را تقبیح می‌کنند، اما سخت است تصور کنیم جوانان در آینده شیوه‌ای آموزشی را تحمل کنند که پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌های حاکمان آنان مجبور به تحملش بودند.

در برخی بخش‌های جهان، نبرد برای آزادی جوان‌ها خاتمه یافته است. در مناطق دیگر، هنوز ادامه دارد. در بریتانیا، بعضی کوشش‌ها برای ارائه‌ی شیوه‌ی آموزشی جدید به جوانانی که از نظام آموزش رسمی کنار گذاشته می‌شوند وجود دارد که در فصل هشتم شرح داده می‌شود.

فصل هفتم؛ پاسخ فردگرایانه

در طول یک قرن، آنارشیست‌ها کلمه‌ی «آزادی‌خواه» را، هم در نقش دستوری صفت و هم در نقش اسم، معادل «آنارشیست» گرفته‌اند. نشریه‌ی آنارشیستی مشهور *لا لیبرتر*^۱ در سال ۱۸۹۵ تاسیس شد. گرچه، در سال‌های اخیر، بسیاری از فیلسوفان آمریکایی طرفدار بازار آزاد نظیر دیوید فریدمن^۲، رابرت نازیک^۳، ماری راثبارد^۴، رابرت پل وولف^۵، این واژه را از آن خود دانسته‌اند، لازم است از دیدگاه سنت آنارشیستی این پاسخ فردگرایانه و «آزادی خواهانه»ی مدرن را بررسی کنیم.

یکی از موانعی که برای نزدیک شدن به این مضمون باید از آن گذشت ماکس استرنر، اندیشمند آلمانی طرفدار نظریه‌ی «خودمداری آگاهانه»، است. نام اصلی او یوهان کاسپر اشمیت^۶ (۱۸۰۶ - ۱۸۵۶) بود و کتابش *Der Einzige und sein Eigentum* در سال ۱۸۵۴ چاپ شد و در سال ۱۹۰۷ با عنوان *The Ego and Its Own*^۱ به انگلیسی ترجمه شد. بارها کوشش کردم این کتاب را بخوانم، اما کراراً آن را درک ناشدنی یافتم. بهانه‌ام این بود که کیش

1. *Le Libertaire*

2. David Friedman

3. Robert Nozick

4. Murray Rothbard

5. Robert Paul Wolff

6. Johann Caspar Schmidt

۱. شاید بتوان آن را با این عنوان به فارسی ترجمه کرد: خود و خویشتن. (مترجم)

«خودمداری» همان گونه برایم ناخوشایند است که «ابرمرد» نیچه^۱، اما تحسین کنندگان آنارشسیست استرنر به من اطمینان می‌دادند که رویکرد او با نیچه کاملاً متفاوت است. آنها می‌گفتند «خودمداری آگاهانه»^۲ی استرنر به هیچ روی منکر گرایش انسان به رفتارهای نوع دوستانه نیست، دقیقاً بدین سبب که تصویری که ما انسان‌ها از خود داریم با درک این نکته به دست می‌آید که ما موجوداتی اجتماعی هستیم. آنها همچنین توجه مرا جلب کردند به پیش‌بینی استرنر درباره‌ی مفهومی که بعداً رابرت میشلز^۳ آن را «قانون سخت سلسله مراتب» نامید؛ او پی برد که همه‌ی نهادهای انسانی دارای این گرایش ذاتی‌اند که به ساختارهایی سرکوبگر و دشمن آزادی‌های فردی تبدیل شوند.

نمونه‌ی بارزتری از جریان آنارشسیسم فردگرایانه‌ی استرنر هم وجود دارد: تعدادی از فعالان و نوآوران آمریکایی پیشگام تاریخ پرشور تبلیغات آنارشسیستی در میان گروه‌های متعددی از مهاجران آلمانی، روس، یهودی، سوئدی، ایتالیایی، و اسپانیایی شدند. کتاب‌های راهنمایی نظیر *انسان در برابر حکومت*^۴ (که نخستین بار در ۱۹۵۳ در آمد) اثر جیمز جی مارتین^۴ و *آمریکایی‌های آنارشسیست: تأملاتی در باب رادیکالیسم بومی*^۵ (که نخستین بار در ۱۹۷۸ در آمد) اثر دیوید دی لئون^۶ تاریخ مفصل و متنوعی از مباحث و تجربیات نوآوران دربارهی آنارشسیسم فردگرایانه و اجتماعی به دست می‌دهند.

این سنت مهاجر از فعالیت‌های اجتماعی و اشتراکی به سرعت مبدل به سازمان‌هایی ریشه‌دار در زمینه‌های رفاهی و تفریحی شد. اینها شامل اتحادیه‌های کارگری، مدارس، و تعاونی‌ها می‌شدند. سنت‌های بومی بسیار فردگرایانه‌تر

1. Nietzsche

2. Robert Michels

3. *Men Against the State*

4. David DeLeon

5. *The American as Anarchist: Reflections on Indigenous Radicalism*

6. David DeLeon

بود، اما پیشگامان آن تاثیرات چشمگیری در حیات آمریکا بر جای گذاشتند. تاریخ نگاران آن دوران بین ایدئولوژی‌های آزادی خواه چپ و راست تمایز می‌گذارند. دیوید دی لئون آنها را این‌گونه از هم تفکیک می‌کند: «در حالی که آزادی‌خواهان راست از حکومت بدشان می‌آید چون مانع آزادی مالکیت می‌شود، آزادی‌خواهان چپ حکومت را محکوم می‌کنند زیرا آن را دژ مستحکم مالکیت می‌دانند.»

اولین این چهره‌های برجسته جوسایا وارن^۱ (۱۷۹۸-۱۸۷۴) نام داشت، او، که از ناکامی کولونی اشتراکی نیو هارمونی^۲ که رابرت اوون^۳ ایجاد کرده بود دلسرد شده بود، در سینسیناتی^۴ تایم استور^۵ را راه انداخت که مشتریان کالا می‌خریدند و در عوض «برگه‌ی کار» به فروشنده می‌دادند که در آن معادل آن محصولات یا خدمات قول داده می‌شد. پس از آن دهکده‌ی تعاونی اکوئیتی^۶ در اهایو^۷، دهکده‌ی «اشتراکی» یوتوپیا^۸ که عمر زیادی کرد، اجتماع مادرن تایمز^۹ در لانگ آیلند^{۱۰} که آن هم ویژگی اشتراکی‌اش را حداقل بیست سال نگاه داشت. اعتقاد وارن به اهمیت فرد او را به آنجا رساند که طرفدار آشپزخانه‌های اشتراکی شد تا «زنان خانواده از کار شاق و زحمت طاقت فرسایی که بدون چاره محکوم به آن اند رهایی یابند.»

-
1. Josiah Warren
 2. New Harmony
 3. Robert Owen
 4. Cincinatti
 5. Time Store
 6. Village of Equity
 7. Ohio
 8. Utopia
 9. Modern Times
 10. Long Island

لوساندر اسپونر^۱ (۱۸۰۸-۱۸۸۷) خواستار آمریکایی متشکل از افرادی بود که برای خود کار کنند و در دسترسی به سرمایه‌ها شریک باشند. او همچنین معتقد بود که:

اگر شخصی هرگز رضایت ندهد یا موافقت نکند که از دولت حمایت کند، با این عمل پیمان شکنی نکرده است. و اگر با دولت به جنگ برخیزد، حکمش دشمنی آشکار است و نه خیانت.

استیون پرل اندروز^۲ (۱۸۱۲-۱۸۸۶) به همین ترتیب می‌پذیرد که استقلال فردی شامل همه‌ی افراد است. بنابراین، چنانکه پیتر مارشال توضیح می‌دهد:

اندروز مصرانه مخالف برده‌داری بود و کوشش می‌کرد با جمع‌آوری پول برای خرید همه‌ی بردگان، ایالت تکزاس را آزاد سازد، اما جنگ با مکزیک مانع آن شد. او همچنین معتقد بود که رفتارهای جنسی و زندگی خانوادگی باید مسائلی در حیطه‌ی مسئولیت اشخاص باشد و کلیسا و حکومت بر آن نظارتی نداشته باشند.

همانند وارن، فرد باوری اس پی اندروز او را به آنجا سوق داد که مهد کودک-های همگانی، مدارس کودکان، و غذاپزی‌های تعاونی را به هدف آزادسازی زنان پیشنهاد کند.

بنجامین آر تاکر^۳ (۱۸۵۴-۱۹۳۹)، در روزگار خویش، مشهورترین انارشیسیت فرد باور به حساب می‌آمد، زیرا نشریه‌ی او به نام *لیبرتی*^۴ تا زمانی که چاپخانه‌ی بوستون در ۱۹۰۷ در آتش سوخت به مدت یک ربع قرن دوام یافت. او همچنین پیشگام ترجمه‌ی آثار پرودون و باکونین بود.

اما، میان آزادی‌خواهان قرن نوزدهم آمریکا، فردگراترین و به یادماندنی‌ترین

-
1. Lysander Spooner
 2. Stephen Pearl Andrews
 3. Benjamin R. Tucker
 4. *Liberty*

شخص هنری دیوید ثارو^۱ (۱۸۱۷-۱۸۶۲) بود. کتاب مشهور او *والدن*^۲ روایت دو سالی است که او در تلاش برای اتکاء به خود در کلبه‌ای که خود در کانکورد^۳ ماساچوست^۴ ساخته بود سپری کرد. این به معنی کناره‌گیری از زندگی در آمریکا نبود، زیرا کسی که اعلام می‌کرد دشمن طبیعی سربازان همان دولتی است که آنها را آموزش می‌دهد ضد حکومتی صریح اللهجه بود. یکی از مقاله‌های او به نام «درباره‌ی وظیفه‌ی نافرمانی مدنی»^۵، گرچه اولین بار به نام «مقاومت در برابر دولت»^۶ چاپ شد، توجهی را بر نیانگیخت، اما بعداً، هم در تولستوی و هم در گاندی (که آن را در زندان آفریقای جنوبی خوانده بود) تاثیر گذاشت. مارتین لوتر کینگ^۷ زمانی که دانش آموز بود آن را در آتلانتا خوانده بود و به یاد می‌آورد که:

فکر امتناع از همکاری با نظامی اهرمینی مرا مسحور خویش ساخته بود، آن چنان عمیقاً در من تاثیر گذاشت که چندین بار آن را خواندم. این نخستین آشنایی فکری من با نظریه‌ی مقاومت غیرخشونت بار بود.

منشا مقاله ثارو درباره‌ی نافرمانی مدنی خشمی بود که او از دولت ایالات متحده به سبب جنگ در مکزیک و ادامه‌ی برده‌داری سیاهان احساس می‌کرد؛ این مقاله نخست سخنرانی‌ای بود که او در تالار سخنرانی کانکورد در ۱۸۴۸ برای همشهریانش ایراد کرد. وقتی جان براون^۱ که طرفدار الغای برده‌داری بود ضد ایالات متحده در ۱۸۵۹ قیام مسلحانه کرد، ثارو، با وجود مخالفت‌هایی، در

-
1. Henry David Thoreau
 2. *Walden*
 3. Concord
 4. Massachusetts
 5. On the duty of civil disobedience
 6. Resistance to civil government
 7. Martin Luther King
1. John Brown

ساختمان شهرداری، خطابه‌ای ایراد کرد به نام «درخواستی از فرمانده جان براون». دهه‌ها بعد هولاک الیس^۱ اظهار داشت تارو «تنها فردی در آمریکا بود که به عظمت این واقعه پی برد و علناً به حمایت از موضع او برخاست.»

دیگر فردگرایی برجسته‌ی آمریکایی، راندولف بورن^۲ (۱۸۸۶-۱۹۱۸)، در سال‌های جنگ اول، وقتی می‌دید دارند ماهرانه کشورش را به شرکت در آن جنگ هدایت می‌کنند، عبارت مشهوری ساخت. «جنگ مایه‌ی حیات حکومت است،» او مدعی بود و توضیح می‌داد که

حکومت تشکیلاتی است در دست یک چوپان که بر ضد تشکیلات مشابه دیگری که در دست چوپانی دیگر قرار دارد از موضع هجومی یا دفاعی وارد عمل می‌شود. اهداف و اعمال این جنگ به پایین‌ترین سطوح این تشکیلات و دورترین بخش‌های آن منتقل می‌شود. همه‌ی فعالیت‌های جامعه به سریع‌ترین راه ممکن برای رسیدن به این هدف مهم که دفاع یا حمله نظامی است به هم مرتبط می‌شوند و حکومت به چیزی مبدل می‌شود که در زمان صلح بیهوده برای آن تلاش می‌کرد... همه چیز را تحت کنترل می‌گیرند، جریان‌های مخالف ناپدید می‌شوند، و ملت پر سروصدا به حرکت در می‌آید، آهسته، اما، شتابش هر لحظه بیشتر می‌شود و با یکپارچگی به سوی هدف بزرگ، به سوی آن آسودگی در حال جنگ بودن...

دریافت او از آنچه دولت‌های قرن بیستم قادر بودند ایجاد یا هدایت کنند به خوبی در حوادثی نمود پیدا می‌کند که در این نود سالی که از زمان نوشتن این مطالب می‌گذرد اتفاق افتاده است. آنارشسیست‌های فردگرایی آمریکایی از آن موقع تاکنون در خیابان‌ها بر ضد سیاست‌های دولت ایالات متحده حاضر بوده‌اند. یکی

1. Havelock Ellis

2. Randolph Bourne

از آنها امن‌هنسی^۱ بود که همواره از او با نام «انقلاب یک نفره» یاد کرده‌اند؛ او اعتراضی فردی را برضد امپریالیسم ایالات متحده، از ساحل شرقی تا جنوب غربی، ادامه داد، و دیگری دورتی دی^۲ از جنبش کارگران کاتولیک^۳ بود که در دهه‌های بسیاری از قرن بیستم به عقیده‌ی خود در ایجاد جمعیت‌های تعاونی خود سازمان ده استوار ماند، عقیده‌ای که در واژگان سیاسی آن را آنارشسیسم می‌خوانند.

بعدها، در دهه‌ی ۱۹۷۰، شماری کتاب، که نویسندگانش نه فعالان سیاسی که اکادمیسین‌ها بودند، منتشر شد که شیوه‌ای متفاوت از آزادی‌خواهی را نمایش می‌داد. آن کتاب‌ها شامل در دفاع از آنارشسیسم^۴ اثر رابرت پل وولف، آنارشی، حکومت، و اتوپیا^۵ اثر رابرت نازیک، نظام آزاد^۶ اثر دیوید فریدمن، و برای آزادی جدید: مانیفست آزادی‌خواهی^۷ اثر ماری راتبارد بود. این دسته از نویسندگان «روبنای ایدئولوژیک» برای چرخش به راست در سیاست‌های فدرال و محلی در ایالات متحده، و نیز در سیاست‌های بریتانیا به هدف «عقب کشیدن مرزهای حکومت» که در واقع سرپوشی بر افزایش سرسپردگی تصمیم‌گیران اصلی بود فراهم آوردند. رابرت پل وولف مدعی بود «آنارشسیسم فلسفی به نظر می‌رسد تنها عقیده‌ی منطقی برای انسان روشنفکر باشد.» پیترو مارشال، تاریخ‌نگار، درباره‌ی رابرت نازیک گفته است، «او کمک کرده تا نظریه‌های آزادی‌خواهی و آنارشستی در محافل آکادمیک پذیرفته شوند» و این موفقیت کمی نیست؛ در

-
1. Ammon Hennacy
 2. Dorothy Day
 3. Catholic Worker Movement
 4. *In Defense of Anarchism*
 5. *Anarchy, State and Utopia*
 6. *The Machinery of Freedom*
 7. *For a New Liberty*

حالی که دیوید فریدمن بحث فردریک فون هایک^۱ را به خوانندگان آمریکایی معرفی کرد که معتقد بود وضع قانون رفاه اجتماعی اولین قدم در راه بردگی^۲ است.

پیتر مارشال در بین توجیه گران آنارکوکاپیتالیست اقتصاددانی به نام ماری راثبارد را آگاه‌ترین شخص به سنت واقعی آنارشسیسم می‌شناسد:

او اساساً جمهوری‌خواهی دست راستی و افراطی به حساب می‌آید، اما، زمانی اثر آزادی‌خواهانه‌ی لا بوئسی^۳ به نام *از خدمت داوطلبانه*^۴ را ویرایش کرد و اکنون خود را آنارشسیست می‌خواند. او در *برای آزادی جدید*^۵ می‌نویسد، «اگر بخواهید بدانید آزادی‌خواهان حکومت و هرگونه عملکرد آن را چگونه در نظر می‌گیرند، باید گفت آنها حکومت را صرفاً گروهی تبهکار می‌دانند، و اینجاست که همه‌ی نگرش‌های آزادی‌خواهانه منطقی‌معنی پیدا می‌کند.» او عقیده‌ی آزادی‌خواهی را به اصلی اولیه تقلیل می‌دهد، «که هیچ انسان یا گروهی از انسان‌ها نباید به انسان یا دارایی‌های انسان دیگر متعرض شود.» بنابراین نه حکومت و نه هر حزب غیر حکومتی نباید بر ضد هیچ انسانی به هر علت اعمال زور یا تهدید به آن کند. انسان‌های آزاد باید خود امور و دارایی‌های خویش را از طریق قراردادی داوطلبانه براساس تعهدی که به آن قرارداد دارند اداره کنند و سامان ببخشند.

راثبارد از برخی سنت‌ها آگاه است، اما از این ضرب‌المثلی قدیمی هیچ نمی‌داند که آزادی یکی یعنی مرگ دیگری. زیرا این واقعیتی غم‌انگیز راجع به ایالت متحده است که ده درصد از جمعیت صاحب هشتاد درصد ثروت خالص کشورند

-
1. Friedrich von Hayek
 2. *The Road to Serfdom*
 3. La Boétie
 4. *Of Voluntary Servitude*
 5. *For a New Liberty*

و نیز این اقلیت آنهایی‌اند که از هرگونه کاهشی در بودجه‌ی رفاه اجتماعی کشور سود می‌برند.

با این وجود، آزادی‌خواهان راست‌گرا درحوزه‌ی بحث‌های مربوط به آنارشیسم نقش داشته‌اند. همه‌ی تبلیغ‌گران آنارشیسم درمی‌یابند که این عقیده که زندگی انسانی را می‌شود بدون دولت سامان بخشید مخاطبان یا خوانندگان را سردرگم می‌سازد. برای همین است که کروپاتکین، در مقام آزادی‌خواهی چپ، چنانکه در فصل سوم دیدیم، مصرانه می‌گوید که تبلیغ‌گران آنارشیسم باید شکل‌های جدید سازمان‌دهی را به جای آن وظایفی که حکومت اکنون از طریق دیوان سالاری انجام می‌دهد شناسایی کنند.

ماری راثبارد یکی از بنیادگذاران حزب آزادی‌خواه^۱ در ایالات متحده بود، و چنانکه پیترو مارشال توضیح می‌دهد، درصدد الغای «کل تمهیدات نظارتی فدرال و نیز امنیت و رفاه اجتماعی، آموزش دولتی، و مالیات دهی» است، و اصرار دارد که ایالات متحده «از سازمان ملل متحد خارج شود و تعهدات خارجی خود را رها کند، و نیروهای نظامی‌اش را به آنهایی که برای دفاع حداقلی لازم است کاهش دهد.»

به جز خواستی که برای لغو همه‌ی قوانین مربوط به «جرم‌های بدون قربانی» وجود دارد، خبری در باب تعهدی برای تغییر در نظام جزایی ایالات متحده، که اکنون بزرگ‌ترین نسبت جمعیت زندانی را در بین کشورها داراست، به گوش نمی‌رسد. اما به هر حال، به نظر می‌رسد سایر متفکران آزادی‌خواه راست‌گرای نو هم برنامه‌ی جالب توجهی ارائه نمی‌کنند. مثلاً، رابرت پل وولف، در چاپ مجدد کتاب خویش با نام *در دفاع از آنارشیسم* در ۱۹۹۸، پیشنهاد می‌کند که «سیستم ماشین‌های رای‌دهی در خانه‌ها ایجاد شود»، و همه‌ی آنها «به دستگاه‌های تلویزیون متصل شوند» و با استفاده از آنها درباره‌ی موضوع‌های سیاسی و اجتماعی تصمیم‌گیری شود. او تأکید می‌کند که در آن صورت «عدالت اجتماعی

به طرز بی‌سابقه‌ای رشد خواهد کرد.»
 بیشتر آنارشیست‌ها چنین چیزهایی را گریزی بیهوده از پاسخ به موضوعاتی می‌دانند که نقد آنارشیستی در جامعه‌ی آمریکا پیش کشیده است، و ترجیح می‌دهند میراثی غنی‌تر و قدیمی‌تر از مبارزه در ایالات متحده را ارج گذارند که تعداد بسیاری از تبلیغ‌گران مشهور را در بر می‌گیرد، از ثارو در نسل خود گرفته تا اِما گلدمن در نسلی دیگر، و تا برسد به پل گودمن کسی که میراثی ارزشمند برای جانشینان آنارشیست خود برجای نهاد. در آخرین مقاله‌ای که در مطبوعات آمریکا نوشت اشاره می‌کند:

برای من مهم‌ترین اصل آنارشیسم نه آزادی که خودسامانی است، توانایی انجام دادن وظیفه آن گونه که خود فرد می‌خواهد. نقطه‌ی ضعف آنارشیسم «من» این است که میل شدید به آزادی انگیزه‌ای نیرومند برای تغییر سیاسی است، در حالی که در خودسامانی چنین نیست. انسان‌های خودسامان با روش‌هایی کمتر توانفرسا، از آن جمله با استفاده‌ی بسیار از مقاومت غیرفعال، از خود حفاظت می‌کنند. آن را، به هر حال، به شیوه‌ی خود انجام می‌دهند. گرچه، وضعیت تأثرآور مردم ستم‌دیده این است که اگر آزاد شوند نمی‌دانند چه کارکنند. چون هرگز خودسامان نبوده‌اند، نمی‌دانند کیفیت آن چگونه است، و پیش از این که بیاموزند، صاحب مدیرانی می‌شوند که عجله‌ای برای کناره‌گیری ندارند...

فردگرایان قرن نوزدهم آمریکا مشغول ایجاد کمون‌ها، تعاونی‌ها، مدارس آلترناتیو، پول محلی، و طرح‌هایی برای بانکداری مشترک بودند. آنها مبدعانی اجتماعی بودند که توانایی‌های نهفته‌ای چون آزادی زنان و برابری سیاهان را جستجو می‌کردند. تجربه‌هایشان را در شرایط اجتماعی آمریکا می‌شود، چنانکه در فصل سوم نقل شد، با اصرار مارتین بوبر بر رابطه‌ی معکوس اصول اجتماعی و اصول سیاسی توضیح داد. تمرین خودسامانی موجد تجربه‌ای می‌شود که

امکان موفقیت را بیشتر می‌سازد. یا آن طور که دیوید ویک^۱، آنارشئیست آمریکایی، بیان کرده است: «شاید با عادت به اقدام مستقیم، که شبیه عادت آزاد بودن است، برای زندگی مسئولانه در جامعه‌ای آزاد آماده شویم.»

«آزادی خواهان» قرن بیستم آمریکا نه فعالان اجتماعی که استادان دانشگاه‌ها هستند، و نوآوری‌هایشان به نظر می‌رسد محدود به ارائه‌ی ایدئولوژی درباره‌ی سرمایه‌داری افسارگسیخته‌ی بازار باشد.

فصل هشتم؛ انقلاب‌های آرام

فاصله‌ی عمیقی که بین آرمان‌های آنارشیسم و تاریخ واقعی قرن بیستم وجود دارد، اگر با ناکامی دیگر ایدئولوژی‌های چپ همزمان نبود، چه بسا نشانه‌ی بیهودگی امیدهای ناممکن تلقی می‌شد. کدام یک از ما از فروپاشی کمونیسم شوروی عمیقاً خشنود نشدیم؟ گرچه رژیم‌های پس از آن به هیچ وجه در ما احساس شعفی برنیا نگیخت. وقتی جان‌به‌دردبران تبعیدگاه‌ها را آهسته آهسته ترک می‌کردند، معتقدان راستین می‌بایست باورهای خویش را به پرسش می‌گرفتند.

سال‌ها پیش، روزنامه‌نگاری اهل آمریکا به نام دوایت مک دانلد^۱ مقاله‌ای درباره‌ی «سیاست پیشین» نوشت که پانوشتی طولانی داشت که آن گونه که خودش بعدها به من گفت پاراگرافی است که بیش از هر نوشته‌ی دیگر از او نقل شده است. این پانوشت چنین می‌گفت:

آلترناتیو انقلابی وضعیت موجود امروز مالکیت اشتراکی که «حکومت کارگران» آن را اداره می‌کند - هرگونه که آن را معنی کنیم - نیست، بلکه نوعی تمرکززدایی آنارشیستی است که توده‌ی جامعه‌ی را به اجتماع‌هایی کوچک تقسیم می‌کند که در آن اشخاص بتوانند همچون انسان‌هایی گوناگون، نه واحدهایی فاقد جنبه‌های شخصی درون جمع، در کنار هم زندگی کنند. سطحی

1. Dwight Macdonald

بودن «برنامه‌ی اصلاحات»^۱ و رژیم پس از جنگ حزب کارگر بریتانیا را می‌توان در ناکامی آنان در بهبود شرایط حیاتی زندگی مردم مشاهده کرد - روابط واقعی مشاغل، چگونگی گذراندن اوقات فراغت، پرورش کودکان، مسائل جنسی و هنر. زندگی توده‌ای است که همه‌ی اینها را تباه می‌سازد، و حکومت است که وضعیت موجود را حفظ می‌کند. مارکسیسم «توده‌ها» را ستایش می‌کند و بر حکومت صحنه می‌گذارد. آنارشسیسم به فرد و اجتماع برمی‌گردد که «اجرا ناشدنی» اما اجتناب‌ناپذیر است، بدین معنی که انقلابی است.

بسیاری از انقلاب‌هایی که او درباره‌شان می‌گوید، گرچه محدود و نسبی، سطح زندگی را آشکارا دگرگون کرده‌اند. مثالی که شاید بنا به تعریف سطحی به نظر آید، موردی که به ندرت درباره‌ی آن بحث شده، انقلاب در لباس پوشیدن در نیمه‌ی دوم قرن بیستم است. پنجاه سال پیش در بریتانیا، طبقه‌ی اجتماعی مردان، زنان، و کودکان را می‌شد از لباس پوشیدن آنها تشخیص داد. امروز دیگر این مسئله، جز درباره‌ی اقلیتی بسیار کوچکی که می‌توانند متوجه علائم پوشاک گرانقیمت و خاص شوند، صدق نمی‌کند. این را معمولاً ناشی از گسترش تولید انبوه می‌دانند، و این واقعیت که صنعت پوشاک اولین راه به سوی اقتصاد نیروی کار ارزان در کشورهای «درحال توسعه» است. اما، این مسئله بیشتر مربوط به آسان‌گیری قوانین لباس پوشیدن است که هنجارشکنان رادیکال با نپذیرفتن پیروی از مد در طول قرن بیستم پیشگام آن بوده‌اند.

نادیده گرفتن قوانین لباس پوشیدن مطابق شغل یا طبقه‌ی اجتماعی بی‌اعتنایی‌ای کوچک و شخصی به رسم و عرف به حساب می‌آمد. البته انقلاب بسیار مهم‌تر، که در طول قرن به ثمر نشست، جنبش زنان بود که اصل تسلط مردانه را رد می‌کرد. در میان پیشگامان آنارشسیست این جنبش اما گلدمن قرار

۱. new deal، سیاست‌های جناح مترقی حزب دموکرات آمریکا برای اصلاحات سیاسی و اقتصادی در دهه‌ی ۱۹۳۰ که فرانکلین روزولت رئیس جمهور ایالات متحده ارائه کرد. (مترجم)

داشت که در جزوه‌ی کوبنده‌اش درباره‌ی تراژدی رهایی زن^۱ استدلال می‌کرد حق رای که در آزاد کردن مردان ناکام بوده نخواهد توانست زنان را آزاد سازد. او معتقد بود رهایی زنان را باید خود زنان به وجود آورند،

اول، با تاکید بر اینکه صاحب شخصیت‌اند و کالای جنسی نیستند، دوم، با امتناع از دادن حق به دیگری که بر تن آنها مسلط باشد؛ با سرباز زدن از بچه آوردن، مگر اینکه خود بخواهند؛ با سرپیچی از اینکه خادم خدا، حکومت، جامعه، شوهر، خانواده، و غیره باشند، با ساختن زندگی‌ای ساده‌تر، اما عمیق‌تر و پربارتر. یعنی که باید معنا و جوهر زندگی را با همه‌ی دشواری‌هایش آموخت، با رها ساختن خود از ترس از عقیده‌ی عمومی و سرزنش جامعه. این است که زنان را رهایی می‌بخشد، و نه حق رای ...

رسمی که «پیوند آزاد»^۲ نامیده می‌شود و مخالف ازدواج‌هایی است که دولت یا کلیسا به آنها مجوز می‌دهد میان آنارشیست‌ها آغاز شد. امروز آنها همچون ازدواج‌های رسمی متداول شده‌اند، نتیجه آنکه چیزی که زمانی نامشروع بودن تلقی می‌شد، در طول قرن، از میان رفت. البته، این تغییر با انقلاب دارویی مربوط به قرص‌های ضد بارداری شتاب گرفت.

آلکس کامفورت^۳ (۱۹۲۰-۲۰۰۰) پزشک، رمان‌نویس، شاعر، و فعال آنارشیست بود. سخنرانی‌های او در گردهم‌آیی‌های گروه آنارشیست لندن در اواخر دهه‌ی ۱۹۴۰ منجر به کتابی به نام بربریت و آزادی جنسی^۴ شد که انتشارات فریدم در ۱۹۴۸ چاپ کرد، در زمانی که هیچ ناشر «محترمی» حاضر نبود چنین کتابی را منتشر کند. او تاکید داشت که:

-
1. The Tragedy of Women's Emancipation
 2. free union
 3. Alex Comfort
 4. Barbarism and Sexual Freedom

کسب آگاهی و نگرشی که از تجربه‌ی جنسی سالم برمی‌آید موجب انزوای طلبی خودخواهانه نمی‌شود؛ بلکه بیشتر باعث رادیکالیزه شدن مردم می‌شود. ضدیت با آزادی روابط جنسی در جوامع خودکامه و آدم‌هایی که آنها را اداره می‌کنند از اعتقاد راسخ آن افراد بر نمی‌خیزد (آنها خودشان هم روابط جنسی دارند)، بلکه از این برداشت ناشی می‌شود که آزادی در اینجا ممکن است به آزادی مشابهی در جایی دیگر منجر شود. آنهایی که تجربه‌های خود و جهان را اروتیزه می‌کنند، از یک طرف به گونه‌ای افراطی غیرجنگ طلبانه، و از طرف دیگر به گونه‌ای خشونت‌آمیز ستیزه‌جویانه، در برابر نژادپرستان و سیاست‌فروشان مقاومت می‌کنند که درصددند آزادی‌های فردی‌ای را که آنان بدست آورده‌اند و می‌خواهند با دیگران در آن شریک باشند به خطر اندازند.

کامفورت امیدوار بود کتاب‌هایش هم‌رهایی بخش باشد و هم اطمینان خاطر ایجاد کند، و یاریگر انقلابی دیگر در قرن بیستم شود؛ انقلاب در رابطه‌ی بین والدین و فرزندان. امروز در اروپای غربی، تصور رفتار تنبیهی‌ای که والدین در برابر فرزندان در حدود یک قرن پیش بدیهی می‌پنداشتند نیز دشوار است. چنین چیزی درباره‌ی روابط معلم و شاگردان هم صدق می‌کند. خاطرات آنهایی که در نخستین دهه‌های قرن بیستم به مدرسه می‌رفته‌اند آکنده از روایت‌هایی است راجع به تنبیه‌های بدنی که بر آنها اعمال می‌شد یا دائماً در ترس از آن قرار داشتند. در آخرین دهه‌ی این قرن قانونی در بریتانیا تنبیه بدنی را در مدارس ممنوع کرد. این تصمیم حقوقی ناگهانی نبود. این نشانگر تأثیری بود که معدود مدارس «پیشرو» در باور عمومی آموزش بر جای گذاشتند. بسیاری از ناظران ادعا می‌کنند که نظام مدرسه نتوانسته است خود را برای وضعیت دشواری که پس از کنار گذاشتن تنبیه بدنی پدید آمد مهیا سازد. معلم از سلاحی که تنبیه اصلی در مدرسه به حساب می‌آمد محروم شد. این منجر به افزایش تعداد کودکانی شد که از مدرسه طرد می‌شدند زیرا معلم آنها را به کلاس راه نمی‌داد. هر کس که مشاهده کرده چگونه شاگرد مختل‌کننده آموزش را برای

کل کلاس ناممکن می‌سازد نمی‌تواند به آن معلم‌ها انتقاد کند (به ویژه که کارفرمایان آنها را و او می‌دارند آمار را به هم نریزند).

در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ وضعیتی جالب توجه در بسیاری از شهرهای بریتانیا - لندن، لیدز، لیورپول، و گلاسگو - پدید آمد. گروه‌های علاقه‌مند ساختمان‌هایی خالی یافتند و «مدارسی آزاد» برپا داشتند تا به کودکانی که از مدارس طرد شده‌اند یا خود از مدرسه گریخته‌اند آموزش غیررسمی ارائه کنند. (یکی از آنها، مدرسه‌ی آزاد وایت لاین^۱ در لندن، از ۱۹۷۲ تا ۱۹۹۰ برپا بود.) نظام این مدارس آگاهانه از تجربه‌ی جنبش مدارس پیشرو الگوبرداری شده بود. از یکی از پیش‌کسوتان آن گونه تجربه‌ها پرسیدم چرا این فکر در بین نسل جدید کودکان طرد شده از مدرسه در ابتدای قرن جدید جایی باز نکرده است. آن خانم به دو علت اشاره کرد: نخست، الزام قانونی همه‌ی مدارس بریتانیا در تدریس برنامه‌ی آموزشی دولتی^۲ که در دوره‌ی رژیم تاچر معمول شد و در زمان جانشینان او هم حفظ شد؛ دوم، دشواری در یافتن ساختمان‌هایی که امنیت و اصول بهداشتی‌ای را که برای مدارس لازم است تأمین کند. با وجود این، دشوار است تصور کنیم به شیوه‌ی وحشتناک حاکم بر مدارس در قرن گذشته بازگردیم. انقلاب آرام در آموزش به پیش می‌رود.

دو تغییر دیگر هم در بریتانیا از دهه‌ی ۱۹۶۰ بازگشت ناپذیر به نظر می‌رسد. یکی از میان رفتن ترس از تعقیب کیفری همجنس‌گرایی بود. این مسئله در گزارشی دولتی - به ماموریت جان وولفندن^۳ - در ۱۹۵۷ پیشنهاد و منتشر شده بود، اما سال‌ها بحث و جار و جنجال لازم بود تا تغییری در این قانون صورت گیرد. دیگری پایان دادن به حکم اعدام در ۱۹۶۵ بود. در آستانه‌ی مناظره‌ای که منجر به این تغییر شد، ناشران آنارشیست انتشارات فریدم به همه‌ی اعضای

1. White Lion Free School

2. National Curriculum

3. John Wolfenden

پارلمان نسخه‌ای از کتاب کوبنده‌ی چارلز داف^۱، کتاب راهنمایی درباره‌ی اعدام^۲، هدیه کردند که کتابچه‌ای جالب توجه درباره‌ی اجراکنندگان حکم اعدام محسوب می‌شد. تنها شاید ناظران جدی و خشک ممکن بود اعتراض کنند که کمک در راه فعالیت‌هایی که برای پایان دادن به قوانین غیرانسانی صورت می‌گیرد با موضع ضد پارلمانی آنارشسیسم در تناقض است.

همه‌ی این تغییرات اجتماعی در بریتانیا که من در بالا فهرست کردم نشانگر این مطلب است که گرچه آنارشسیست‌ها در ایجاد تغییرات گسترده در جامعه که بدان امیدوار بودند پیشرفت چندانی حاصل نکردند، با این حال، توانستند به تکوین تعداد بسیاری از آزادی‌های کوچک که مقدار زیادی از رنج‌های انسان را کاهش داده است یاری رسانند.

چندین گروه آنارشسیستی کوشیدند این مبارزات برای آزادی انسان را به نبردی آگاهانه با ارتباطاتی گسترده تر تبدیل کنند. در هلند، پرووها^۳، با ارائه‌ی بازی‌ها و آلترناتیوهایی به قصد شوخی، مقام‌های رسمی شهر را به سخره گرفتند. مشهورترین ترفندشان به هم ریختن شهر با دوچرخه‌هایی سفید برای استفاده‌ی عمومی بود تا نشان دهند اتومبیل نیازی ضروری نیست. به دنبال آنها، کابوترها^۴ یا نوم‌ها^۵ پدیدار شدند که پیشگامان جنبش سبزه‌ها هستند. یکی از آنان، روئل ون دوین^۶، پیوندهای مشابهی بین آنارشسیسم و سبیرنتیک (دانش سیستم‌های کنترل و ارتباط) یافت؛ بنیان‌گذار سبیرنتیک، عصب‌شناسی به نام گری والتر^۷، به این پیوندها اشاره کرده بود. او خاطر نشان می‌ساخت که

ما در مغز رئیس، گره عصبی الیگارشیک، یا غده‌ی برادر بزرگ

1. Charles Duff

2. *A Handbook on Hanging*

3. Provos

4. Kabouters

5. gnomes

6. Roel van Duyn

7. Grey Walter

نداریم. درون سر ما زندگی مبتنی بر برابری فرصت‌ها، تخصصی شدن همراه با چند کاره بودن، ارتباط آزاد و رواداری منصفانه، آزادی‌ای بدون دخالت است. اینجا نیز اقلیت‌های محلی می‌توانند کنترل وسایل تولید خویش را در دست بگیرند و در بیان آزاد باشند و با همسایگان مبادله‌ای برابر برقرار سازند.

از میان تلاش‌هایی که در فرانسه برای شدت بخشیدن به گرایش‌های گسترده‌ی آزادی خواهانه صورت گرفت می‌شود به وضع باوران اشاره کرد، به ویژه راول وانگم^۱ با بیانیه‌اش درباره‌ی *انقلاب در زندگی روزانه*^۲ (۱۹۶۷). چنانکه پیتر مارشال بیان می‌کند:

راه پیش‌روی وضع باوران آن نبود که تا انقلابی در آینده‌ای دور صبر کنند، بلکه معتقد بودند باید زندگی روزانه را اینجا و اکنون بازآفرینی کرد. تغییر برداشت خود از جهان و تغییر ساختار جامعه یکی‌اند. با رها ساختن خویش، انسان روابط قدرت را تغییر می‌دهد و بنابراین جامعه را دگرگون می‌سازد...

وضع باوران، همانند کابوترها، بی‌آنکه موفق به تغییر جامعه شوند به تاریخ پیوستند، اما فرانسه و هلند، مانند بریتانیا، شاهد چندین دست آورد مدنی بوده است.

سپس، انقلاب‌های آرام، به کمک اینترنت، پرسر و صداتر شدند و آنارشویست‌ها در اعتراضات گوناگون خود بر ضد سرمایه‌داری و در تعداد بسیاری از تظاهرات گسترده، هر زمان که هیأت‌های جهانی برای پیشبرد منافع خویش دیدار داشتند، با یکدیگر در ارتباط قرار می‌گرفتند. ژرژ مونوییه^۳ در کتاب خویش *حکومت اجباری*^۴ شرح می‌دهد که چگونه در آوریل ۱۹۹۸، گروهی ناهماهنگ از تظاهرکنندگان اولین سری از شکست‌ها را به ائتلاف قدرتمندترین صاحبان منافع

1. Raoul Vaneigem

2. *The Revolution of Everyday Life*

3. George Monbiot

4. *Captive State*

در جهان وارد آورند. بیست و نه کشور ثروتمند به نمایندگان بزرگ‌ترین شرکت‌های چندملیتی پیوستند تا «قانون اقتصاد واحد جهانی» را بنویسند. قرارداد چندجانبه درباره‌ی سرمایه‌گذاری^۱، که پیشنهاد و نوشته‌ی صاحبان شرکت‌ها بود، اگر موفق شده بودند، امکان داشت به شرکت‌ها این حق را بدهد تا بتوانند هر کشوری را که قوانینش محدودکننده‌ی قدرت آنها بود تعقیب قانونی کنند. مخالفان معتقد بودند این معاهده مجوز این شرکت‌ها برای تصاحب جهان بود.

مونیخ توضیح می‌دهد چگونه فاش شدن این معاهده‌ی پنهان در ۱۹۹۷ به این انجامید که مخالفان جزئیات آن را در شبکه‌ی اینترنت منتشر کنند، و هر کجا مذاکره‌کنندگان دولت‌ها با هم ملاقات می‌کردند حتماً تظاهرات برگزار شود. فشار افکار عمومی و اختلاف نظرهای درونی رهبران جهان را واداشت از این مذاکرات دست بردارند، و فقط آن را در سایه‌ی حمایت سازمان تجارت جهانی^۲ احیا کنند. مذاکره‌کنندگان نوامبر ۱۹۹۹ در سیاتل^۳ گردهم آمدند، اما گفتگوهای آنجا به سبب حضور هزاران نفر از سراسر جهان که در بیرون ساختمان، برای دفاع از کشورهای فقیر و محیط زیست کره‌ی زمین، تظاهرات می‌کردند به هم خورد.

در رشته تظاهراتی که در سیاتل آغاز شد، از روش‌های پرووها و کابوترها برای دست انداختن نیروهای پلیس استفاده شد. شان شیهان^۴، در روایت خود از آنارشسیسم معاصر، وقایع پراگ را، جایی که که یک سال پس از سیاتل شاهد تظاهرات بر ضد صندوق بین‌المللی پول^۵ بود، این چنین شرح می‌دهد،

ارتش کوچک اعتراض‌کنندگان، با لباس پریان بر تن، وارد شدند،

-
1. Multilateral Agreement on Investment
 2. World Trade Organization
 3. Seattle
 4. Sean Sheehan
 5. International Monetary Fund

در حالی که مسلح به چوب‌گردگیری بودند تا پلیس مسلح را که لباس سنگین به تن داشتند قلقلک بدهند. در چنین اعتراض‌هایی، راه‌های رفت و آمد مسدود می‌شوند، نه به سبب موانع مشتعل و نبردهای خیابانی، بلکه به علت چیزهای عجیب و غریب و غول‌پیکری نظیر پیکره‌ی آزادی که می‌توانند موجب گره خوردن ترافیک در بزرگراه‌های اصلی شوند.

اما، پس از پنج روز اعتراض، که نزدیک بود گردهمایی سازمان تجارت جهانی را تعطیل کند، پلیس به شدت مسلح وارد عمل شد. چنانکه شیهان گزارش می‌دهد:

این واقعت که از ۶۳۱ دستگیرشده تنها ۱۴ نفر محاکمه شدند تاییدی است بر اینکه تعداد و سازماندهی معترضان پلیس را وحشت زده کرد و نیروهای پلیس رفتاری عنان‌گسیخته و آشکارا غیرقانونی بروز دادند.

تظاهرات عظیم بین‌المللی ضد سرمایه‌داری جهانی، که با ملایمت و شوخی آغاز شده بود، دیگر چندان انقلاب آرام باقی نماند. به نظر می‌رسد بین نیروهای پلیس در دنیا بر سر افزودن به میزان خشونت‌ی که در واکنش به تظاهرات-کنندگان به کار می‌برند توافقی وجود داشته باشد. شان شیهان همچنان به ضبط وقایع ادامه می‌دهد:

خشونت «معمولی» پلیس در سیاتل این بار در گوتنبرگ^۱ - ژوئن ۲۰۰۱ - در اعتراض بر ضد سرمایه‌داری شدت بیشتری یافت؛ پلیس از سلاح گرم استفاده کرد و سه نفر هدف قرار گرفتند. اعتراض ضد سرمایه‌داری دیگری در شهر جنوا^۲ در ماه ژوئیه ترتیب داده شد که به معرکه‌ای خشونت بار مبدل گشت، به طوری که کامیون‌های زره‌پوش با سرعت زیاد به جمعیت اعتراض‌کنندگان

1. Gothenburg

2. Genoa

هجوم آوردند و پلیس به حمله‌ای بسیار بی‌رحمانه و خشونت بار در
آخر شب به ساختمان محل استقرار فعالان رسانه‌ها و تجهیزات
آنان دست زد.

آنارشیست جوانی در جنوا کشته شد و مرگ او بحث دوباره‌ای را در باب
برنامه‌های اعتراضی به راه انداخت. شاید راه‌های ملایم‌تری برای مبارزه با
سرمایه‌داری جهانی وجود داشته باشد؟ انقلابی‌های آرام که در قرن بیستم
فرهنگ کشورهای غربی را دگرگون ساختند هنوز آنها را نیافته‌اند.

فصل نهم؛ برنامه‌ی فدرالیستی

انتقاد همیشگی به آنارشیسم این است که این ایدئولوژی برای دنیایی متشکل از روستاهای مجزا مناسب است که آن قدر کوچک‌اند که بتوانند دارای نظامی خودگردان باشند، و نه برای جامعه‌ی جهانی و چند ملیتی که همه‌ی ما در زندگی واقعی در آن به سر می‌بریم. اما، متفکران بزرگ آنارشیسم در گذشته - پرودون، باکونین، و کروپاتکین - برنامه‌ای فدرالیستی ارائه کردند که نمونه‌ی بحث‌هایی است که امروزه راجع به اتحاد اروپا می‌شنویم.

آن اقلیتی از دانش‌آموزان کشورهای اروپایی که این بخت را دارند، که علاوه بر مطالعه‌ی تاریخ کشور خود، با تاریخ اروپا آشنا شوند آموخته‌اند که دو رویداد بزرگ در قرن بیستم وجود داشته است: اتحاد آلمان، که بیسمارک^۱ و امپراتور ویلهلم اول^۲ به دست آوردند، و وحدت ایتالیا که کاوور^۳، ماتسینی^۴، گاریبالدی^۵، ویتوریو امانوئله‌ی دوم^۶ آن را موجب شدند. از این پیروزی‌ها همه‌ی جهان - که در آن زمان منظور دنیای اروپا بود - استقبال کردند، زیرا آلمان و ایتالیا تمامی آن پادشاهی‌ها، جمهوری‌ها، و ایالت‌های وابسته به دستگاه پاپ، و دولت شهرهای کوچک و احمقانه را کنار گذاشته بودند تا مبدل به دولت - ملت، امپراتوری، و البته قدرت‌هایی کشورگشا شوند.

-
1. Bismarck
 2. Emperor Wilhelm I
 3. Cavour,
 4. Mazzini
 5. Garibaldi
 6. Vittorio Emanuele II.

آنها همانند فرانسه شدند که حکومت های مستبد محلی اش را سرانجام، ابتدا لویی چهاردهم^۱ با شعار باشکوه من حکومت هستم^۲، و آنگاه ناپلئون، وارث انقلاب کبیر^۳، جبراً متحد ساختند، درست مثل استالین در قرن بیستم که دستگاه وحشت دولتی اش را به راه انداخت تا اطمینان دهد که این شعار درست است. یا اینکه شبیه انگلستان شدند که پادشاهانش (وتنها حاکم جمهوری خواهش الیور کرامول) ولز، اسکاتلند، و ایرلند را تسخیر کردند، و کوشیدند تا بر بقیه ی جهان خارج از اروپا تسلط یابند. مشابه چنین چیزی در آنسوی اروپا در حال رخ دادن بود. ایوان چهارم^۴، که به درستی مخوف نامیده می شد، آسیای میانه را تا اقیانوس آرام تصرف کرد، و پتر اول^۵، که کبیر خوانده می شد، با سود جستن از شیوه هایی که در فرانسه و بریتانیا آموخته بود، کشورهای بالتیک^۶، بیشتر لهستان، و غرب اوکراین را تسخیر کرد.

عقاید پیشرو در سرتاسر اروپا از افزوده شدن آلمان و ایتالیا به جرگه ی نیروهای ملی و پادشاهی استقبال کردند. عواقب بعدی این مسئله در قرن بیستم کشورگشایی هایی هولناک، به اضافه ی مرگ خانمان برانداز جوانان روستاهای اروپا در دو جنگ جهانی، ظهور عوام فریبانی پوپولیست مثل هیتلر و موسولینی، همراه با تعداد زیادی از مقلدان آنها بود که تا به امروز ادعای من حکومت هستم را تکرار می کنند. در نتیجه، گرچه تعداد بسیار کمی سیاستمدار ظهور کرده اند که طرفدار از میان برداشتن مرز میان کشورها بوده اند، تعداد بسیاری از آنان با اعتقاداتی گوناگون برای اتحاد اروپا در زمینه های اقتصادی، اجتماعی، اداری، و البته سیاسی کوشیده اند.

1. Louis XIV

2. L'Etat' est moi

3. *Grande Revolution*

4. Ivan IV

5. Peter I

6. the Baltic

نیازی به یادآوری نیست که در تلاش‌هایی که سیاستمداران برای این یکی شدن انجام داده‌اند، به انبوهی از مدیرانی بر می‌خوریم که در بروکسل درباره‌ی اینکه چه نوع دانه‌های گیاهی، یا چه نوع همبرگر و یا بستنی با چه ترکیباتی در مغازه‌های کشورهای عضو فروخته شود حکم صادر می‌کنند. روزنامه‌ها با خوشحالی همه‌ی این جزئیات بی‌اهمیت را گزارش می‌کنند. مطبوعات توجهی بسیار کمتر به گرایش نهفته‌ای در اندیشه‌ی اتحاد اروپا دارند که برآمده از دیدگاه‌هایی است که افرادی با سلیقه‌های گوناگون سیاسی در استراسبورگ بیان می‌کنند؛ آنها از وجود «مناطق اروپایی»^۱ سخن می‌رانند، و جرات می‌کنند بگویند که دولت - ملت پدیده‌ای متعلق به قرون شانزدهم تا نوزدهم بوده است و چشم‌اندازی روشن در قرن بیست یکم نخواهد داشت. الگوی آینده‌ی اداره‌ی اروپای متحد شده، که آنها برای یافتنش کوشش می‌کنند، پیوندی است میان کالابریا^۲، ولز، آندالوسیا^۳، آکیتین^۴، گالیشا^۵، و یا ساکسونی^۶، نه به مثابه‌ی کشور بلکه همچون منطقه‌ای که در پی هویت محلی، فرهنگی، و اقتصادی خویش‌اند؛ این هویت با ادغام در دولت - ملت، که در آن مرکز ثقل جایی دیگر قرار می‌گیرد، از میان رفته است.

در موج عظیم ناسیونالیسم قرن نوزدهم، بودند انگشت شمار صداهای پیامبرگونه و مخالفی که بر آلترناتیو فدرالیسم تأکید می‌کردند. حداقل ذکر این نکته جالب توجه است که آنهایی که اسمشان هنوز باقی مانده است سه متفکر آنارشویست نامدار آن قرن بودند. چپ سیاسی، همزمان با رشد خود در قرن بیستم، میراث آن سه را نامربوط می‌دانست و رد می‌کرد. برای جریان چپ بدتر

1. Europe of the Regions

۲. Calabria، منطقه‌ای در جنوب ایتالیا. (مترجم)

۳. Andalusia، منطقه‌ای در جنوب اسپانیا. (مترجم)

۴. Aquitaine، منطقه‌ای در جنوب غربی فرانسه. (مترجم)

۵. Galicia، منطقه‌ای در شرق اروپا. (مترجم)

۶. Saxony، منطقه‌ای در آلمان. (مترجم)

از این نمی‌شد تصور کرد، زیرا امروز این بحث در انحصار راست سیاسی است که دارای برنامه‌ای خاص خود برای مخالفت با فدرالیسم و منطقه‌گرایی است. اولین فرد در میان این پیشگامان پرودون بود که دو کتاب خویش را به اندیشه‌ی فدرالیسم، در مخالفت با اندیشه‌ی دولت - ملت، اختصاص داد. آن کتاب‌ها *فدراسیون و اتحاد در ایتالیا*^۱ در ۱۸۶۲ و *اصول فدراسیون*^۲ در سال بعد از آن بودند. پرودون اهل فرانسه بود، شهروند دولت - ملتی یکپارچه و متمرکز، که در نتیجه مجبور بود در بلژیک به صورت پناهنده زندگی کند. او از یکپارچگی ایتالیا، به چند علت متفاوت، بیم داشت. در کتاب خویش با نام *درباره‌ی عدالت*^۳ در ۱۸۵۸ پیش‌بینی کرده بود که ایجاد امپراتوری آلمان هم برای آلمان و هم برای بقیه‌ی اروپا دردسرساز خواهد بود، و در تاریخ سیاسی ایتالیا نیز به این بحث پرداخت.

در پایین‌ترین سطح تاریخ قرار داشت، آنجا نیروهای طبیعی مانند وضعیت زمین و آب و هوا در شکل‌گیری آداب و رسوم محلی مؤثر بودند. پرودون معتقد بود:

ایتالیا به سبب ساختار سرزمینی‌اش، تنوع ساکنانش، طبیعت خاصش، آداب و رسومش، و تاریخش فدرال است؛ این کشور با تمام وجود و از ازل فدرال بوده است . . . و با تشکیل فدراسیون و ایجاد ایالت‌های مستقل آن کشور را صدها بار آزادتر خواهید ساخت.

بنابراین، تشکیل دولت - ملت ایتالیا نابهنجار بود. او دریافت که کاوور و ناپلئون سوم توافق کرده‌اند تا ایتالیایی فدرال ایجاد کنند، اما می‌دانست که آن دو به شاهزادگان متکبر عضو مجلس سلطنتی متکی

1. *La Fédération et l'Unité en Italie*

2. *Du Principe Fédératif*

3. *De la Justice*

خواهند بود که به چیزی کمتر از قانون اساسی پادشاهی متمرکز تن در نخواهند داد. و افزون بر این، او عمیقاً به نهضت لیبرال و ضد کلیسای سالیاری ماتسینی بدگمان بود، نه به این سبب که علاقه‌ای به حکومت پاپ داشت بلکه به علت اینکه تشخیص داده بود عوام‌فریبان سیاسی ممکن است از شعار «خدا و مردم»^۱ ماتسینی سوء استفاده کنند و به دستگاه حکومت متمرکز چنگ اندازند. او می‌دید که وجود چنین دستگاه اداری‌ای تهدیدی تمام عیار برای آزادی‌های شخصی و محلی محسوب می‌شود. پرودون در میان نظریه‌پردازان سیاسی قرن نوزدهم در چنین برداشتی تنها بود:

فرد لیبرالی که امروز در چهارچوب دولتی لیبرال قرار دارد در آینده می‌تواند ابزار هولناک دیکتاتوری غاصب شود. این وسوسه‌ای دائم برای قدرت اجرایی و تهدیدی همیشگی برای آزادی‌های مردمی است. از هیچ حق شخصی یا جمعی نمی‌توان برای همیشه مطمئن بود. تمرکز ممکن است خلع سلاح ملت به سود حکومت نام‌گذاری شود ...

هر آنچه راجع به تاریخ اروپا، آسیا، آمریکای لاتین، و آفریقا می‌دانیم مؤید چنین برداشتی است. حتی الگوی فدرالیسم آمریکای شمالی، که تاماس جفرسن و دوستانش بی‌نظیر می‌پنداشتند، رفع چنین خطری را تضمین نمی‌کند. ادوارد هایمز^۲، یکی از زندگی‌نامه‌نویسان انگلیسی پرودون، بر این نظر است که

از زمان جنگ دوم جهانی آشکار شده است که رئیس‌جمهورهای آمریکا می‌توانند - و چنین هم کرده‌اند - از دستگاه دولت فدرال به گونه‌ای استفاده کنند که دموکراسی به چیزی بی‌ارزش بدل شود.

و ریچارد ورنون^۱، مترجم کانادایی آثار پرودون، نتیجه‌ی اندیشه‌ی او را

1. Dio e popolo

2. Edward Hyams

1. Richard Vernon

این طور بازگو می‌کند:

اگر از اشخاص عقایدشان را در جمع بخواهید، آنان پاسخ‌هایی احمقانه، متغیر، و خشن می‌دهند؛ اما اگر نظرات آنها را در غالب اعضای گروه‌هایی مشخص با شخصیتی متمایز و همبستگی‌ای حقیقی جویا شوید، پاسخ‌هایشان عاقلانه و مسئولانه خواهد بود. اگر آنها را در معرض «زبان» دموکراسی توده وار قرار دهید که «مردم» را یکدست و یکجور و اقلیت‌ها را خائن معرفی می‌کند، به ظهور خودکامگی یاری می‌رسانند؛ اما اگر آنها را با زبان سیاسی فدرالیسم آشنا سازید که در آن مردم همچون مجموعه‌ای متنوع از انجمن‌های واقعی قلمداد می‌شوند، در برابر خودکامگی تا پای جان خواهند ایستاد.

این اظهار نظر درکی عمیق از روان‌شناسی سیاست را آشکار می‌سازد. پرودون از تحول کنفدراسیون سوئیس به چنین نتایجی می‌رسید، اما اروپا الگوهای دیگری در تعداد بسیاری از زمینه‌های خاص دارد. هلند به رویه‌ی جزایی ملایم و آسان‌گیرش مشهور است. توضیح رسمی این مسئله آمدن «قانون کیفری حقیقی در هلند»^۱، که برپایه‌ی سنت‌های فرهنگی‌ای نظیر «رواداری مشهور در هلند و گرایش به پذیرش اقلیت‌های غیرمعمول» شکل گرفته است، به جای قانون ناپلئون^۲ در ۱۸۸۶ است. از جرم‌شناس هلندی دکتر ویلم دهان^۳ نقل قول می‌کنم که شرح می‌دهد که جامعه‌ی هلند سنتاً براساس خط مشی مذهبی، سیاسی، و ایدئولوژیک و نه طبقاتی شکل می‌گیرد. دسته‌بندی‌های مهم فرقه‌ای نهادهای اجتماعی خود را در همه‌ی حوزه‌های عمومی ایجاد کرده است. این فرایند ... باعث دگرگونی نگرش عمومی‌ای روادارانه و عمل‌گرایانه به ضرورت اجتماعی-ای مطلق بوده است.

1. genuine Dutch criminal code

2. Code Napoleon

3. Willem de Haan

به سخن دیگر، گوناگونی و نه یکپارچگی بوده که آن نوع جامعه را به وجود آورده است که ما می‌توانیم در آن بسیار آسوده زندگی کنیم. نگرش‌های مدرن در هلند از تنوع دولت - شهرهای هلند و زیلند^۱ در قرون وسطی نشأت می‌گیرد که، چنانکه منطقه‌گرایی پرودون بیان می‌کند، نشان می‌دهد آینده‌ی دلخواه برای همه‌ی اروپایی‌ها در سازگاری، در عین تفاوت‌های منطقه‌ای، نهفته است. بحث‌های راجع به یکپارچه شدن اروپا در دهه‌ی ۱۸۶۰ موجب واکنشی شکاکانه در پرودون شد:

در میان دموکرات‌های فرانسوی، صحبت‌های بسیاری درباره‌ی اتحاد اروپا، یا ایالات متحده‌ی اروپا صورت گرفته است. از این صحبت‌ها چنین بر می‌آید که درک این اشخاص چیزی جز پیوند همه‌ی کشورهای کوچک و بزرگ امروز اروپا زیر نظر مجمعی دائم نیست. بدیهی است که هر کشور شکلی از حکومت را که برایش مناسب است خواهد داشت. آن وقت، از آنجایی که هر کشور در این مجمع حق رای متناسب با جمعیت و مساحتش دارا خواهد بود، کشورهای کوچک در این به اصطلاح کنفدراسیون به زودی در کشورهای بزرگ تر ادغام خواهند شد . . .

بلعیدن کشورهای همسایه ممکن است این روزها متداول نباشد، اما می‌توان بدگمانی‌های پرودون را با نگاه به بحث‌ها و تصمیم‌های اتحادیه اروپا درک کرد که در آن کشورهای بزرگ‌تر بر کشورهای کم جمعیت‌تر تفوق دارند. دومین آموزگار ما در قرن نوزدهم، میخائیل باکونین، توجهمان را به علل گوناگون به خود معطوف می‌دارد. او در بین متفکران سیاسی قرن، به سبب پیش بینی رویارویی‌های هولناک دولت - ملت‌های مدرن در جنگ‌های اول و دوم جهانی، و نیز پیش‌گویی نتایج مارکسیسم تمرکزگرا در امپراتوری روسیه، تقریباً بی‌همتاست. در ۱۸۶۷، به نظر می‌آمد حکومت‌های پروس^۱ و فرانسه بر سر

1. Zeeland

1. Prussia

تسلط یافتن بر لوکزامبورگ^۱ آماده‌ی جنگ‌اند، و این مسئله، به علت وجود منافع و پیوندها، «همه‌ی اروپا را تهدید می‌کرد.» مجمع صلح و آزادی^۲ کنگره‌ای در ژنو برگزار کرد که بسیاری از اشخاص سرشناس از کشورهای گوناگون همچون جوزپه گاریبالدی، ویکتور هوگو^۳، و جان استیوارت میل از آن حمایت کردند. باکونین از فرصت استفاده کرد و به سخنرانی برای شرکت‌کنندگان پرداخت، و عقاید خود را تحت نام *فدرالیسم، سوسیالیسم، و ضدیت با الاهیات*^۴ منتشر کرد. این سند سیزده موضوع را بر می‌شمرد که اعضای کنگره‌ی ژنو، چنانکه باکونین می‌گفت، درباره‌ی آن هم عقیده بودند.

اولین این موارد خاطر نشان می‌کرد برای پیروزی و دستیابی به آزادی، عدالت، و صلح در روابط بین الملل در اروپا، و نیز ناممکن ساختن جنگ بین ملت‌های گوناگونی که خانواده‌ی اروپا را تشکیل می‌دهند، تنها یک راه پیش روست: *برپایی ایالات متحده‌ی اروپا*.

دومین نکته بیان می‌داشت که هدف یاد شده مستلزم این است که مناطق جانشین کشورها شوند، و می‌گفت که

شکل‌گیری این کشورهای اروپایی نمی‌تواند شبیه شکل‌گیری شان در گذشته باشد، زیرا اختلافات عظیمی میان قدرت‌های مختلف وجود دارد.

چهارمین نکته اشاره به این داشت که

حتی اگر نام خود را جمهوری بگذارد ممکن است حکومتی مرکزی، دیوان سالار، و به همین منوال نظامی، حقیقتاً و جداً، به صورت

1. Luxembourg

2. A League for Peace and Freedom

3. Victor Hugo

4. *Fédéralisme, Socialisme, et Anti-Théologisme*

فدراسیونی بین‌المللی درآید. به موجب سرشت خود، که همواره، صریحاً یا تلویحاً، آزادی داخلی را نمی‌پذیرد، ناگزیر جنگی دائم اعلام خواهد کرد و حیات کشورهای همسایه را تهدید خواهد نمود.

پنجمین مورد خواهان آن بود که:

همه‌ی طرفداران این مجمع باید تمامی سعی خود را متوجه بازسازی کشورهای خود کنند، به این منظور که سازمان‌های قدیمی که سراسر بر اصل سلطه و خشونت پایه‌گذاری شده‌اند جای خود را به سازمان‌های جدیدی بدهند که منحصراً بر پایه‌ی منافع، نیازها، و خواسته‌های مردم باشند و هیچ اصلی جز تشکیل فدراسیونی آزاد از افراد درون کمون‌ها، کمون‌ها درون ولایات، و ولایات درون ایالات متحده، ابتدا در اروپا، و سپس در کل جهان برقرار نباشد.

این بینش این گونه بزرگ و بزرگ‌تر می‌شد، اما باکونین مراقب بود که در آن حق جدایی را هم بگنجانند. هشتمین مورد بیان می‌کرد که:

تنها به این علت که یک منطقه بخشی از کشور را تشکیل می‌دهد، حتی اگر داوطلبانه ملحق شده باشد، به هیچ وجه بدان معنی نیست که موجب الزامی برای همیشه ماندن با آن شود. هیچ الزام دائمی در باب عدالت انسانی جایز نیست... حق اتحاد آزاد و جدایی برابر و آزاد مهم‌ترین و ابتدایی‌ترین حق در میان حقوق سیاسی است؛ بدون آن، اتحاد چیزی جز مرکزگرایی در لباس مبدل نخواهد بود.

باکونین از کنفدراسیون سوئیس با تحسین یاد می‌کند، و چنانکه می‌گوید، «امروز فدراسیون را بسیار موفق به کار می‌گیرند،» و پرودون نیز برتری کمون‌ها را در سوئیس در نقش واحد نظام اجتماعی، که کاتون^۱ها آنها را از طریق شورایی اجرایی و تماماً فدرال به هم پیوند می‌دهند، صراحتاً مثال زدنی

۱. Canton، در سوئیس برابر ایالت به کار می‌رود. (مترجم)

می‌خواند. اما، هر دوی آنها رویدادهای ۱۸۴۸ را خوب به خاطر می‌آوردند، زمانی که جنگ زاندربونت^۱ کانتون‌های جدایی طلب را وادار کرده بود قانون اساسی اکثریت را بپذیرند. پرودون و باکونین در محکوم کردن این اقدام وحدت گرایانه بر ضد فدرالیسم هم داستان بودند. حق جدایی باید وجود داشته باشد.

سوئیس، دقیقاً به سبب ساختار غیرمتمرکز خود، مأمّن بسیاری از پناهندگان از امپراتوری‌های اتریش - مجارستان، آلمان، و روسیه بود. یک انارشیسیت روس بود که حتی از سوئیس هم اخراج شد: شورای فدرال سوئیس هم حتی او را نپذیرفت. او پتر کروپاتکین نام داشت که عقایدش پلی بود میان فدرالیسم قرن نوزدهم با جغرافی منطقه‌ای قرن بیستم.

کروپاتکین در جوانی افسر ارتش در ماموریت‌های زمین‌شناسی در ایالت‌های شرق دور امپراتوری روسیه بود. خود زندگی‌نامه‌ی کروپاتکین خشم و نفرتی را نشان می‌دهد که او با دیدن مدیریت و سرمایه‌گذاری متمرکز احساس می‌کرد؛ این وضع، به علت بی‌اطلاعی، بی‌کفایتی، فساد گسترده، و نابودی نهادهای اشتراکی قدیمی که به اشخاص امکان می‌داد زندگی خویش را دگرگون سازند، مانع بهبود شرایط منطقه‌ای بود. ثروتمندان ثروتمندتر، و مستمندان مستمندتر می‌شدند، و اختلاس و حیف و میل دستگاه اجرایی را از پا درآورده بود. چنین مطالبی درباره‌ی هر امپراتوری یا دولت - ملت صدق می‌کرد.

در ۱۸۷۲، کروپاتکین نخستین بار از اروپای غربی دیدن کرد و در سوئیس، هوای دموکراسی، حتی از نوع بورژوازی‌اش، او را سرمست می‌کرد. در تپه‌های ژورا^۲، مدتی با ساعت سازان به سر برد که جمعیتی از صنعتگران را که برای خود کار می‌کردند تشکیل می‌دادند. زندگی نامه نویس او، مارتین میلر^۱، واکنش‌های او را چنین شرح می‌دهد:

1. Sonderbund

2. Jura

1. Martin Miller

ملاقات کروپاتکین با کارگران و گفتگو با آنان درباره‌ی کارشان نوعی آزادی خودانگیخته و بدون سلطه و هدایت از بالا را به او نمایان ساخت که به آن پیشتر فکر کرده بود. ساعت سازان ژورا که مستقل و خود بسنده بودند در کروپاتکین تاثیر گذاشتند؛ آنها مثالی بودند که در صورتی که مجال رشد و گسترش می‌یافتند می‌توانستند جامعه را دگرگون سازند. هیچ شکی نداشت که این جمعیت موفق خواهد بود زیرا این دیگر تحمیل «نظامی» جعلی همانند آنچه موراویف^۱ در سبیری اجرا کرده بود به حساب نمی‌آمد، بلکه فعالیتی طبیعی بود که کارگران مطابق منافع خویش بدان می‌پرداختند.

اقامت کروپاتکین در تپه‌های ژورا نقطه‌ی عطفی برایش محسوب می‌شد. به تعبیری، باقی عمرش را به گردآوری شاهد برای آنارشیسم، فدرالیسم، و منطقه‌گرایی صرف کرد.

رویکرد کروپاتکین صرفاً تاریخ‌دانشگاهی نبود. آنارشیست ایتالیایی کامیلو برنری^۲ در پژوهشی به نام پتر کروپاتکین: فدرالیست روس^۳ (۱۹۲۲) از «نامه‌ای به کارگران اروپای غربی» یاد می‌کند که کروپاتکین در ژوئن ۱۹۲۰ به دست مارگرت بانفیلد^۴، سیاستمدار حزب کارگر بریتانیا، می‌رساند. او در این نامه می‌نویسد:

پادشاهی روس مرده است و هیچگاه احیا نخواهد شد. در آینده، ایالت‌های گوناگونی که امپراتوری را تشکیل می‌دادند به سمت فدراسیونی عظیم سوق خواهند یافت. قلمروهای طبیعی بخش‌های متفاوت این فدراسیون از آنچه ما درباره‌ی تاریخ روسیه و قوم‌نگاری و حیات اقتصادی آن می‌دانیم به هیچ روی متمایز نیست.

1. Muraviev

2. Camillo Berneri

3. *Un federalista Russo, Pietro Kropotkine*

4. Margaret Bondfield

همه‌ی کوشش‌هایی که صرف می‌شود تا بخش‌های تشکیل دهنده‌ی امپراتوری روسیه، نظیر فنلاند، ایالت‌های بالتیک، لیتوانی، اوکراین، گرجستان، ارمنستان، صربستان، و دیگر مناطق، تحت سلطه‌ی مرکزی قرار بگیرند محکوم به شکست است. آینده‌ی آنچه امپراتوری روسیه خوانده می‌شد به سوی فدراسیونی از واحدهای مستقل سوق می‌یابد.

امروز می‌توان پی برد که این عقاید، که برای هفتاد سال نادیده گرفته شدند، چه قدر مناسب بودند. کروپاتکین که در اروپای غربی در تبعید بود با تعداد بسیاری از پیشگامان اندیشه‌ی منطقه‌گرایی در ارتباط بود. جغرافی‌دانی به نام پیتر هال^۱، زمانی که مدیر موسسه‌ی توسعه‌ی شهری و منطقه‌ای در برکلی کالیفرنیا^۲ بود در کتاب خویش با عنوان شهرهای آینده^۳ (۱۹۸۸)، رابطه‌ی بین منطقه‌گرایی و آنارشسیسم را به خوبی توضیح داده است. الیزه رکلو^۴، آنارشسیست و جغرافی‌دان همفکر کروپاتکین، از جوامع انسانی در مقیاس کوچک برپایه‌ی بوم-شناسی مناطق آنان سخن می‌گفت. پل ویدال دلا بلاش^۵، دیگر بنیان‌گذار جغرافیای فرانسوی، استدلال می‌کرد که «ارزش منطقه بیش از موضوع بررسی مساحی است؛ منطقه زیربنای نوسازی زندگی سیاسی و اجتماعی را ایجاد می‌کند.» آن گونه که پروفیسور هال شرح می‌دهد، برای ویدال منطقه، و نه ملت، بود که نیروی حرکت توسعه‌ی انسانی به حساب می‌آمد؛ رابطه‌ی متقابل لذت بخش بین زن و مرد و محیط اطرافشان کانون آزادی همه جانبه و محرک اصلی تکامل فرهنگی‌ای بود که دولت - ملت و صنایع ماشینی گسترده آن را تهدید

1. Peter Hall

2. Institute of Urban and Regional Development at Berkeley, California

3. *Cities of Tomorrow*

4. Elisée Reclus

5. Paul Vidal de la Blache

می‌کردند و می‌فرسودند:

و بالاخره، پاتریک گدیز^۱، زیست‌شناس برجسته‌ی اسکاتلندی، که کوشید همه‌ی این عقاید منطقه‌گرایانه را، اعم از جغرافیایی، اجتماعی، تاریخی، سیاسی، یا اقتصادی، به صورت ایدئولوژی‌ای از اندیشه‌های منطقه‌ای درآورد؛ ما این اندیشه‌ها را از طریق آثار یکی از پیروانش به نام لوئیس مامفورد^۲ می‌شناسیم. پروفیسور هال متذکر می‌شود که:

نه همگی، اما بسیاری از فکرهای نخستین جریان برنامه‌ریزی از جنبش آنارشیستی‌ای ناشی می‌شد که در آخرین دهه‌های قرن نوزدهم و اولین سال‌های قرن بیستم رونق داشت . . . نگرش این آنارشیست‌های پیشرو صرفاً ارائه‌ی شکلی آلترناتیو نبود، بلکه جامعه‌ای آلترناتیو بود که نه کاپیتالیست محسوب می‌شد و نه سوسیالیست دیوان سالار: جامعه‌ای برپایه همکاری داوطلبانه مردان و زنان که در کمونته‌های خودگردان در کنار هم زندگی و کار می‌کردند.

این متفکران آنارشیست قرن نوزدهم، به سبب هشدار دادن به مردم اروپا درباره‌ی عواقب درپیش‌نگرفتن نگرشی فدرالیستی و منطقه‌گرایانه، از هم عصران خود یک قرن جلوتر بودند. حاکمان دولت - ملت‌های اروپا، پس از انواع تجربه‌های فاجعه‌بار در قرن بیستم، سیاست‌هایی مبتنی بر موجودیتی فراملی در پیش گرفتند. مهم‌ترین موضوعی که رویاروی آنان قرار داشت این بود که اروپا را متشکل از ایالت‌ها فرض کنند و یا مناطق.

طرفداران اروپای متحد تمام کوشش خود را صرف کردند تا نظر «حق تصمیم‌گیری» را گسترش دهند تا از طریق آن به جای دولت‌های ملی، اداره‌هایی در سطح محلی و منطقه‌ای تصمیم‌هایی را بگیرند که خارج از حیطه‌ی اختیار

1. Patrick Geddes

2. Lewis Mumford

نهادهای فراملی اتحادیه‌ی اروپاست. شورای اروپا^۱ قطعنامه‌ای تصویب کرده است که دولت‌های ملی را فرا می‌خواند منشور خودگردانی‌های محلی^۲ را به اجرا گذارند تا «الزام به اصلی را رسمیت ببخشند که برپایه‌ی آن نقش دولت در پایین‌ترین سطح ممکن قرار بگیرد و تنها با موافقت همگانی افزایش یابد.»

این حکم ادای دینی بزرگی است به پرودون، باکونین، و کروپاتکین، و عقایدی که آنها در بیانش تنها بودند (به جز چند متفکر جالب توجه اسپانیایی نظیر پی وای مارگل^۳ یا خواکین کاستا^۴). البته، این یکی از جنبه‌های ایدئولوژی اتحاد اروپاست که دولت‌های ملی نادیده می‌گیرند، گرچه تفاوت‌های آشکاری در این باره بین دولت - ملت‌ها دیده می‌شود. در بسیاری از آنان، مثلاً آلمان، ایتالیا، اسپانیا، و حتی فرانسه دستگاه دولت بیشتر از آنچه در پنجاه سال پیش وجود داشت مشمول واگذاری شده است. چنین چیزی درباره‌ی اتحاد شوروی پیشین هم صدق می‌کند.

متفکری آنارشیست اهل هلند به نام توم هولترمان^۵ معیارهایی را بیان کرده است که شرط لازم آنارشیست‌ها برای اروپایی متحد و آزاد است. هشدار او دقیقاً این است که وجود دولت - ملت‌ها مانعی بر سر اروپایی متشکل از مناطق است. دیگر هشدار او این است که تفکر و برنامه‌ریزی درباره‌ی آینده‌ی اروپا در دست دیوان سالاری‌های دولتی است؛ آنها همگی برای اروپایی متشکل از دیوان سالاران آماده می‌شوند.

کروپاتکین همواره درباره‌ی سازمان‌های داوطلبانه و غیراجباری آن گونه که آنارشیست‌ها در نظر دارند از موسسه‌ی قایق‌های نجات مثال می‌زد؛ این گونه سازمان‌ها می‌توانند بدون دخالت نهاد مرجع در سراسر جهان خدمت کنند. دو

-
1. Council of Europe
 2. Charter for Local Self-Government
 3. Pi y Margall
 4. Joaquin Costa
 5. Thom Holterman

نمونه‌ی دیگری که در آن گروه‌ها و انجمن‌های محلی می‌توانند به هم پیوندند تا شبکه‌ای از وظایف پیچیده را بدون هیچ قدرت مرکزی ارائه کنند ادارات پست و راه آهن‌اند. شما قادرید نامه‌ای را به شیلی یا چین پست کنید، در حالی که در نتیجه‌ی توافقاتی که آزادانه بین ادارات پست مناطق گوناگون منعقد شده است، بی‌آنکه هیچ مرجع مرکزی برای پست در جهان وجود داشته باشد، خاطر جمعید که نامه‌تان به آنجا خواهد رسید. یا اینکه می‌توانید سراسر اروپا و آسیا روی خطوط ده‌ها سیستم راه آهن، دولتی و خصوصی، سفر کنید، بدون آنکه هیچ گونه مرجع مرکزی برای راه آهن وجود داشته باشد. همکاری نه نیاز به یکپارچگی دارد و نه دیوان سالاری.

فصل دهم؛ آرمان‌های سبز و آینده‌ی انارشیسم

زمانی که اثر کروپاتکین به نام مزرعه، کارخانه، و کارگاه اولین بار در ۱۸۹۹ منتشر شد، پیشگامان جنبش سبز (حفظ محیط زیست) آن را مطابق آرمان‌های خویش یافتند، زیرا مؤلف آن بر صنایع کوچک نامتمرکز، و شیوه‌ی «باغبانی» برای تولید مواد غذایی، به سبب میزان تولید وسیع آن، تأکید می‌کرد. وقتی کتاب او در پایان جنگ اول جهانی دوباره انتشار یافت، در مقدمه‌ی افزوده شده به آن چنین آمده بود: «این کتاب در مورد منابع انرژی که برای برآورده کردن نیازهای انسان‌ها مصرف می‌شود از نظام اقتصادی جدیدی پشتیبانی می‌کند، چرا که این نیازها رو به افزایش است و منابع انرژی پایان پذیرند.»

در آن روزها، این اظهار نظر از معدود مواردی بود که در آن محدودیت‌های رشد و توسعه تشخیص داده شده بود. امروزه، درباره‌ی مشکلات کاهش منابع و تخریب محیط زیست مطالب و آثار بسیاری در دست داریم. یکی از اولویت‌ها مشکلی است که فعالان محیط زیست در جلب حمایت دیگر شهروندان با آن مواجه‌اند: کدام مبارزه است که نیاز مبرم‌تری به کمک دارد؟ سرمایه‌داری در جهان ترکتازی می‌کند، و در پی محیط طبیعی و بازار کاری است که از حداقل حمایت بهره‌مند باشد تا بتواند بازاری رو به رشد برای کالاهای خود بیافریند. سرمایه‌داری این فرایند را «استقلال مصرف‌کننده» می‌خواند و بدین طریق از پذیرش هرگونه مسئولیتی درباره‌ی بهره‌کشی بی‌رحمانه از مردم فقیر و اقتصادهای ضعیف شانه خالی می‌کند. هرچه مرفه‌تر باشیم، تمایل داریم نسبت به سهم خود در این مسئولیت بی‌تفاوت‌تر باشیم.

سال‌های بسیاری است که ما در اقتصادهای غنی خود شاهد جنبش‌ها و مبارزاتی بوده‌ایم که با واژگانی چون «محیط زیستی»، «طرفدار حفظ محیط زیست»، یا «سبز»، و یا حتی «بوم‌شناختی» نام گذاری شده‌اند؛ این جریان‌ها توجه ما را به بحران‌های محیط زیستی، افزایش دمای زمین، و کاهش منابع پایان‌پذیر جلب کرده‌اند. خرده‌گیران این مبارزات در جهان متنعم خاطر نشان می‌سازند که این جریان‌ها از وضعیت بفرنج فقرای جهان متنعم آگاه نیستند. آمارتیا سن^۱ به این تناقض اشاره می‌کند که در «دنیای فقر مستمندان نحیف و ثروتمندان فربه اند، اما، در جهان تنعم، ثروتمندان نازک اندام و مستمندان چاق‌اند.» او مولف پژوهشی مشهور درباره‌ی کسانی است که غذایی برای خوردن دارند و کسانی که گرسنگی می‌کشند؛ با سود جستن از نظریه‌ی «سزاواری»، این چیزها را مجموعه‌ای از «نیازمندی‌هایی که فرد مستحق است در اختیار داشته باشد» می‌نامد. نظر او یادآور این نکته است که هر جامعه‌ای همزمان دارای عادات غذایی متعددی است که اساساً سطح تمکن و مسکنت انسان‌ها آن را تعیین می‌کند. در دنیای فقر، صاحبان قدرت و ثروت و سرآمدان نظامی مجلل زندگی می‌کنند، در حالی که فقرا تغذیه مناسبی ندارند یا گاهی وقت‌ها گرسنگی می‌کشند. در جهان تنعم، اقلیتی فقیر وجود دارد که با خوردن «غذاهای بی‌کیفیت» زنده هستند، غذاهایی که ثروتمندان بی‌ارزش می‌شمردند. در بریتانیا، تعداد کودکانی که در فقر رشد می‌کنند بین سال‌های ۱۹۶۸ تا ۱۹۹۸ سه برابر شد.

هر بحثی راجع به مسائل محیط زیستی را باید با واقعیت سوء تغذیه در جهانی که وفور نعمت است آغاز کرد، و در ادامه به بررسی قیمت گران غذای «بی‌ارزش» در جهان ثروتمند پرداخت. از جمله بحث‌های اروپاتکین یکی این ادعا بود که کشور کوچک و پرجمعیتی همانند بریتانیا می‌تواند نیازهای غذایی خود را از زمین‌های خود تامین کند؛ گرچه این عقیده را، که برپایه‌ی تجربه‌ی اروپا بود،

نامعقول دانستند. یک قرن بعد از آن، این شانس نصیب شد تا با ژاک اسمیت^۱ ملاقات کنم؛ او رئیس شبکه‌ی کشاورزی شهری^۲ و یکی از دو نویسنده‌ی گزارش سازمان ملل درباره‌ی کشاورزی شهری: تغذیه، شغل، و شهر پایدار^۳ بود که شرح می‌داد چگونه در شهرهای چین ۹۰٪ سبزیجات در محل پرورش می‌یابند، و اینکه

هنگ کنگ، که متراکم‌ترین شهر بزرگ دنیاست، درون مرزهای خود، دو سوم گوشت مرغ، یک ششم گوشت خوک، و نزدیک به نیمی از سبزیجاتی را که شهروندان و بازدیدکنندگانش مصرف می‌کنند خود تولید می‌کند.

بهترین مثال درباره‌ی تولید انبوه مواد غذایی شهری کلان شهرهای جنوب شرق آسیا هستند. «زمین‌های کشاورزی صنعتی» سنگاپور به مساحت ۱۵۰۰ هکتار معروف‌اند. چنانکه جف ویلسون^۴، از ستایش‌کنندگان این پدیده، خاطر نشان می‌سازد،

این منطقی اجتناب‌ناپذیر است، درحالی که کشاورزی روستایی برای تولید یک واحد انرژی غذایی که در فروشگاه‌های مواد غذایی به فروش می‌رسد نیازمند تا هشت واحد انرژی سوخت فسیلی است، کشاورزی شهری می‌تواند از هر یک واحد انرژی سوخت فسیلی تا هشت واحد انرژی غذایی فراهم بیاورد.

تیم لنگ^۵، که استاد سیاست‌های غذایی و کسی است که سال‌ها به بررسی این یافته‌ها پرداخته است، یادآوری می‌کند که نظام پخش فروشگاه‌های مواد غذایی کاملاً متکی به انرژی ارزان است.

1. Jac Smit

2. Urban Agriculture Network

3. *Urban Agriculture: Food, Jobs and Sustainable Cities*

4. Geoff Wilson

5. Tim Lang

خرید از فروشگاه‌های بسیار بزرگ نه تنها راحت‌تر نیست که باعث می‌شود بیرون رفتن‌های ما بیشتر شود، نه کمتر. میانگین این بیرون رفتن‌ها از ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۱ بیست و هشت درصد افزایش یافته است. خریدکنندگان، همچنین، مجبورند مسافت بیشتری بپیمایند: این فاصله از ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۱ شصت درصد زیادتر شده است... عامل مشترک همه‌ی اینها به استفاده‌ی خرده‌فروشان مواد غذایی از نظام پخش مرکزی بر می‌گردد. هر شرکت مراکز پخش منطقه‌ای (RDC) مخصوص به خود دارد. همه‌ی مواد غذایی به این محل‌ها می‌رود و از این طریق به فروشگاه‌ها راه می‌یابد. در نتیجه، مواد غذایی مسافت بیشتری را طی می‌کند ...

این مسئله به «مسافت مواد غذایی» معروف شده است. سیاست این شبکه‌های عظیم خرده‌فروشی موجب شده که آنان سراسر جهان را برای یافتن تامین‌کنندگانی ارزان‌تر بپیمایند، بی‌توجه به این نکته که تامین‌کنندگان محلی حتی از برآورده ساختن نیازهای سنتی منطقه‌ی خود بازمانده‌اند؛ این مسئله حتی کار را به مسافت‌هایی بسیار باورنکردنی‌تر کشانده است. در نزدیک‌ترین شهر به محل اقامت من در ایست انگلیا^۱، می‌توانم هویج مکزیکی، پیاز استرالیایی، نخود شیرین آفریقایی، و مارچوبه‌ی پرویی بخرم. این مسئله بیشتر از استفاده‌ی نسنجیده از برق در افزایش دمای زمین نقش دارد. پروفیسور جان هوتون^۲، دبیر کمیسیون سلطنتی درباره‌ی آلودگی محیط زیست و عضو هیئت مشورتی سازمان ملل متحد درباره‌ی تغییر آب و هوا، معتقد بود اینکه او سیب زمینی‌های خوشمزه‌ای برای ناهار خورده است واقعیتی مسخره بود. ابتدا سیب‌زمینی‌ها را ابرجتی به انگلستان برده و سپس کامیونی ۴۰ تنی به فروشگاه بزرگ محلی حمل کرده بود. درحالی که، چنانکه او می‌گفت، «خود می‌توانستم آنها را در باغچه‌ی حیات پستی پرورش دهم.»

1. East Anglia

2. John Houghton

این اظهار نظر او از این جهت مهم است که اختلاف میان آرمان‌های سبز و رفتار واقعی ما را بازتاب می‌دهد. برای تحقیق راجع به این اختلاف، توجه به کارهای ماری بوکچین^۱، آنارشیست آمریکایی، بسیار مهم و تاثیرگذار است. او مانند ریچل کارسون^۲ در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ تبلیغ‌گر موضوعات محیط زیستی بود و این موجب می‌شود که در ظهور جنبش سبز آمریکا جایگاه پیشگامی برایش قائل شویم. بوکچین این مسئله را با سنت آنارشیستی پرورش خانگی مرتبط ساخت. او شرح می‌داد:

آنچه کوشش می‌کنیم انجام دهیم نجات جنبه‌هایی مشخص از رویای آمریکا است. البته، چندین رویای آمریکایی وجود دارد: یکی سنت جان وین^۳ است که گاوچرانی به غرب می‌رود، و کل تصور فرد گرایی کاوشگر؛ دیگری رویای مهاجر آمریکایی است، این سرزمین فرصت‌هاست، جایی که خیابان‌ها از جنس طلااند. اما، رویای آمریکایی سومی هم وجود دارد که قدیمی‌تر است و به دوران پیوریتان‌ها^۴ باز می‌گردد و بر اشتراک، تمرکززدایی، خود بسندگی، کمک متقابل، و دموکراسی مستقیم تأکید می‌ورزد.

این جایی است که رویای بوکچین با دیگر رویای آمریکایی در تضاد قرار می‌گیرد. نوعی آگاهی بوم‌شناختی در میان کودکان طبقه‌ی مرفه وجود دارد؛ گناه ملی کشتار جمعی مردمان بومی به ستایش از «نامتمدن باشکوه» و بیزاری از انسان فانی معمولی که این پیام را درک نکرده است انجامید. آنچه «بوم‌شناسی ژرف» نامیده می‌شد در میان مرفهان رواج یافت، آن قدر که تلاش می‌کردند، مادامی که چک‌ها مرتب به حسابشان واریز شود، «از خود بگریزند» و به باورهای شهودی، از هر نوع، پناه برند. بسیاری از هم قطاران بوکچین از شرکت

1. Murray Bookchin

2. Rachel Carson

3. John Wayne

4. Puritan

در مسائل اجتماعی به آرمان‌گرایی‌ای رفاه طلب و احساساتی درباره‌ی «طبیعت» تغییر موضع دادند که نتیجه‌اش مردم‌گریزی و دوری از هم نوع بود.

بوکچین، با رد قاطعانه‌ی چنین رویکردهایی، کوشش کرد با عقیده‌ی کناره‌گیری از وظایف اجتماعی، در آمریکایی که بیش از پیش دچار اختلاف می‌شد، مقابله کند، و چنانچه می‌گفت، دوباره برخواست «بوم‌شناسی اجتماعی» تأکید کند و «مبارزه‌ای جدی را در جامعه‌ای به شدت سلسله‌مراتبی، زن‌ستیز، و دارای حاکمیت طبقاتی، دستگاه حکومتی، و تاریخ ارتش سالار» به پیش ببرد.

بیشتر انارشیست‌ها این امر را بدیهی می‌پندارند که نظام سرمایه‌داری، که خواهان گسترش روزافزون بازار از طریق ایجاد نیاز کاذب و عمر برنامه‌ریزی شده‌ی کالاهاست، با جامعه‌ای که از نظر بوم‌شناختی زیستا باشد ناسازگار خواهد بود. در عین حال، بیشتر ما می‌دانیم که برای رسیدن به روش‌هایی که از نظر بوم‌شناختی پذیرفتنی باشد نمی‌توان تا سقوط نظام سرمایه‌داری منتظر ماند. جنبش سبز آن قدر عمر داشته است تا هواخواهانش بیاموزند چه رویکردهایی بیشتر به درد آنها می‌خورد.

در دهه‌ی ۱۹۷۰، من این بخت را یافتم تا برای راه‌اندازی نشریه‌ای برای معلمان و دانش‌آموزان به نام *Bulletin of Environmental Education*^۱ به کار فراخوانده شوم. یکی از مشاوران با انگیزه‌ی آن پروژه جوانی خلاق به نام پیتر هارپر^۲ بود؛ او در ۱۹۷۵ به ولز رفت تا به گروهی علاقه‌مند بپیوندد که در میچینلث^۳، در معدن سنگی قدیمی در چشم‌انداز ویرانه‌ای صنعتی، در حال راه‌اندازی مرکزی برای فن‌آوری نوین بودند. در پایان قرن، سالانه ۸۰۰۰۰ نفر، که ۲۰۰۰۰ نفر از آنها کودک‌اند، از این پروژه (که تعاونی‌ای متشکل از ۲۸ کارگر آن را اداره می‌کرد) بازدید می‌کنند؛ این مکان نمونه به سبب تولید نیروی برق سازگار با محیط

1. *Bulletin of Environmental Education*

2. Peter Harper

3. Machynlleth

زیست، ساختمان‌سازی، و سیستم دفع فاضلاب در جهان مشهور است. به من گفتند که این مکان ۹۰ درصد نیازهای انرژی خود را از شکل‌های تجدیدپذیر یعنی نورخورشید، باد، و آب تأمین می‌کند.

از آنجایی که پیتر هارپر تجربه‌ی طولانی مفیدی در این زمینه کسب کرده است، نتیجه‌گیری‌های او را جدی می‌گیرم. او، در ۱۹۹۸، به مصاحبه‌کنندگان گفت:

میل شدیدی که برای خودبسندگی و چیزهای کوچک و زیبا وجود داشت تمام شده است. کوشش نکنید که همه‌ی کار را خودتان انجام دهید. کاری را شروع کنید که در آن توانایی دارید، نه کاری که در آن ناتوانید... تلاش نکنید انرژی خود را بسازید؛ تلاش کنید آن را حفظ کنید. بیشتر کارها باید در شهرها صورت بگیرد، جایی که بیشتر انسان‌ها به زودی در آنجا زندگی خواهند کرد و جایی که، برخلاف باورهای ساده‌ی ما، شیوه‌های زندگی مدرن پایدار آسان‌تر تحقق می‌یابد.

جستجوی مدام او در باب آگاهی محیط زیستی شهروندان او را تا آنجا پیش برد که تمایزی جدید - متفاوت با آنچه بین ژرف بوم‌شناسان و بوم‌شناسان اجتماعی وجود دارد - قائل شود. پیتر هارپر ما را به دو دسته‌ی سبزه‌های ملایم (با پول بیشتر و زمان کمتر) و سبزه‌های ژرف (با زمان بیشتر و پول کمتر) تقسیم کرد. به نظر او، سبزه‌های ملایم به تولید فن‌آوری جدید گرما ساز خورشیدی، اتومبیل‌های سبک وزن و کم مصرف مشغول‌اند، در حالی که سبزه‌های ژرف به خانه‌های کوچک و عایق‌کاری شده، دوچرخه و وسیله‌ی حمل و نقل عمومی، مواد غذایی تولید خانه، تعمیر و بازیافت، طرح‌هایی برای پول محلی و داد و ستد پایاپای معتقدند.

در این حین، بقیه‌ی جامعه کماکان به فرهنگ بیشتر متعلق خواهند بود. زیرا، چنانکه او خاطر نشان می‌سازد،

مردم به راحتی و آسایش بیشتر، فضای شخصی بزرگ‌تر، جابه‌جایی

آسان‌تر، و گسترش امکانات اشتیاق نشان می‌دهند. این پروژه‌ی مصرف‌گرایی مدرن است: آنچه در همه‌ی جوامع مدرن وجود دارد. این ویژگی اصلی جریان غالب سیاست و اقتصاد به حساب می‌آید که ارزش‌های مصرف‌گرایی آن خیلی جدی به پرسش گرفته نمی‌شود. بر عکس، پیام رسمی تلویحی آن این است «کمی صبر کنید: آن را به دستتان می‌رسانیم». شعار محوری آن بسیار بسیار ساده است: بیشتر!

پیتر هارپر در سخنرانی شوماخر^۱ در بریستول^۲، در ۲۰۰۱، اشاره می‌کند که برخی از ما از فاجعه‌های مهارناشدنی که در آینده به سبب فعالیت‌های اقتصادی حساب نشده رخ می‌دهد تصویری آخرالزمانی در ذهن داریم. اما او آدم امیدواری است و، به علت تجربه‌ی شخصی‌اش در مقام فعال محیط زیست، آینده‌ی متفاوتی را پیش‌بینی می‌کند. به گمان هارپر، از آنجا که زندگی برای همه به تدریج بد و بدتر می‌شود، سبزه‌های ژرف (کسانی که او آنها را ژن‌های نهفته‌ی جنبش پایداری می‌نامد) پیدایشان می‌شود تا آنچه را او معمای بزرگ آشتی مدرنیته و پایداری می‌نامد حل کنند: «کاملاً آشکار است که زندگی بر وفق مراد خواهد بود: آسوده، همراه با تنوع در زندگی و تنش کمتر، سلامتی و تندرستی، و بازیابی فضیلت‌های اساسی یعنی خویشتن‌داری و میانه‌روی.»

بیست و پنج سال پیشنهاد گزینه‌های محیط‌زیستی به همشه‌ریانی که با انگیزه‌های گوناگون به مرکز فن‌آوری نوین می‌آمدند پیتر هارپر را به آنجا رهنمون ساخت که رویکردی آرام در پیش بگیرد تا وظیفه‌ی خود را که همانا متقاعد ساختن ما به تغییر شیوه‌ی زندگی بود به انجام رساند. این امکان وجود داشت که واکنش ماری بوکچین متفاوت باشد، اما سال‌ها پیش در بحث درباره‌ی ماهیت فن‌آوری آزادی بخش، که می‌تواند به جای آنکه ما را برده خویش کند آزاد سازد، پرسش‌های مشابهی مطرح کرد. او پرسید، آیا می‌توان تصور کرد که

1. Schumacher Lecture

2. Bristol

اقتصادی که از نظر بوم‌شناختی زیستا باشد بر پایه‌ی ملت - دولتی متمرکز و دستگاه دیوان سالار آن شکل بگیرد؟ او تاکید می‌کند، که از دیدگاه زیستایی کره‌ی زمین و موجودات زنده‌ی روی آن، مفاهیم آنارشیستی نه صرفاً مطلوب، که ضروری‌اند:

آنچه روزگاری ناممکن و رویایی به تلقی می‌شد اکنون بسیار عملی به نظر می‌رسد ... اگر اجتماعی با دموکراسی رودررو، و فن‌آوری انسان‌گرا و آزادی بخش، و تمرکززدایی، صرفاً، واکنش به وضعیت حاکم به حساب آید - «نه» ای شدید به «آری» موجود امروز - شرایطی الزام‌آور و عینی می‌تواند ایجاد جامعه‌ای آنارشیستی را عملی سازد.

از فعالیت‌های محیط‌زیستی و بوم‌شناختی در این سال‌ها حمایت‌هایی صورت گرفته است، آن قدر که بتوان فراز و نشیبی را که در کمک مردم عادی و غیرمتعهد به این فعالیت‌ها وجود داشته است باز شناخت. در میزان آگاهی از بحران، مثل دیگر جنبه‌های زندگی اجتماعی، تفاوت‌هایی دیده می‌شود. تسلی بخش آنارشیست‌ها این فکر بوده است که جامعه‌ی پیشرفته‌ای که ضرورت‌های محیط‌زیستی قرن بیست و یکم را بپذیرد خواه ناخواه آنارشیسم را در پاسخ به آن بازآفرینی خواهد کرد.

نویسندگانی چون ماری بوکچین و آلن کارتر^۱ به دفاع از این قضیه برخاسته‌اند که آنارشیسم تنها ایدئولوژی سیاسی‌ای است که می‌تواند به پرسش‌هایی پاسخ گوید که آگاهی محیط زیستی جدید ما در برابر عقاید سیاسی پذیرفته شده‌ی گوناگون مطرح ساخته است. آنارشیسم بیشتر و بیشتر برای قرن جدید مناسب به نظر می‌آید.



باغ‌های اشتراکی، آن گونه که کلیفورد هارپر تجسم کرده است.

کتابنامه

Chapter 1

Peter Marshall (ed.), *the Anarchist Writings of William Godwin* (London: Freedom Press, 1986)

Stewart Edwards (ed.), *Selected Writings of Pierre-Joseph Proudhon* (London: Macmillan, 1969)

K. J. Kenafick (ed.), *Marxism, Freedom and the State* (London: Freedom Press, 1984)

Paul Avrich (ed.), *the Conquest of Bread* (London: Allen Lane, 1972 [1892])

Colin Ward (ed.), *Fields, Factories and Workshops* (London: Allen and Unwin, 1974; London: Freedom Press, 1985 [1899])

John Hewetson (ed.), *Mutual Aid: A Factor of Evolution* (London: Freedom Press, 1987 [1902])

The passage quoted from Landauer is from Martin Buber, *Paths in Utopia* (London: Routledge and Kegan Paul, 1949).

F. G. Notehelfer, *Kotoku Shusui: Portrait of a Japanese Radical* (Cambridge: Cambridge University Press, 1971)

Robert A. Scalapino and George T. Yu, *the Chinese Anarchist Movement* (Bristol: Drowned Rat Publications, 1985)

Hai Ki-Rak, *History of the Korean Anarchist Movement* (Tuega, Korea: Anarchist Publishing Committee, 1986)

Adi Doctor, *Anarchist Thought in India* (Bombay: Asia Publishing House, 1964)

Geoffrey Ostergaard and M. Currell, *the Gentle Anarchists* (Oxford: Clarendon Press, 1971)

Sam Mbah and I. E. Igarewey, *African Anarchism: The History of a Movement* (Tucson, Arizona: See Sharp Press, 1997)

For the extent of anarchist involvement in assassinations, see Charles Townshend, *Terrorism: a Very Short Introduction* (Oxford: Oxford University Press, 2002)

Kropotkin's article on anarchism for the 11th edition of the *Encyclopaedia Britannica* is reprinted in Peter Kropotkin, *Anarchism and Anarchist Communism* (London: Freedom Press, 1987)

Chapter 2

Thomas Paine, *Common Sense* (Harmondsworth: Penguin, 1971 [1776])

J. Varlet, quoted in George Woodcock, *Anarchism* (Harmondsworth: Penguin, 1963)

Paris Commune, cited in Woodcock *op. cit.*

John Womack, *Zapata and the Mexican Revolution* (London: Thames and Hudson, 1972)

John Ross, *the War against Oblivion: The Zapatista Chronicles* (Monroe, Maine: Common Courage Press, 2000)

Sue Branford and Jan Rocha, *Cutting the Wire: The Story of the Landless Movement in Brazil* (London: Latin American Bureau, 2002)

Paul Avrich, *the Russian Anarchists* (New Jersey: Princeton University Press, 1967)

Carl Levy, 'Italian anarchism 1870–1926', in *For Anarchism: History, Theory and Practice*, ed. David Goodway (London: Routledge, 1989)

Gerald Brenan, *the Spanish Labyrinth* (Cambridge: Cambridge University Press, 1943)

Pierre Broué and Emile Témime, *the Revolution and the Civil War in Spain* (London: Faber, 1970)

Burnett Bolloten, *the Spanish Revolution* (Chapel Hill: University of North Carolina Press, 1979)

Noam Chomsky, *American Power and the New Mandarins* (New York: Random House, 1967)

S. Faure, cited in Vernon Richards, *Lessons of the Spanish Revolution* (London: Freedom Press, 1953; 3rd edn. 1983)

Chapter 3

M. Buber, 'Society and the State', in *World Review*, July 1951, reprinted in M. Buber, *Pointing the Way* (London: Routledge and Kegan Paul, 1957)

Colin Ward, *Social Policy: An Anarchist Response* (London: London School of Economics, 1996; Freedom Press, 2000)

James Burnham, *the Managerial Revolution* (Harmondsworth:

Penguin, 1944)

Richard Koch and Ian Godden, *Managing Without Management* (London: Nicholas Brealey, 1996)

Pierre Guillet de Monthoux, *Action and Existence: Anarchism for Business Administration* (Chichester: John Wiley, 1983)

A. Herzen, *From the Other Shore* (London: Weidenfeld and Nicholson, 1956; Oxford: Oxford University Press, 1979)

Chapter 4

Avi Schlaim, in *the Guardian*, 29 March 2003

M. Buber, *Israel and Palestine* (London: East and West Library, 1952)

M. Bakunin, *God and the State*, in *Bakunin on Anarchy*, ed. Sam Dogloff (London: Allen and Unwin, 1973)

N. Walter, cited in Colin Ward, 'Fundamentalism', in *The Raven*, 27, Vol. 7, No. 3 (London: Freedom Press, 1994)

Malise Ruthven 'Phantoms of ideology' in *Times Literary Supplement*, 19 August 1994

R. Rucker, cited in W. J. Fishman, *East End Jewish Radicals 1875–1914* (London: Duckworth, 1975)

E. W. Said, *Culture and Imperialism* (London: Chatto and Windus, 1993)

Fatima Mernissi, *Women and Islam: An Historical and Theological Enquiry* (Oxford: Basil Blackwell, 1991)

Chapter 5

Peter Kropotkin, *In Russian and French Prisons* (New York: Schocken Books, 1971 [1887])

Alexander Berkman, *Prison Memoirs of an Anarchist* (New York: Schocken Books, 1970 [1912])

David Cayley, *the Expanding Prison: The Crisis in Crime and Punishment and the Search for Alternatives* (Toronto: Anansi, 1998)

David Downes, 'the Macho Penal Economy: Mass Incarceration in the United States. A European Perspective', Lecture at New York

University, February 2000.

Errico Malatesta, in *Umanità Nova*, 2 September 1920, reprinted in V. Richards (ed.), *Errico Malatesta: His Life and Ideas* (London: Freedom Press, 1965)

David Waddington, on BBC Radio 4, 19 February 2003

Geoffrey Ostergaard, *the Tradition of Workers' Control*, ed. Brian Bamford (London: Freedom Press, 1997)

Paul Thompson, *Why William Morris Matters Today: Human Creativity and the Future World Environment* (London: William Morris Society, 1991)

Chapter 6

William Godwin, *An Enquiry Concerning Political Justice* (Harmondsworth: Penguin, 1976 [1793]); *Uncollected Writings* (1785–1822), Eds J. W. Marken and B. R. Pollin (Gainsville,

Florida: Scholars' Facsimiles, 1968)

Paul Goodman, *Compulsory Miseducation*, 2nd edn (Harmondsworth: Penguin, 1971)

National Union of Teachers, *the Struggle for Education* (London: NUT, 1970)

Stephen Humphries, *Hooligans or Rebels? An Oral History of Working-Class Childhood and Youth 1889–1939* (Oxford: Basil Blackwell, 1981)

Philip Gardner, *the Lost Elementary Schools of Victorian England* (London: Croom Helm, 1984)

Paul Thompson, 'Basic Skills', in *New Society*, 6 December 1984
 Francesco Ferrer, see Paul Avrich, *The Modern School Movement: Anarchism and Education in the United States* (New Jersey: Princeton University Press, 1980)

Michael Bakunin, *God and the State* (London: Freedom Press, 1910; New York: Dover, 1970)

Harry Rée, reported in *The Teacher*, 8 April 1972

H. M. Chief Inspector of Schools, interviewed in *The Times*, 1 February 1995, and reported in *The Times Educational Supplement*, 27 January 1995

Michael Smith, *the Libertarians and Education* (London: Allen and Unwin, 1983)

John Shotton, *No Master High or Low: Libertarian Education and Schooling 1890–1990* (Bristol: Libertarian Education, 1993)

Jonathan Croall, *Neill of Summerhill: The Permanent Rebel*

(London: Routledge and Kegan Paul, 1983)

Jonathan Croall (ed.), *All the Best, Neill: Letters from Summerhill* (London: Andre Deutsch, 1974)

Chapter 7

Max Stirner, *the Ego and His Own*, tr. Steven Byington (New York: Libertarian Book Club, 1963 [1907])

James J. Martin, *Men against the State* (Colorado Springs: Ralph Myles, 1970)

David DeLeon, *the American as Anarchist: Reflections on Indigenous Radicalism* (Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1978)

Henry David Thoreau, in Carl Bode (ed.), *the Portable Thoreau* (Harmondsworth: Penguin, 1979)

Randolph Bourne, *War and the Intellectuals: Collected Essays 1915– 1919* (New York: The Resistance Press, 1964)

Ammon Hennacy, *the Autobiography of a Catholic Anarchist* (New York: Catholic Worker Books, 1954)

Dorothy Day, *the Long Loneliness* (New York: Harper and Row, 1952)

Robert Paul Wolff, *In Defence of Anarchism* (New York: Harper Colophon, 1976)

Robert Nozick, *Anarchy, State and Utopia* (Oxford: Blackwell, 1974)

David Friedman, *the Machinery of Freedom* (New York: Harper, 1975)

Murray Rothbard, *For a New Liberty: The Libertarian Manifesto* (New York: Collier, 1978)

F. von Hayek, *The Road to Serfdom* (London: Routledge, 1944)

103 References Paul Goodman, 'Politics within Limits', reprinted in Taylor Stoehr (ed.),

Crazy Hope and Finite Experience: Final Essays of Paul Goodman (San Francisco: Jossey-Bass, 1994)

Chapter 8

Dwight Macdonald, 'Politics Past', in *Encounter*, April 1957

Emma Goldman, 'The Tragedy of Women's Emancipation', in *Anarchism and Other Essays* (New York: Dover, 1969 [1911])

Alex Comfort, *More Joy: A Lovemaking Companion to the Joy of Sex* (London: Quartet, 1973)

Charles Duff, *a Handbook on Hanging* (London: Freedom Press, 1965)

Rudolf de Jong, *Provos and Kabouters* (Buffalo, NY: Friends of Malatesta, no date)

Raoul Vaneigem, *The Revolution of Everyday Life*, rev. edn (London: Rebel Press, 1983)

George Monbiot, *Captive State* (London: Macmillan, 2000)

Sean M. Sheehan, *Anarchism* (London: Reaktion Books, 2003)

Chapter 9

Pierre-Joseph Proudhon, *the Principle of Federation*, tr. Richard Vernon (Toronto: University of Toronto Press, 1979)

Edward Hyams, *Pierre-Joseph Proudhon* (London: John Murray, 1979)

Willem de Haan, *The Politics of Redress* (London: Unwin Hyman, 1990)

Arthur Lehning (ed.), *Bakunin: Selected Writings* (London: Jonathan Cape, 1973)

Martin Miller, *Kropotkin* (Chicago: University of Chicago Press, 1976)

Camillo Berneri, *Peter Kropotkin: His Federalist Ideas* (London: Freedom Press, 1942 [1922])

Peter Hall, *Cities of Tomorrow* (Oxford: Basil Blackwell, 1988)

Council of Europe, 'The Impact of the Completion of the Internal

Market on Local and Regional Autonomy' (Council of Europe Studies and Texts, Series No.12, 1990)

Thom Holterman, 'A Free United Europe', in *the Raven*, 31, Vol. 8, No. 3 (London: Freedom Press, 1995)

Chapter 10

Amartya Sen, *Poverty and Famine* (Oxford: Oxford University Press, 1981)

Jac Smit *et al.*, *Urban Agriculture: Food, Jobs and Sustainable Cities* (New York: United Nations Development Programme, 1996)

Tim Lang, in Ken Worpole (ed.), *Richer Futures: Fashioning a New Politics* (London: Earthscan, 1999)

John Houghton cited in *The Raven*, 43, Vol. 11, No. 3 (London: Freedom Press, 2001)

Murray Bookchin, *Post-Scarcity Anarchism* (London: Wildwood House 1974)

Peter Harper, interviewed in W. & D. Schwartz *Living Lightly: Travels in Post-Consumer Society* (Oxford: Jon Carpenter 1998), and 'Natural

Technology', lecture to the Schumacher Society, Bristol 2001

Alan Carter, *A Radical Green Political Theory* (London: Routledge, 1999)

Further reading

An earlier interpreter of anarchism remarked that ‘anarchism is Like blotting-paper: it soaks up everything’, and, like most political ideologies, it can be given a variety of emphases. Beyond the general histories described in the Foreword, there are several books I should mention, providing alternative or additional interpretations extending those explored in this volume.

Max Blechman (ed.), *Drunken Boat: Art, Rebellion, Anarchy* (Brooklyn, NY: Automedia; and Seattle, WA: Left Bank Books, 1984)

Murray Bookchin, *Post-Scarcity Anarchism* (London: Wildwood House, 1974)

Alan Carter, *a Radical Green Political Theory* (London: Routledge, 1999)

Howard J. Ehrlich (ed.), *Reinventing Anarchy, Again* (Edinburgh and San Francisco: AK Press, 1996)

Clifford Harper, *Anarchy: A Graphic Guide* (London: Camden Press, 1987)

George McKay (ed.), *DIY Culture: Party and Protest in Nineties Britain* (London: Verso, 1998)

Jon Purkis and James Bowen (Eds), *Twenty-First Century Anarchism: Unorthodox Ideas for a New Millennium* (London: Cassell, 1997)

Sean M. Sheehan, *Anarchism* (London: Reaktion Books, 2003)

پیوست‌ها

اشاره: از آنجایی که رویکرد این کتاب بر خلاصه‌گویی و تاکید آن بیشتر بر جنبه‌های اجتماعی آنارشیسم بوده است، مترجم لازم دید چند پیوست به کتاب بیافزاید تا خوانندگانی که کمتر با موضوع کتاب آشنا هستند تصویری تاریخی نیز از آنارشیسم پیش رو داشته باشند. بنابراین، زندگی‌نامه‌ی چهار چهره‌ی برجسته‌ی آنارشیسم و نیز گاه‌شمار رویدادهای مهم این مکتب فکری و جنبش سیاسی به کتاب اصلی افزوده شد. منبع اصلی در نگارش این پیوست‌ها در درجه‌ی اول *دانش‌نامه‌ی بریتانیکا* بوده است، گرچه مترجم از *دانش‌نامه‌ی الکترونیکی ویکی‌پدیا*^۱ نیز بسیار بهره گرفت.

م. ر. ع

ژوزف پی‌یر پرودون

ژوزف پی‌یر پرودون (۱۸۰۹-۱۸۶۵) در خانواده‌ای فقیر در بیزانسان^۱ در شرق فرانسه به دنیا آمد. شغل پدرش بشکه سازی بود. او در کودکی مجبور شد مدتی به شغل گاوچرانی بپردازد. کودکی‌اش در روستا و اجداد دهقانان در شکل‌گیری تصویری که از جامعه‌ی مطلوب در ذهن داشت تاثیرگذار بودند؛ جامعه‌ای که در آن دهقانان و صنعتگران در صلح، آزادی، و تهیدستی بزرگ منشانه در کنار هم زندگی می‌کنند. او از تجملات بیزار بود و هیچگاه آن را، نه برای خود و نه برای دیگران، نمی‌خواست. در کودکی از خود هوش و استعدادی بی‌نظیر نشان داد و گرچه نتوانست به تحصیل در مدرسه ادامه دهد، خود به آموختن پرداخت. به سبب مشکلات مالی خانواده شاگرد چاپخانه و بعدها حروفچین شد. همزمان با کار در چاپخانه، زبان‌های لاتین، یونانی، و عبری آموخت و در مغازه‌ی این چاپخانه با بسیاری از آزادی‌خواهان و سوسیالیست‌های معروف آشنا شد؛ یکی از اینها شارل فوریه^۲ سوسیالیست آرمان‌گرای مشهور بود که پرودون بسیار از او تاثیر پذیرفت. سعی کرد با دیگر کارگران چاپخانه‌ای راه‌اندازی کند، اما این طرح شکست خورد. سرانجام، در ۱۸۳۸، توانست بورس تحصیلی به دست آورد و در پاریس به تحصیل بپردازد. برای او فراغتی حاصل شد تا بتواند بنویسد و اندیشه‌های خود را صورت‌بندی کند. نثر او دشوار بود اما نویسندگانی چون فلوربر^۳، سنت

1. Besançon

2. Charles Fourier

3. Flaubert

بوو^۱، و بودلر^۲ آن را تحسین می‌کردند.

در ۱۸۴۰، نخستین اثر خویش را با نام مالکیت چیست؟ منتشر ساخت. این کتاب هیاهوی بسیاری به پا کرد، زیرا پرودون نه تنها اعلام کرده بود «من آنارشیست هستم» بلکه گفته بود «مالکیت دزدی است.» البته منظور او مالکیتی بود که با آن از نیروی کار دیگران بهره‌کشی می‌کنند. با این وجود، پرودون این شیوه را دوست داشت که با شعارها و عبارتهایش توجه مردم را به سوی اندیشه‌های خویش جلب کند. اثر بعدی او با نام *اخطار به مالکان*^۳، در ۱۸۴۲، ادامه اثر قبلی بود. ولی، در حالیکه نوشتن کتاب قبلی منجر به پی‌گرد قانونی او نشد، این بار او را به دادگاه کشاندند، اما، از محکومیت گریخت، زیرا اعضای هیئت منصفه معتقد بودند از بحث‌های کتاب چیزی درنیافته‌اند و بنابراین او را مستوجب کیفر نشناختند.

در ۱۸۴۳، به لیون رفت. در آنجا با انجمن مخفی کارگران بافنده آشنا شد که اشتراک‌گرایان^۴ نامیده می‌شدند. آنها آموزه‌های آنارشیسم نخستین را بسط می‌دادند. این گروه بر این باور بودند که انجمن‌های کارگری باید کارخانه‌های صنعتی را اداره کنند و این کارگران، با فعالیت اقتصادی و نه انقلابی خشونت‌بار، جامعه را دگرگون سازند. این دیدگاه‌ها با سنت انقلابی ژاکوبن‌های^۵ فرانسه، که بر تمرکزگرایی سیاسی تاکید می‌کردند، در تضاد بود. پرودون دیدگاه‌های این کارگران را پذیرفت و با انتخاب نام اشتراک‌گرایی برای برداشت خود از آنارشیسم به آنها ادای دین کرد.

در لیون، او، علاوه بر آشنایی با این نظریه‌پردازان گمنام طبقه‌ی کارگر، با فلورا

1. Sainte-Beuve

2. Baudelaire

3. *Avertissement aux propriétaires*

4. Mutualists

۵. *Jacobins*، گروهی افراطی در انقلاب فرانسه به رهبری روبسپیر که جمهوری خواهان معتدل را سرنگون و دوره‌ی وحشت برپا کردند.

تریستان^۱ سوسیالیست فمینیست ملاقات کرد، و در سفرهایش به پاریس با کارل مارکس، میخائیل باکونین، و آلکساندر هرزن آشنا شد. در ۱۸۴۶، با مارکس بر سر سازماندهی جنبش سوسیالیستی به بحث و جدل پرداخت و به عقاید تمرکزگرا و قدرت باور مارکس اعتراض کرد. زمانی کوتاهی پس از آن، پرودون فلسفه‌ی فقر^۲ را منتشر ساخت که مارکس نقدی کوبنده به نام فقر فلسفه^۳ در پاسخ به آن منتشر کرد. این آغاز اختلافی تاریخی بین سوسیالیست‌های آزادی خواه و قدرت گرا - یا آنارشیسیت‌ها و مارکسیست‌ها - بود که پس از مرگ پرودون با نزاع مارکس و باکونین (یار پرودون) در انترناسیونال اول ادامه یافت و تا امروز همچنان ادامه دارد.

در ۱۸۴۸، پرودون لیون را ترک و در پاریس اقامت کرد. در این دوران نشریاتی را منتشر ساخت که با سانسور مواجه شدند. همچنین نقش کوچکی در انقلاب ۱۸۴۸، که او فاقد زیربنای تئوریک می‌دانست، ایفا کرد. گرچه به عضویت مجلس قانون‌گذاری جمهوری دوم^۴ انتخاب شد، از گرایش‌های قدرت گرایانه‌ای که در انقلاب ظاهر می‌شد و سرانجام منجر به دیکتاتوری ناپلئون سوم شد به شدت انتقاد می‌کرد. همچنین، برای ایجاد بانکی مردمی تلاش کرد که ناکام ماند.

لویی ناپلئون^۵، که رئیس جمهوری فرانسه بود، مدتی بعد خود را امپراتور ناپلئون سوم نامید. پرودون به سبب انتقاد از او در ۱۸۴۹ زندانی شد و تا ۱۸۵۲ در حبس ماند، اما شرایط زندان چندان سخت نبود. در ۱۸۵۸، پس از توقیف کتاب‌هایش به بلژیک گریخت و غیباً دوباره به حبس محکوم شد. تا ۱۸۶۲ در تبعید به سر برد. او در این سال‌ها به نقد ناسیونالیسم و بسط اندیشه‌هایش درباب

1. Flora Tristan.

2. *Philosophie de la misère*

3. *La misère de la philosophie*

4. Constituent Assembly of the Republic Second

5. Louis-Napoleon

تشکیل فدراسیون جهانی پرداخت. پرودون، پس از بازگشت به پاریس، در بین کارگران نفوذ بیشتری یافت. صنعتگران پاریس، که عقاید اشتراک‌گرایانه اتخاذ کرده بودند، در میان بنیان‌گذاران انترناسیونال اول قرار داشتند.

پرودون متفکری یکه بود، هرگز نمی‌پذیرفت که نظام فکری جدیدی ایجاد کرده است و از فکر پایه‌گذاری حزب سیاسی بسیار تنفر داشت. گرچه او نخستین فردی نبود که عقاید آنارشیستی را مطرح کرد، آرای او پایه‌گذار نظریه‌ی آنارشیسم محسوب می‌شود که بعدها باکونین و کروپاتکین توسعه بخشیدند. نفوذ عقاید او به این محدود نماند و بر گروه‌های گوناگونی نظیر مردم‌گرایان روس، ناسونالیست‌های رادیکال ایتالیایی در دهه‌ی ۱۸۶۰، فدرالیست‌های اسپانیایی در دهه‌ی ۱۸۷۰، و جنبش‌های سندیکالیستی فرانسه، اسپانیا، و ایتالیا تاثیر گذاشت. تا قبل از دهه‌ی ۱۹۲۰، رادیکالیسم طبقه کارگر فرانسه از او تاثیر می‌پذیرفت. اندیشه‌های پرودون درباره‌ی تمرکززدایی و نقد به دولت در اواخر قرن بیستم دوباره احیا شد، گرچه اغلب به سرچشمه‌ی این اندیشه‌ها اشاره‌ای نمی‌شود.

میخائیل آکساندروویچ باکونین

میخائیل باکونین (۱۸۱۴ - ۱۸۷۶) فرزند بزرگ زمین‌داری کوچک در ایالت تور^۱ در روسیه بود. در سن چهارده سالگی او را به مدرسه‌ای نظامی در سن پترزبورگ فرستادند. پس از اتمام تحصیلات به واحدی نظامی در جبهه‌ی لهستان اعزام شد. در ۱۸۳۵، اولین شورش زندگی خود را با ترک محل خدمت بدون اجازه انجام داد و مأموریت خویش را رها کرد. پنج سال پس از آن را به مطالعه‌ی جدی آثار فیلسوفان آلمانی، فیخته^۲ و هگل^۳، پرداخت و در مسکو به محفل ادبی ویساریون بلینسکی^۴، ایوان تورگنیف^۵ و آکساندر هرزن راه یافت.

در ۱۸۴۰، به برلین رفت تا تحصیلات خویش را تکمیل کند. آنجا بود که شیفته‌ی پیروان رادیکال هگل، معروف به هگلی‌های جوان، شد. در ۱۸۴۲، نخستین اصول اعتقادی انقلابی خویش را در نشریه‌ای رادیکال به چاپ رساند، اثری که با این جمله، که امروز بسیار مشهور است، به پایان می‌رسید: «اشتیاق به نابود کردن در عین حال اشتیاق به سازندگی است.» این موجب شد که فرمان به اخراج او از آلمان و بازگشت به روسیه صادر شود. باکونین ناچار برای مدتی به سوئیس و بلژیک رفت تا اینکه در پاریس سکنی گزید. در پاریس، با سوسیالیست‌های فرانسوی و آلمانی، از جمله پرودون و مارکس، همنشین بود.

1. Tver

2. Fichte

3. Hegel

۴. Belinsky Vissarion، منتقد ادبی روس

۵. Ivan Turgenev، رمان‌نویس مشهور روس

آشنایی‌اش با شماری از مهاجران لهستانی او را به این فکر کشاند که آرمان رهایی ملی خلق‌های اسلاو را به انقلابی اجتماعی پیوند بزند. باکونین در انقلاب فوریه‌ی ۱۸۴۸ پاریس مشارکت کرد و تجربه‌ی نبردهای خیابانی به دست آورد. سپس، به سمت شرق اروپا رفت به این امید که آتش انقلاب را در آلمان و لهستان روشن سازد. در پراگ در کنگره‌ی اسلاوها حضور یافت، اما این کنگره وقتی ارتش اتریش شهر را به توپ بست تعطیل شد. در همین سال، اولین بیانیه‌ی مهم خود را با نام *درخواست از مردم اسلاو*^۱ منتشر کرد که در آن، ضمن محکوم کردن نیروی ضد انقلاب و ازکارافتاده‌ی بورژوازی، خواستار سرنگونی امپراتوری هابسبورک^۲ و ایجاد فدراسیون آزاد خلق‌های اسلاو در اروپای مرکزی شده بود. او به دهقانان روس، به سبب سنت انقلابی‌شان، بسیار امید داشت.

باکونین، که از بی‌عملی خسته شده بود، بار دیگر به فعالیت‌های انقلابی مشغول شد و در شورش ۱۸۴۹ درسدن شرکت جست که فرجامش دستگیری و فرستادنش به اتریش بود؛ در اتریش ابتدا زندانی‌اش کردند و، سپس، او را به روسیه بازپس فرستادند. در ۱۸۵۱، هنگامی که در دژ پتروپل در سنت پترزبورگ محبوس بود، به درخواست رئیس پلیس، دست به اعترافات اسرارآمیز زد که تا سال ۱۹۲۱ کسی از آن خبر نداشت. این اعترافات شامل پشیمانی از کرده‌های خویش و درخواست عاجزانه برای بخشش بود، اما حالت‌هایی از مقاومت هم در آن دیده می‌شود؛ جنبه‌ی دلبستگی او به آرمان اسلاوها و نفرتش از آلمان‌ها خوشایند حکومت تزار بود. این اعترافات منجر به آزادی او نشد و تا ۱۸۵۷، با وجود وضع بد سلامتی، در زندان باقی ماند. در این سال بود که به سیبری تبعید شد. در ۱۸۶۱، اجازه یافت به جنوب رودخانه‌ی آمور^۱ مسافرت کند.

1. *An Appeal to the Slavs*

۲. Habsburg : خانواده‌ی پادشاهی ژرمن که در اروپا از قرن سیزدهم تا بیستم در قدرت بودند شامل حکمرانان امپراتوری‌های رم، اسپانیا، و اتریش مجارستان

باکونین از آنجا و از طریق کشتی ابتدا به ژاپن گریخت و سپس به ایالات متحده رفت و از آنجا به بریتانیا وارد شد.

در لندن به الکساندر هرزن دوست قدیمش پیوست که حالا چهره‌ی برجسته‌ای در میان مهاجران روس محسوب می‌شد. اما عقاید هرزن تغییر کرده بود و نظر خوشی به نسل جدید رادیکال‌های انقلابی روس نداشت. باکونین با دوست سابقش اختلافی حل نداشتنی پیدا کرد و، پس از ۱۴ ماه اقامت، لندن را ترک کرد. با آغاز شورش لهستان در ۱۸۶۳ قصد آنجا کرد، ولی نتوانست تا سوئد بیشتر برود. در اوایل ۱۸۶۴، در ایتالیا اقامت گزید و در آنجا بود که توانست خطوط کلی اصول عقاید آنارشیستی خود را طرح‌ریزی کند و بقیه‌ی عمر را با شدت و بی‌وقفه به اشاعه‌ی آن بپردازد. در ایتالیا، شبکه‌ای از انجمن‌های انقلابی مخفی و درهم تنیده، بعضی واقعی و بعضی موهوم، پدید آورد.

مهم‌ترین رخداد سال‌های بعد زندگی باکونین دعوایش با مارکس بود. در ۱۸۶۸، به انترناسیونال اول پیوست که اتحادیه‌ای از احزاب طبقه‌ی کارگر بود که قصد داشتند جوامع سرمایه‌داری را به صورت جمهوری‌های سوسیالیستی در آورند و، سرانجام، به شکل اتحادیه‌ای جهانی متحد سازند. همزمان، پیروان خود را در اتحاد سوسیال دموکراتیک^۱ گردآورد که به اعتقاد او انقلابی‌های پیشرو درون انترناسیونال بودند. امکان اینکه انترناسیونال اول دو شخصیت قدرتمند و ناسازگار را در خود جای دهد تحقق پیدا نکرد. در کنگره‌ی ۱۸۷۲ لاهه^۲، مارکس دست به توطئه زد و باکونین و یارانش را از انترناسیونال اخراج کرد. این دو دستگی در جنبش انقلابی سال‌ها در اروپا و ایالات متحده برجای ماند.

دو اثر باکونین مستقیماً جدال او را با مارکس بازتاب می‌دهند: *امپراتوری تازیانه‌ی آلمانی و انقلاب اجتماعی*^۱ (۱۸۷۱) و *دولت‌سالاری و آنارشی*^۲ (۱۸۷۳).

1. Social Democratic Alliance

2. The Hague

1. *The Knouto-Germanic Empire and the Social Revolution*

2. *Statism and Anarchy*

باکونین مانند مارکس انقلابی‌ای قاطع و طرفدار سرنگونی نظم موجود با روش - های خشونت‌آمیز بود، اما کنترل سیاسی، مرکزمداری، و فرمان‌برداری از قدرت را مردود می‌دانست. آنچه شیوه‌های فکری و سازمان‌دهی آلمانی می‌نامید محکوم می‌کرد، و به جای آن، روحیه‌ی شورشگری خودساخته‌ای را که در میان دهقانان روس دیده می‌شد می‌ستود. آنارشیسم باکونین آنتی‌تز کمونیسم مارکس بود. شخص او و نظریه‌هایش تهدیدی برای مارکسیست‌ها به حساب می‌آمدند. اعتقاد او که نخستین اقدام جنبش انقلابی باید براندازی دولت باشد برای کادرهای ساده‌ی انقلابی جذابیت داشت و انتقاد او به اشتیاق مارکس به حفظ دولت تا زمان دستیابی به سوسیالیسم - تا اینکه دولت بدل به دیکتاتوری‌ای دیوان سالار گردد و دگرگونی انقلابی را موجب شود - پیشگویی بسیار درستی از آب درآمد.

سال‌های آخر عمر باکونین با تنگدستی در سوئیس سپری شد. توجه او در این سال‌ها بیشتر به مسائل اروپای شرقی و مرکزی معطوف بود و با مهاجران روس، لهستانی، صرب، و رومانیایی، که در بینشان مریدانی علاقه‌مند می‌یافت، هم‌نشین بود و به سازماندهی انقلابی و نشر اعلامیه می‌پرداخت.

پرودون و باکونین دو پایه‌گذار اصلی آنارشیسم قرن نوزدهم شناخته می‌شوند. باکونین مجموعه‌ی فکری منسجمی پایه‌گذاری نکرد و بیشتر نوشته‌های پر حجم و پر شور و حرارت او ناتمام باقی ماند. با وجود این، شهرت و شخصیت او الهام بخش بسیاری از گروه‌های کوچک آنارشیست در بریتانیا، سوئیس، و آلمان شد. جنبش آنارکوسندیکالیستی اتحادیه‌های کارگری فرانسه بیشتر وامدار پرودون بود، اما در ایتالیا، و اسپانیای دهه‌ی ۱۹۳۰ که آنارشیست‌ها قوی‌ترین نیروی انقلابی به حساب می‌آمدند، جنبش‌های آنارشیستی مرهون باکونین بودند.

پتر الکسیویچ کروپاتکین

پتر کروپاتکین (۱۸۴۲-۱۹۲۱) فرزند شاهزاده‌ی روس الکسی پتروویچ کروپاتکین بود که در سه ایالت زمین‌هایی وسیع و ۱۲۰۰ رعیت داشت. کروپاتکین در سنت پترزبورگ در مدرسه‌ای وابسته به دربار تزار آموزش دید. او به وضعیت دهقانان کشورش روسیه توجهی خاص داشت و به مطالعه‌ی جدی آثار اصحاب دایرة-المعارف فرانسه پرداخت. بین سال‌های ۱۸۵۷ تا ۱۸۶۱، روسیه شاهد رشد نیروهای روشنفکری نوینی درون خود بود و کروپاتکین نیز تحت تأثیر جریان انقلابی لیبرال، که آرمان‌های شخصی او را بازتاب می داد، قرار گرفت.

به مدت یک سال در مقام آجودان مخصوص تزار الکساندر دوم خدمت کرد. بین سال‌های ۱۸۶۲ تا ۱۸۶۷، در سبیری افسر ارتش بود، اما علاوه بر خدمت در ارتش، به مطالعه‌ی زندگی جانوران و اکتشافات جغرافیایی پرداخت. بر پایه‌ی این مشاهدات بود که او نظریه‌ای در باب نقشه‌ی ساختاری رشته کوه‌ها ارائه داد که به تجدید نظر در نقشه‌نگاری آسیای شرقی انجامید. همچنین، درباره‌ی عصر یخبندان در اروپا و آسیا دانش وسیعی فراهم آورد. در ۱۸۷۱، به مقام ریاست انجمن جغرافیایی روسیه برگزیده شد، اما نه تنها آن را نپذیرفت، بلکه میراث اشرافی خود را محکوم کرد و بقیه‌ی عمر خویش را در راه آرمان عدالت اجتماعی گذاشت.

در زمان خدمت در سبیری، کاملاً به مکتب آنارشیسم گروید، و به این باور رسید که همه‌ی اشکال حکومت باید ملغی شود. در سفر به سوئیس، با مشاهده‌ی انجمن‌های داوطلبانه‌ی ساعت سازان و کمک‌های متقابلی که بین اعضای آن رواج داشت، بیش از پیش بر درستی باورهای خویش اطمینان یافت.

در بازگشت به روسیه، به گروهی انقلابی پیوست که بین دهقانان و کارگران مسکو و سنت پترزبورگ تبلیغ می‌کردند. در این زمان، او اثر مهمی به نام *آیا ما باید خود را با بررسی نظام آرمانی آینده مشغول سازیم؟*^۱ نگاشت که تحلیلی آنارشستی درباره‌ی نظام اجتماعی در دوره‌ی پس از انقلاب بود که در آن سازمان‌های اشتراکی غیرمتمرکز وظایفی که معمولاً دولت‌ها انجام می‌دهند به عهده می‌گیرند.

در ۱۸۷۴، پس از جستجوی گسترده‌ی پلیس، دستگیر و زندانی شد، اما دو سال بعد، موفق شد از زندان بگریزد و به اروپای غربی برود، جایی که خیلی زود بین محافل رادیکال جایگاهی یافت. چند سالی در سوئیس ساکن بود تا اینکه پس از ترور تزار آلکساندر دوم، به درخواست حکومت روسیه، از آن کشور بیرون رانده شد. کروپاتکین به فرانسه رفت، ولی در فرانسه بازداشت شد و سه سال را در زندان گذراند. بعد از آزادی در ۱۸۸۶، به انگلستان رفت و تا ۱۹۱۷، زمان وقوع انقلاب روسیه، که اجازه یافت به کشورش باز گردد، در آنجا اقامت گزید.

در سال‌های تبعید، آثار بسیار مهمی نوشت که از جمله می‌توان به اینها اشاره کرد: *گفته‌های یک عصیانگر*^۲ (۱۸۸۵)، *در زندان‌های روسیه و فرانسه*^۳ (۱۸۸۷)، *غلبه بر نان* (۱۸۹۲)، *مزرعه، کارخانه، و کارگاه* (۱۸۹۹)، *یادداشت‌های یک انقلابی*^۴ (۱۸۹۹)، *یاری به یکدیگر* (۱۹۰۲)، *ادبیات روسیه*^۵ (۱۹۰۵)، و *انقلاب کبیر فرانسه ۱۷۸۹-۱۷۹۳* (۱۹۰۹).^۶ همچنین، *دانش‌نامه‌ی بریتانیکا*، به علت شخصیت علمی‌اش از او درخواست کرد تا برای ویرایش یازدهم آن مقاله‌ای

1. *Must We Occupy Ourselves with an Examination of the Ideal of a Future System?*

2. *Words of a Rebel*

3. *In Russian and French Prisons*

4. *Memoirs of a Revolutionist*

5. *Russian Literature*

6. *The Great French Revolution 1789-1793*

درباره‌ی آنارشیزم بنویسد.

هدف کروپاتکین، چنانکه خود همواره بر می‌شمرد، یافتن مبنایی علمی برای آنارشیزم بود. در یاری به یکدیگر، که همگان بزرگ‌ترین اثرش می‌شناسند، بحث می‌کند که، برخلاف مفهوم داروینی بقای قوی‌ترین‌ها، همکاری مهم‌ترین عامل تکامل انواع^۱ بوده است. او با ارائه‌ی شاهد‌های بسیار، نشان می‌دهد که جامعه پذیرگی در همه‌ی سطوح از زندگی جانوران وجود دارد. در مورد انسان‌ها، درمی‌یابد که کمک متقابل قاعده است و نه استثناء. کروپاتکین همکاری داوطلبانه را از قبایل اولیه، روستاهای کشاورزی، کمون‌های قرون وسطی گرفته تا انجمن‌های گوناگون دوره‌ی مدرن، همانند اتحادیه‌های کارگری و صلیب سرخ باز شناسی می‌کرد. او معتقد بود روند تاریخ مدرن در حال برگشت به انجمن‌های اشتراکی، غیرسیاسی، و نامتمرکز است که در آنها استعداد‌های انسان بدون دخالت دولت، و نهادهای مذهبی و نظامی رشد می‌یابد.

کروپاتکین نظریه پرداز آنارکوکمونیزم^۲ به حساب می‌آید. او معتقد بود توزیع رایگان کالا و خدمات باید جانشین مالکیت خصوصی و درآمد نابرابر شود. کروپاتکین همچنین در پیشبرد اندیشه‌های اقتصادی آنارشیزم سهم عمده داشت. او اصل نیازمندی را به جای اصل دستمزد پیشنهاد می‌کرد. برپایه آن، هر فرد بنا بر نیازهای خود از منابع مشترک برداشت می‌کند، چه در انجام دادن کار سهمی داشته باشد و یا نداشته باشد. او جامعه‌ای را در نظر داشت که در آن انسان‌ها به هر دو کار فکری و بدنی در محیط صنعتی و کشاورزی می‌پردازند. اعضای جامعه اشتراکی، در سنین بین ۲۰ تا ۴۰ سالگی، روزی ۴ یا ۵ ساعت برای زندگی‌ای راحت کار می‌کنند و تقسیم کار تعداد زیادی شغل دلیزیر پدید می‌آورد که موجب حیاتی منسجم و یکپارچه می‌شود، همان‌گونه که در شهرهای قرون وسطی متداول بود. برای دستیابی به زندگی‌ای شادتر، کروپاتکین امید به

1. evolution of species

2. anarchist communism

آموزش نوجوانان داشت. او می‌گفت جامعه‌ای نظام یافته بدون آموزش مهارت-های فکری و یدی به جوانان محقق نخواهد شد.

کروپاتکین ویژگی‌های شخصیتی دانشمند، معلم اخلاق، سازمانده انقلابی، و تبلیغ‌گر سیاسی همه را در خود داشت. به سبب شخصیت نیک خواهش، از استفاده‌ی خشونت در مبارزه برای دستیابی به برابری و آزادی چشم‌پوشی می‌کرد. در سال‌های مبارزه، کروپاتکین در میان آن دسته از فعالان آنارشیستی قرار داشت که طرفدار پرشور شعار «تبلیغ از طریق عمل»^۱ بود - اقدام‌هایی انقلابی که مکمل تبلیغات گفتاری و نوشتاری باشد و طبیعت نافرمان و طغیانگر مردم را بیدار سازد.

او پایه‌گذار اصلی جنبش‌های آنارشیستی در انگلستان و روسیه بود و تأثیر بسیاری در جنبش‌های آنارشیستی فرانسه، سوئیس و بلژیک گذاشت. او با حمایت از متفکین در جنگ اول جهانی بسیاری از دوستان خود را رنجاند. کروپاتکین دیکتاتوری آلمان را دشمن پیشرفت اجتماعی می‌دانست و، بنابراین، از سنت آنارشیستی ضد - نظامی‌گری عدول کرد. مجادلات بسیاری آغاز شد که نزدیک بود جنبشی را که او سال‌ها برایش کوشش کرده بود از میان ببرد.

با شروع قیام روسیه در ۱۹۱۷، کروپاتکین پس از چهل سال، در هفتاد و چهار سالگی، مشتاقانه به کشورش بازگشت؛ به گرمی از او استقبال شد و به او پیشنهاد پذیرش وزارت آموزش را در دولت موقت دادند که با تندی آن را نپذیرفت. به آینده بسیار خوشبین شد، زیرا سازمان‌هایی که او می‌اندیشید می‌توانند پایه‌ی جامعه‌ای بدون دولت باشند ظاهر شده بودند: سوویت‌ها^۲ و کمون‌ها، شوراهای کارگران و سربازان.

اما وقتی بلشویک‌ها، در اکتبر ۱۹۱۷، قدرت را قبضه کردند، امیدهایش از میان رفت. به یکی از دوستانش نوشت، «این روند انقلاب را به خاک می‌سپارد.»

1. propaganda by the deed

2. soviet

دو نامه ای که به لنین نوشت سندهایی گویا از وضعیت قدرت گرفتن و آغاز دیکتاتوری حزب بلشویک و انحراف در سوسیالیسم است. حکومت تازه آنارشیسیتها را به شدت سرکوب کرد. سالهای آخر عمر، کروپاتکین به نوشتن کتابی درباره‌ی تاریخ اخلاق پرداخت که تنها موفق شد جلد اول آن را به پایان ببرد. مراسم خاکسپاری او در ۱۹۲۱، که با حضور ده‌ها هزار نفر از دوستدارانش برگزار شد، آخرین بار در اتحاد شوروی بود که پرچم‌های سیاه آنارشیسیتها به اهتزاز درآمد.

زندگی کروپاتکین مثالی است از معیار بالای اخلاقی، همراه با تفکر و کنش اجتماعی، و این چیزی است که در سراسر نوشته‌های او به چشم می‌خورد. او از خودپسندی، تزویر، و عطش به قدرت، که تصویر بسیار از دیگر شخصیت‌های انقلابی را مخدوش کرده است، مبری بود. بدین سبب، ستایش‌کنندگان او تنها به رفقای آنارشیسیتش محدود نبوده‌اند؛ رومن رولان^۱، نویسنده‌ی بزرگ فرانسوی، درباره‌ی او گفته است، کروپاتکین آن گونه زیست که تولستوی تنها آرزویش را داشت و اسکار وایلد^۲ او را یکی از دو انسان سعادت‌مندی می‌دانست که در زندگی شناخته بود.

1 . Romain Rolland

2. Oscar Wilde

ایما گلدمن

ایما گلدمن (۱۸۶۹-۱۹۴۰) در سرزمین مادری اش لیتوانی^۱ و نیز سنت پترزبورگ بزرگ شد. تحصیلات رسمی اش محدود بود، با وجود این، بسیار مطالعه می کرد و با محفلی رادیکال در ارتباط بود. در ۱۸۸۵، به آمریکا مهاجرت کرد و در راجستر^۲ واقع در ایالت نیویورک سکونت گزید. در آنجا و، بعدها، در نیو هیون^۳ و کنکتیکت^۴، به کار در کارخانه های پوشاک پرداخت و همراه با کارگران همکارش با گروه های سوسیالیست و آنارشیست آشنا شد. در ۱۸۸۹، به شهر نیویورک رفت و با آلکساندر برکمن^۵ دوست و همراه شد؛ در ۱۸۹۲، برکمن به جرم ترور نافرجام هنری دیوید فریک^۶، کارخانه دار بزرگ و صاحب صنایع فولادسازی، زندانی شد. سال بعد، گلدمن خود به سبب سخنرانی و برانگیختن کارگران بیکار شده به شورش به زندان افتاد. در دوران محاکمه، نلی بلای^۷، روزنامه نگار مشهور، مصاحبه ای دو ساعته با او انجام داد و مقاله ای در ستایش او نگاشت، و او را ژاندارک^۸ دوران مدرن خواند. گلدمن به یک سال زندان محکوم شد و در زندان بیشتر وقت خود را صرف مطالعه ی جدی کرد. در زندان، با پزشکی نیز آشنا شد و

-
1. Lithuania
 2. Rochester
 3. New Haven
 4. Connecticut
 5. Alexander Berkman
 6. Henry Clay Frick
 7. by Nellie Bly,
 8. Joan of Arc

نزد او دانش پزشکی آموخت و، بعدها، مدتی به شغل مامایی تجربی پرداخت. ۱۸۸۵، از زندان آزاد شد و به اروپا سفر کرد. در آنجا، علاوه دیدار با آنارشسیست‌های بزرگ اروپا مثل کروپاتکین و اریکو مالاتستا، در شهرهای گوناگون یک رشته سخنرانی در تبلیغ آنارشسیسم ایراد کرد و، پس از بازگشت، به همین کار در آمریکا مشغول شد.

در شش سپتامبر ۱۹۰۱، لئون چولگوش^۱، کارگر بیکار شده‌ای که سابقه‌ی بیماری روانی هم داشت، ویلیام مک کینلی^۲، رئیس جمهور آمریکا، را ترور کرد. ضارب دستگیر شد و رئیس جمهور چند روز بعد درگذشت. چولگوش گفت که اما گلدمن الهام‌بخش او بوده است، گرچه گلدمن هیچ رابطه‌ای با او نداشت و، در آن زمان، کاربرد خشونت را برای دستیابی به اهداف اجتماعی مردود می‌دانست. گلدمن بازداشت شد، اما، چون پلیس نشانه‌ای دال بر ارتباط ضارب با او پیدا نکرد، آزاد گشت. با وجود این، او، برخلاف یارانش، هیچگاه چولگوش را محکوم نکرد بلکه او را «آدمی بسیار حساس» خواند. گرچه شواهد زیادی نشان می‌داد که ضارب تعادل روانی ندارد، او را سرانجام اعدام کردند. بسیاری در این ترور انگشت اتهام را متوجه آنارشسیست‌ها کردند و رئیس جمهور بعدی، تئودور روزولت^۳، آنارشسیست‌ها و هواداران آنها را سرکوب کرد.

در ۱۹۰۶، برکمن از زندان آزاد شد و آن دو فعالیت‌های مشترک خویش را از سر گرفتند. همان سال، گلدمن انتشار نشریه‌ی مادر زمین^۴ را آغاز کرد که انتشار آن تا سال ۱۹۱۷ که توقیف شد ادامه یافت. نویسندگان این نشریه جمعی از رادیکال‌ترین فعالان آن زمان بودند. موضوع مطالب مجله را آنارشسیسم، مسائل کارگری، آنتیسم، و مسائل زنان (فمینیسم) تشکیل می‌داد. علاوه بر آن، بسیار از آثار پیشگامانی چون پرودون، باکونین، و مری وولستونکرافت را در این نشریه

1. Leon Czolgosz

2. William McKinley

3. Theodore Roosevelt

4. *Mother Earth*

دوباره چاپ می‌کردند. در ۱۹۰۸، دولت با نیرنگی قانونی تابعیت آمریکایی او را لغو کرد. دو سال بعد، کتاب او به نام *آنارشیسم و دیگر مقالات*^۱ منتشر شد که موضوعاتی چون میهن‌پرستی، ازدواج، زندان، و حق رای زنان را در برمی‌گرفت. گلدمن، به جز فعالیت سیاسی و اجتماعی، به آثار نمایشی نمایشنامه‌نویسانی چون هنریک ایبسن^۲، آگوست استریندبرگ^۳، و جرج برنارد شاو^۴ علاقه‌مند بود و درباره‌ی آنها می‌نوشت و سخنرانی می‌کرد. مجموعه مقالاتش در این باره را، در ۱۹۱۴، با نام *اهمیت اجتماعی نمایش مدرن*^۵ منتشر ساخت. او همچنین درباره‌ی «رابطه‌ی آزاد» زن و مرد که به دور از دخالت دولت یا کلیسا باشد سخنرانی می‌کرد و، در سال ۱۹۱۶، به سبب نطقی درباره‌ی کنترل زاد و ولد به زندان افتاد.

با شروع جنگ اول جهانی، گلدمن به مخالفت با دخالت آمریکا در جنگ پرداخت و مردم را برضد نام‌نویسی سربازان تحریک می‌کرد. در ۱۹۱۷، به علت این فعالیت‌ها، به دو سال حبس محکوم شد. وقتی او در سپتامبر ۱۹۱۹ آزاد شد، مبارزه‌ای جنون‌آمیز بر ضد شبکه‌ای موهوم از عوامل کمونیست آغاز شده بود. اعلام کردند گلدمن، که «امای سرخ» خطاب می‌شد، خرابکاری خارجی است و باید خاک آمریکا را ترک کند. دولت به قانون طرد آنارشیست‌ها استناد کرد و گلدمن، برکمن، و ۲۴۷ نفر دیگر به اتحاد شوروی تبعید شدند.

در ابتدا، گلدمن به انقلاب روسیه نظری مثبت داشت و آن را ستایش می‌کرد. اما، وقتی به اروپا رسیدند، نگرانی‌ها آغاز شد. دولت، حتی اگر ضد سرمایه‌داری باشد، خطری به حساب می‌آید. این نگرانی‌ها درست بود، زیرا وقتی به سنت

1. *Anarchism and Other Essays*

2. Henrik Ibsen,

3. August Strindberg,

4. George Bernard Shaw,

5. *The Social Significance of the Modern Drama*

پترزبورگ، که آن زمان پتروگراد^۱ نام گرفته بود، وارد شدند، با شنیدن سخن مقامی حکومتی که آزادی بیان را «خرافات بورژوازی» توصیف کرد منقلب شد. گلدمن و برکمن به سراسر کشور سفر کردند و آنچه دیدند سوء مدیریت و فساد بود؛ کسانی که به دولت انتقاد می‌کردند به نام ضد انقلاب سرکوب می‌شدند. کارگران در وضعیت بسیار بدی زندگی می‌کردند. آنها با لنین هم ملاقات کردند؛ رهبر حزب بلشویک کوشید آنها را متقاعد کند که سرکوب آزادی بیان در این دوره موجه است و به آنها گفت که آزادی در مرحله‌ی انقلاب ممکن نیست.

برکمن بیشتر راغب بود که از اقدامات حکومت شوراها به بهانه‌ی «ضرورت تاریخی» چشم‌پوشی کند، اما سرانجام به گلدمن پیوست و هر دو با خودکامگی رژیم شوروی مخالفت کردند. در مارس ۱۹۲۱، کارگران پتروگراد در اعتراض به مشکلات و برای استقلال اتحادیه‌های کارگری اعتصاب کردند. گلدمن و برکمن نیز به این نتیجه رسیدند که «سکوت جایز که نیست هیچ، بلکه جنایت است.» نا آرامی‌ها به شهر بندری کرونشتاد^۲ رسید. دستور به مقابله‌ی نظامی با این اعتراضات داده شد؛ در نتیجه‌ی این سرکوب خونین، ۶۰۰ ملوان کشته و دو هزار نفر بازداشت شدند. آن دو دریافتند که شوروی دیگر جایی برای ماندنشان نیست، و در دسامبر ۱۹۲۱، شوروی را ترک کردند. گلدمن یک رشته مقاله درباره‌ی دوران اقامت خود در شوروی برای روزنامه‌ی نیویورک ورلد^۳، متعلق به ژوزف پولیتزر^۴، نوشت. این مقالات بعداً، در ۱۹۲۴، در کتابی با عنوان سرخوردگی‌های من در روسیه^۵ به چاپ رسید.

پس از تجربه‌ی شوروی، در کشورهای اروپایی چون سوئد، آلمان، فرانسه، و انگلستان به فعالیت‌ها و سخنرانی‌های خود ادامه داد. در ۱۹۲۷، به کانادا سفر

1. Petrograd

2. Kronstadt

3. *New York World*

4. Joseph Pulitzer

5. *My Disillusionment in Russia*

کرد، و این دست زمانی بود که دو آنارشیست ایتالیایی به نام‌های نیکولا ساکو^۱ و بارتولومئو ونزاتی^۲، پس از محاکمه‌های ناعادلانه در بوستون^۳ اعدام شدند. تظاهرات گسترده‌ای سراسر آمریکا و بسیاری از کشورهای اروپایی را فرا گرفت. گلدمن مشتاق بود در بوستون حضور یابد و برای جمعیت سخنرانی کند، اما، این امر برایش ممکن نبود. در ۱۹۳۱، خود زندگی‌نامه‌اش را با عنوان زندگی من^۴ منتشر کرد.

در ۱۹۳۶، جنگ داخلی اسپانیا آغاز گشت. آنارشیست‌ها نیز به نبرد با فاشیسم مشغول شدند. گلدمن به بارسلونا دعوت و در آنجا با استقبال گرمی مواجه شد. در آنجا انقلاب آنارشیستی رخ داده بود و او برای اولین بار کُموُنته‌هایی را که با اصول آنارشیستی ادره می‌شد مشاهده کرد و به وجد آمد. خطاب به کارگران گفت، «انقلاب شما این تلقی اشتباه را که آنارشیسم برابر هرج و مرج است از میان می‌برد. گلدمن، با حرارت، از آنارکوسندیکالیست‌های اسپانیا حمایت می‌کرد و آنها او را «مادر معنوی»^۵ خود خطاب می‌کردند.

اما، او از اینکه آنارشیست‌ها در دولت ائتلافی همراه با کمونیست‌های طرفدار شوروی شرکت داشتند نگران بود. گلدمن معتقد بود این نادیده گرفتن کشتار رفقای است که در اردوگاه‌های کار اجباری استالین گرفتارند. شوروی از دادن سلاح به نیروهای آنارشیست خودداری می‌کرد و جنگ روانی شدیدی از طریق احزاب کمونیست در سراسر اروپا ضد آنها به راه انداخته بود. سرانجام، نیروهای تحت هدایت کمونیست‌ها به پایگاه‌های آنارشیست‌ها حمله کردند و تعاونی‌های کشاورزی آنان را از میان بردند. گلدمن ناامید به لندن بازگشت.

1. Nicola Sacco

2. Bartolomeo Vanzetti

3. Boston

4. *Living My Life*

5. our spiritual mother

او در ۱۷ فوریه ۱۹۴۰ در تورنتوی کانادا درگذشت؛ مقامات ایالات متحده اجازه دادند جسدش به امریکا انتقال یابد و در گورستانی در شیکاگو در کنار آرامگاه کارگران و مبارزانی که در واقعه‌ی هی مارکت^۱ اعدام شده بودند به خاک سپرده شود.



گاه‌شمار آنارشیسم

قرن ششم پیش از میلاد - نخستین اندیشه‌های آنارشیستی در آموزه‌های دائوئیسم در چین باستان ظاهر می‌شود. لائو تسه^۱ تفکر «حکومت نکردن»^۲ را مطرح می‌سازد و دائوئیست‌ها شیوه‌ی زندگی‌ای آنارشیستی را پی می‌گیرند.

سال ۲۷۰ پیش از میلاد - زنون^۳ فیلسوف یونان باستان و بنیان‌گذار فلسفه‌ی رواقی^۴، در مخالفت با اندیشه‌ی حکومت آرمان شهر^۵ افلاطون، از جامعه‌ی آزاد، بدون وجود دولت، طرفداری می‌کند.

۱۶۴۹ - دیگرها در انگلستان ظهور می‌کنند. آنها طرفدار لغو مالکیت خصوصی‌اند و تصمیم می‌گیرند روی زمین‌های عمومی کشاورزی کنند.

۱۷۹۳ - ویلیام گادوین کتاب پرسش‌هایی راجع به عدالت سیاسی را منتشر می‌سازد و تلویحا مبانی فکری نظریه‌ی آنارشیسم را پایه‌گذاری می‌کند.

۱۸۲۷ - جوسایا وارن، در سینسیناتی آمریکا، فروشگاه تایم استور را، براساس اقتصاد اشتراک گرایانه، ایجاد می‌کند.

۱۸۴۰ - پرودون مالکیت چیست؟ را منتشر می‌سازد و برای اولین بار در تاریخ کسی خود را آنارشیسم می‌نامد.

-
1. Lao Tzu
 2. non-rule
 3. Zeno
 4. Stoic
 5. state-utopia

۱۸۶۴ - مجمع بین‌المللی کارگران^۱ پایه‌گذاری می‌شود و نخستین نشانه‌های اختلاف و تضاد بین آنارشیست‌ها و پیروان مارکس پدید می‌آید.

۱۸۷۲ - به دنبال بروز اختلاف نظر شدید، مارکس و طرفدارانش آنارشیست‌ها را از کنگره‌ی مجمع بین‌المللی کارگران در لاهه اخراج می‌کنند و تعارض بین آنها آغاز می‌گردد.

۱۸۸۶ - پلیس به روی کارگران اعتصاب‌کننده در شیکاگو آتش می‌گشاید و در پی آن، اعتراضات و حوادث میدان هی مارکت شکل می‌گیرد. فعالان آنارشیست دستگیر و به اعدام محکوم می‌شوند. بعدها، به احترام کشته‌شدگان این واقعه، اول ماه مه روز جهانی کارگر نام‌گذاری می‌شود.

۱۸۷۱ - کمون پاریس با شرکت فعال آنارشیست‌ها (اشتراک‌گرایان) شکل می‌گیرد.

۱۸۸۴ - اتحادیه‌های کارگری در آمریکا خواستار به رسمیت شناخته شدن هشت ساعت کار روزانه برای کارگران و قانون شدن آن می‌شوند.

۱۸۹۲ - کروپاتکین کتاب غلبه بر نان را منتشر می‌سازد و آنارکو کمونیسم را پایه‌گذاری می‌کند.

۱۹۱۱ - حکومت ژاپن دوازده تن از فعالان آنارشیست ژاپنی را به جرم خیانت اعدام و جنبش آنارشیستی را در این کشور کاملاً قلع و قمع می‌کند.

۱۹۱۹ تا ۱۹۲۱ - اراضی آزاد^۲، اولین انقلاب مهم آنارشیستی، در اوکراین، پدید می‌آید. جامعه‌ای آنارشیستی بدون حکومت در بخشی از خاک اوکراین، در سال‌های انقلاب این کشور، ایجاد می‌شود. سرانجام، ارتش سرخ آن را از میان می‌برد.

۱۹۱۹ تا ۱۹۲۱ - اقداماتی که به حملات پالمر^۳ معروف شدند منجر به

1. International Workingmen's Association

2. Free Territory

3. Palmer Raids

سرکوب و خاموشی جنبش آمارشیستی در آمریکا می‌شود.

۱۹۲۱ - حزب کمونیست چین تاسیس می‌شود و، با سرکوب جنبش آمارشیستی، آن را متزلزل و ضعیف می‌گرداند.

۱۹۲۹ تا ۱۹۳۱ - منطقه‌ی خود سامان شیمنین^۱، دومین انقلاب مهم آمارشیستی، در منچوری^۲ پدید می‌آید. شوراها ی محلی و روستایی جامعه را به شیوه‌ی اشتراکی و بدون وجود دولت مرکزی اداره می‌کنند. سرانجام، حکومت شوروی به رهبری استالین و امپریالیسم ژاپن آن را از پای در می‌آورند.

۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ - سومین و بزرگ‌ترین انقلاب آمارشیستی در اسپانیا - در کاتالونیا و نواحی اطراف آن - صورت می‌پذیرد. کارگران خود اداره‌ی کارخانه‌ها را به عهده می‌گیرند و زمین‌های کشاورزی اشتراکی می‌شوند. اصول برابری طلبانه کاملاً اجرا می‌شود و مردم عادی خود درباره‌ی همه‌ی امور تصمیم‌گیری می‌کنند، در حالی که هیچ‌گونه دیوان سالاری وجود ندارد.

۱۹۵۶ - در انقلاب مجارستان، برای مدت بسیار کوتاهی، شوراها ی آزاد کارگران تشکیل می‌شود. این شوراها و انجمن‌های داوطلبانه امور جامعه و اقتصاد را اداره می‌کنند.

۱۹۶۰ - پس از انقلاب کوبا، حکومت کاسترو، که به مارکسیسم - لنینیسم گرایش پیدا کرده است، جنبش آمارشیستی را در این کشور کاملاً سرکوب می‌کند. کاسترو دستور می‌دهد آمارکو - سندیکالیست‌ها از اتحادیه کارگران کوبا^۳ اخراج شوند. رهبران آنها دستگیر و نشریه‌ی آنان توقیف می‌شود.

۱۹۹۴ - مردم بومی جنوب مکزیک قیام می‌کنند و جنبش زاپاتیستا^۴ شکل می‌گیرد. آنها موفق می‌شوند مناطقی را خارج از حیطه‌ی دولت مرکزی مکزیک اداره کنند. در این مناطق خودسامان، شوراها از مردم عادی تشکیل می‌شود و نه

1. Shinmin

2. Manchuria

3. Confederación de Trabajadores de Cuba

4. Zapatista

سیاستمداران حرفه‌ای و رهبران. زاپاتیست‌ها خود را آنارشیست نمی‌خوانند، اما، اعمال و گفته‌هایشان دقیقاً مشابه آرمان‌های آنارشیست‌هاست.

۱۹۹۹ - آنارشیست‌ها در شورش‌های سیاتل آمریکا بر ضد سازمان تجارت

جهانی نقش اصلی ایفا می‌کنند و مانع از برگزاری کنفرانس آن می‌شوند.

۲۰۰۱ - در آرژانتین، پس از سقوط دولت، کارگران کارخانه‌ها را اشغال

می‌کنند و شوراهای مردمی به وجود می‌آورند تا شکلی از اقدام مستقیم^۱ یا

دموکراسی بی‌واسطه^۲ را به نمایش بگذارند. کارگران بیش از دویست کارخانه را،

که بسیاری از آنها ورشکست شده بودند، احیا و به صورت اشتراکی اداره می‌کنند؛

همه کارگران دستمزدی برابر دارند و مازاد درآمد صرف کمک به مردم می‌شود.

1. direct action

2. direct democracy

واژه‌نامه انگلیسی به فارسی

Artisan	پیشه‌ور	Abolitionist	
Atheism	آتئیسم	Administration	طرفدار الغای برداره‌داری
Authoritarian	خودکامه	Agreement	اداره
Authoritarian	مستبدانه	Alternative	توافق
Authoritarian	قدرت‌مدار	Altruistic	آلترناتیو
Authority	سلطه	Anarcha-feminism	نوع دوستانه
Authority	قدرت		آنارکو فمینیسم
Authority	مرجع	Anarchism	آنارشیسم
Authority	مرجعیت	Anarchist-communism	
Autobiography	خود زندگی‌نامه		آنارکو کمونیسم
Autonomous	خودگردان	Anarchocapitalist	
Autonomous	خودسامان		آنارکو کاپیتالیست
Autonomy	استقلال	Anarcho-syndicalism	
Autonomy	خودسامانی		آنارکوسندیکالیسم
Autonomy	خودگردانی	Anti-capitalist	ضد سرمایه‌داری
Bi-nationalism	دو ملت‌گرایی	Anti-clericalism	
Bureaucracy	بوروکراسی		ضد کلیسا سالاری
Bureaucracy	دیوان سالاری	Anti-militarist	ضد نظامی‌گری
Bureaucratic	بوروکراتیک	Anti-sexualism	
Bureaucratize			ضدیت با آزادی جنسی
	بوروکراتیزه کردن	Antisocial	خلاف اجتماع
Bureaucrat	دیوان سالار	Apocalyptic	آخرالزمانی
Capital punishment		Apologist	توجیه‌گر
	مجازات اعدام	Approach	رویکرد
Capitalism		Arcadian	ساده
	سرمایه‌داری، کاپیتالیسم		

Conservationist	کاپیتالیستی
طرفدار حفظ محیط زیست	Centralization تمرکز
Consumer sovereignty	Centralization مرکز‌گرایی
استقلال مصرف‌کننده	Chronicler رویدادنگار
Consumerist مصرف‌گرا	Chronology رویدادنگاری
Cooperation همکاری	Civil disobedience
Cooperative تعاونی	نافرمانی مدنی
Coordination همکاری	Civil society جامعه مدنی
Corporation شرکت	Class-ruled
Counter-revolutionary	دارای حاکمیت طبقاتی
ضدانقلابی	Co-education آموزش مختلط
Darwinism داروینیزم	Collective اشتراکی
decentralisation تمرکززدایی	Collective جمعی
Decentralized غیرمتمرکز	Collectivist anarchism
Decentralized نامتمرکز	آنارکو کلکتیویسم
Decriminalization	Collectivization اشتراکی کردن
مجازات‌زدایی	Collectivized property مالکیت
Deep Ecologists	اشتراکی
ژرف بوم‌شناس	Collectivized اشتراکی
Deep Ecology بوم‌شناسی ژرف	Colony کلونی
Deep Greens سبزه‌های ژرف	Communal اشتراکی
De-Islamification اسلام‌زدایی	Communalism جماعت‌گرایی
Despot دیکتاتور	Communal اشتراکی
Despotism خودکامگی	Commune کمون
Direct action اقدام مستقیم	Community کمونته
Dispossessed	Community اجتماع
سلب مالکیت شده	Community جمعیت
Diversity گوناگونی	Confederation کنفدراسیون
Dominion سلطه	Congress مجمع
Ecological بوم‌شناختی	Conscious egoism
Ecology بوم‌شناسی	خودمداری آگاهانه

Individualistic فردگرایانه
 Individual فردی
 Instability تزلزل
 Institution نهاد
 Integral Education آموزش کامل
 Integrity یکپارچگی
 Irrational غیر عقلانی
 Land-based revolution انقلاب ارضی
 Legislation وضع قانون
 Liberal لیبرال
 Liberatory آزادی بخش
 Libertarian آزادی خواه
 Light Greens سبزه‌های ملایم
 Literature آثار
 Managerialism مدیریت گرایی
 Marginalization نادیده انگاری
 Means of production وسایل تولید
 Militaristic ارتش سالار
 Millenarianism هزاره باوری
 Modernity مدرنیته
 Mult-inational چند ملیتی
 Mutual aid یاری به یکدیگر
 Mutualism اشتراک گرایی
 Mutualist اشتراکی
 Mystical شهودی
 Nation state دولت ملت
 Nation ملت

Emancipation رهایی
 Enlightenment روشنگری
 Environmental فعالان محیط زیست
 Environmental محیط زیستی
 Episode رویداد
 Eroticise اروتیزه کردن
 Exploitation بهره‌کشی
 Expropriate سلب مالکیت کردن
 Extremism افراط‌گرایی
 Face-to-face democracy دموکراسی رودررو
 Federalism فدرالیسم
 Federation اتحادیه
 Federation فدراسیون
 Fundamentalism بنیادگرایی
 Globalization جهانی‌سازی
 Government دولت
 Green anarchism آنارشیزم سبز
 Green movement جنبش سبز
 Hierarchy سلسله مراتب
 Humanistic انسان‌گرا
 Humanization انسانی‌ساختن
 Ideological ایدئولوژیک
 Imperative ضرورت
 Imperialism امپریالیسم
 Independence استقلال
 Individualist anarchism آنارشیزم فردگرایانه

Postscript	پی نوشت	National uniformity	یکپارچگی
Power	قدرت	محلی	
Primitive	ابتدایی	Nationalism	ناسیونالیسم
Progressive	پیشرو	Nationalist	ناسیونالیستی
Propaganda	آموزه	Nation	ملت
Propagandist	تبلیغ گر	Noble Savage	نامتمدن باشکوه
Property	مالکیت	Non-aggression pact	
Property	مالکیت		پیمان عدم تخاصم
Publicist	تبلیغ گر	Non-coercive	غیراجباری
Radicalise	رادیکالزیه کردن	Nonconformist	هنجار شکن
Radical	رادیکال	Non-violent resistance	
Rationality	خردمندی		مقاومت غیرخشونت آمیز
Re-education	بازآموزی	Obedience	فرمان برداری
Reformer	اصلاح گر	Oligarchic	الیگارشیک
Regionalism	منطقه گرایی	Oligarchy	الیگارشی
Religious toleration		Organization	سازمان یافتگی
	مدارای مذهبی	Organized	تشکل یافته
Renewable	تجدید پذیر	Orthodox	سخت کیش
Representative		Pacifist anarchism	
government	دولت انتخابی		آنارشیزم صلح طلب
Repressive	سرکوب گر	Pamphleteer	رساله نویس
Right-wing	دست راستی	Pan-European	اتحاد اروپا
Self-governing	خودگردان	Patriot	میهن پرست
Self-government	خودگردانی	Peasant	دهقان
Self-help	یاری به خود	Penal system	نظام جزایی
Self-organization		Political surplus	
	خود سازمان دهی		افزوده‌ی سیاسی
Self-organizing	خودسازمان ده	Polytechnical	چند مهارتی
Self-preservation	صیانت نفس	Populist	پوپولیست
Self-righteousness		Postcolonial	پسا استعماری
	خود برحق بینی	Post-industrial	پسا صنعتی

State	حکومت	Self-sufficiency	اتکا به خود
Subjective	ذهن‌گرایانه	Self-sufficiency	خود بسندگی
Submission	تسلیم	Self-taxation	خود مالیات دهی
Subservience	فرمان برداری	Separatism	جدایی طلبی
Subsidiarity	حق تصمیم‌گیری	Sexist	زن ستیز
Superman	ابر مرد	Sexual equality	برابری جنسیتی
Superstructure	رو بنا	Situationist	وضع باور
Supranational	فرا ملی	Social ecologist	بوم شناس اجتماعی
Sustainable	پایدار	Social ecology	بوم شناسی اجتماعی
Syndicalist	سندیکالیست	Social functions	وظایف اجتماعی
Tolerance	رواداری	Social general strike	اعتصاب عمومی اجتماعی
Tyranny	خودکامگی	Social spontaneity	خودانگیختگی اجتماعی
Uniformity	یکپارچگی	Socialist	سوسیالیستی
Union	اتحادیه	Socialization	اجتماعی ساختن
Uprising	شورش	Society	اجتماع
Viable	زیستا	Stalinist	استالینیست
Voluntary	داوطلبانه	State apparatus	دستگاه حکومت
Welfare state	دولت رفاه		
Welfare	رفاه اجتماعی		
Workplace democracy	دموکراسی در محل کار		
Xenophobia	بیگانه ستیزی		

نمايه

روئل ون دوین، ۱۰۰	انایرن بوان، ۴۱
آلكس كامفورت، ۹۷	اندرو روترفورد، ۶۱
آلكساندر برکمن، ۳۰، ۳۱، ۵۹، ۱۵۷	ای اس نیل، ۸۱
آلكساندر هرزن، ۴۶، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۰	ایگاروی، ۲۲
آلكسیس دو توكویل، ۵۳	ایوان ایلچ، ۷۷
آلن کارتر، ۱۲۹	ایوان تورگنیف، ۱۴۸
آوی شلایم، ۵۰	ایوان چهارم، ۱۰۶
آیزایا برلین، ۳۹	بارتولوميو ونزاتی، ۱۶۱
ادوارد سعید، ۵۶	باکونین، ۱۶، ۲۱، ۲۷، ۳۱، ۳۲، ۴۶، ۵۰
ادوارد هایمس، ۱۰۹	۵۱، ۵۳، ۵۴، ۷۶، ۸۶، ۱۰۵، ۱۱۲،
اریکو مالاتستا، ۳۲، ۳۳، ۶۳، ۶۴، ۱۵۸	۱۱۳، ۱۱۸، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹،
استالین، ۲۳، ۳۴، ۳۸، ۵۹، ۱۰۶، ۱۶۱،	۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۸
۱۶۵	برکمن، ۳۱، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰،
استرنر، ۸۴	بنجامین آر تاکر، ۸۶
استیون پرل اندروز، ۸۶	بوبر، ۳۹، ۴۰، ۵۰
استیون هامفریز، ۷۴	بودلر، ۱۴۵
اسکار وایلد، ۱۵۶	بوکچین، ۱۲۵، ۱۲۶
افلاطون، ۱۶۳	بیسمارک، ۱۰۵
الوسیوس، ۷۲	پا چین، ۳۲
الیزه ركلو، ۱۱۶	پاتریک گدیز، ۱۱۷
الیور کرامول، ۱۰۶	پانچو ویلا، ۳۰
ایما گلدمن، ۳۱، ۳۲، ۹۲، ۱۵۷	پتر اول، ۱۰۶
ایما، ۲۲	پتر کروپاتکین، ۱۷، ۱۸، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۵۲
امیلیانو زاپاتا، ۲۸	پرودون، ۱۵، ۲۷، ۷۹، ۸۶، ۱۰۵، ۱۰۸،
امن هنسی، ۸۹	۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۴۴،
امیلانو زاپاتا، ۳۰	۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۸

جيمز جی مارتين، ۸۴	۱۶۳
چارلز داف، ۱۰۰	پل تامسون، ۶۸، ۷۵
چامسکی، ۳۶، ۳۷	پل روبن، ۸۰
خواکين کاستا، ۱۱۸	پل گودمن، ۷۱، ۷۷، ۹۲
دوايت مک دانلد، ۹۵	پل ويدال دلا بلاش، ۱۱۶
دورا راسل، ۸۱، ۸۲	پی وای مارگل، ۱۱۸
دورتی دی، ۸۹	پيتر مارشال، ۹، ۲۱، ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۹۱
دويد داونز، ۶۲	۱۰۱
ديدرو، ۱۴، ۷۲	پيتر هارپر، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸
ديويد دی لئون، ۸۴، ۸۵	پيتر هال، ۱۱۶
ديويد فريدمن، ۸۳، ۸۹	پيتر هنسی، ۴۱
ديويد کی لی، ۶۱، ۶۲، ۶۳	پير ژوزف پرودن، ۱۱
ديويد ويک، ۹۳	پير ژوزف پرودون، ۱۵
رائول وانگم، ۱۰۱	تئودور روزولت، ۱۵۸
رابرت اوون، ۸۵	تاماس بين، ۲۶، ۳۹
رابرت پل وولف، ۸۳، ۸۹، ۹۱	تزار آلکساندر دوم، ۱۵۲، ۱۵۳
رابرت ميشلز، ۸۴	تولستوی، ۲۲، ۷۶، ۸۷، ۱۵۶
رابرت نازیک، ۸۳، ۸۹	توم هولترمان، ۱۱۸
راندولف بورن، ۸۸	تيم لنگ، ۱۲۳
رودولف راکر، ۵۵	ثارو، ۲۲، ۸۷، ۹۲
روسو، ۱۴، ۷۲، ۸۱	جان استيوارت ميل، ۵۳، ۱۱۲
رومن رولان، ۱۵۶	جان براون، ۸۷
ريچارد ورنون، ۱۰۹	جان شوتان، ۸۰
ريچل کارسون، ۱۲۵	جان وولفندن، ۹۹
ريکاردو فلورس ماگون، ۲۸	جان وين، ۱۲۵
زنون، ۱۶۳	جان هوتون، ۱۲۴
زویی ردهد، ۸۱	جرالد برنان، ۳۴
ژاک اسميت، ۱۲۳	جرج اورول، ۳۷
ژاک رو، ۲۶	جرج وودکاک، ۹
ژان وارلت، ۲۷	جف ويلسون، ۱۲۳
ژاندارک، ۱۵۷	جفرسون، ۲۶
ژرژ مونوبيه، ۱۰۱	جوسایا وارن، ۸۵، ۱۶۳
ژوزف پوليتزر، ۱۶۰	جی دی ایچ کول، ۳۹
سالازار، ۲۰	جيمز برنم، ۴۴

- گاریبالدی، ۳۱، ۱۰۵، ۱۱۲
 گاندی، ۲۲، ۸۷
 گری والتر، ۱۰۰
 گلدمن، ۳۰، ۳۱، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰،
 ۱۶۱
 گوستاو لانداور، ۱۹، ۳۹
 لئون چولگوش، ۱۵۸
 لائو تسه، ۱۶۳
 لائوتسه، ۲۱
 لابوئسی، ۹۰
 لرد وادینگتون، ۶۵
 لنین، ۳۱، ۱۵۶، ۱۶۰
 لوئیس مامفورد، ۱۱۷
 لوساندر اسپونر، ۸۶
 لویی چهاردهم، ۱۰۶
 لویی میشل، ۲۸
 لی پای کان، ۳۲
 ما گلدمن، ۹۶
 ماتسینی، ۳۱، ۱۰۵، ۱۰۹
 مارتین بوبر، ۳۹، ۵۰، ۹۲
 مارتین لوتر کینگ، ۸۷
 مارتین میلر، ۱۱۴
 مارکس، ۱۶، ۱۷، ۳۲، ۵۳، ۱۴۶، ۱۴۸،
 ۱۶۴، ۱۵۰
 مارگارت تاچر، ۶۵
 مارگرت بانفیلد، ۱۱۵
 ماری بوکچین، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹
 ماری رانبارد، ۸۳، ۸۹، ۹۰، ۹۱
 ماکس استرنز، ۱۳، ۸۳
 مالیس روئون، ۵۴
 مایکل اسمیت، ۷۹، ۸۰
 مایکل یانگ، ۷۷
 مری شلی، ۱۴
 مری وولستنکرافت، ۱۴
 ساموئل اسمایلز، ۶۸
 سباستین فور، ۳۷، ۸۰
 سنت بوو، ۱۴۵
 شارل فوریه، ۱۴۴
 شان شیهان، ۱۰۲، ۱۰۳
 عیسی مسیح، ۵۱
 فاطمه مرنیسی، ۵۷
 فرانسیسکو فرر، ۷۶، ۸۰
 فرانکلین، ۲۶، ۹۶
 فرانکو، ۲۰، ۲۳، ۲۳، ۳۴، ۳۵، ۳۷
 فردریک فون هایک، ۹۰
 فرر، ۷۶، ۷۷
 فلوبر، ۱۴۴
 فلورا تریستان، ۱۴۶
 فور، ۸۰
 فیخته، ۱۴۸
 فیلیپ گاردنر، ۷۵
 کارل مارکس، ۵۱، ۱۴۶
 کاسترو، ۱۶۵
 کالین وارد، ۳، ۴، ۷، ۸
 کامفورت، ۹۸
 کامیلو برنزی، ۱۱۵
 کاوور، ۱۰۵، ۱۰۸
 کروپاتکین، ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۸،
 ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۴۲، ۴۹، ۵۹، ۶۷
 ۸۰، ۹۱، ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶،
 ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۳،
 ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۴
 کلیفورد هارپر، ۶۷، ۱۳۰
 کمال آتاتورک، ۵۴
 کن لوچ، ۳۷
 کوتو کو شوسویی، ۲۰، ۲۱
 کوندورسه، ۷۲
 گادوین، ۱۴، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۸۱

- مري وولستونڪرافت، ۱۵۸
 موراويف، ۱۱۵
 موسولينى، ۲۰، ۲۳، ۳۲، ۳۴، ۱۰۶
 موهنداس كى گاندى، ۲۲
 ميجى، ۲۰
 ميخائيل باكونين، ۱۶، ۲۵، ۵۰، ۱۱۱،
 ۱۴۶، ۱۴۸
 ناپلئون، ۱۱، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۴۶
 ناپلئون بناپارت، ۱۱
 نستور ماخنو، ۳۱
 نلى بلاى، ۱۵۷
 نوآم چامسكى، ۳۵
 نورثڪوت، ۱۴
 نيچه، ۸۴
 نيكلاس والتر، ۱۰، ۵۳
 نيكولا ساكو، ۱۶۱
 وارن، ۸۵، ۸۶
 ورتا، ۳۰
 وى. ريچاردز، ۶۴
- ويتوريو امانوئل دوم، ۱۰۵
 ويساريون بلينسكى، ۱۴۸
 ويكتور هوگو، ۱۱۲
 ويلم دهان، ۱۱۰
 ويلم دى هان، ۶۱
 ويلهلم اول، ۱۰۵
 ويليام گادوين، ۱۳، ۱۴، ۲۶، ۷۱، ۸۱
 ۱۶۳
 ويليام مك كينلى، ۱۵۸
 وينوبا باوى، ۲۲
 هرى رى، ۷۷
 هگل، ۱۴۸
 هنرى ديويڊ ٿارو، ۸۷
 هنرى ديويڊ فريڪ، ۱۵۷
 هنرى هشتم، ۵۲
 هولاك اليس، ۸۸
 هومر لين، ۸۱
 هيتلر، ۲۰، ۲۳، ۳۴، ۱۰۶
 يوهان كاسپر اشميت، ۸۳

آفكار

آنارشیسم نامی است که به مسلک یا عقیده‌ای درباره‌ی زندگی یا شیوه‌ی اداره‌ی امور می‌دهیم که مطابق آن جامعه بدون دولت تصور می‌شود؛ در چنین جامعه‌ای سازگاری از راه تسلیم شدن به قانون یا فرمانبرداری از قدرت حاکم به دست نمی‌آید، بلکه از طریق توافق آزادی حاصل می‌شود که گروه‌های مختلف با یکدیگر منعقد می‌کنند. این گروه‌ها، از مناطق و مشاغل گوناگون، آزادانه برای تولید و مصرف و نیز رفع نیازها و برآورده شدن خواست‌های متعدد زندگی متمدنانه پدید می‌آیند.



نشر افکار

ISBN 978-964-228-019-3



9 789642 280193